کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۳۳

۲۰۷۴۴

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه الاسرار الصلاة کوچک

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۴۴۵۸

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۸۹۹۵۶

بازدید شد
۱۳۸۷

۲۰۷۴۴

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه الاسرار الصلاة کوچک

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۴۴۵۸

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۸۹۹۵۶

بازدید شد
۱۳۸۷

۱۴۹

۱۴۵۸
۸۹۹۵۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

۴۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین وبعد معروض
رای برادران ایمانی عبدالرزاق عباد علی بن محمد رضا الهمدانی
عفی الله عنهما چون موافق تصریح اخبار تفکر در مراتب علیه ونشر احکام الهیه
از طریقه اصفیا واجله اعمال وعبادات قربت وبرفیض حضرت یزدانی
وتایید امنای رحمانی علیهم السلام بعضی از اسرار در باب آداب سنن و
فرایض صلوات خمس بخاطر فاتر رسیده بود که از علمای مشایخ رضوان الله
علیهم اجمعین بظهور نه پیوسته بود وطلب فرصت آن پاره از انها درین رساله
بعنوان اختصار برشته تحریر در آمد بعنایت الله تعالی در طی یک مقدمه
باب ثانی آنکه عظمت وجلالت قدر رتبت حضرت خیر ما صلی الله
علیه وآله من المبدء الی المآب گوش زد عام وخاص آمده عشری از اعشار
یکی از هزار نمونه حکم ومصالح هر یک از احکام شرعیه معلوم مؤالف ومخالف
آید لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة وبه نقول الحق وهو

مقدمه اسباب اینکه واجب است بر هر مکلف در نماز پنج وقت مقرر است

بهدی السبیل استدعا از برادران ایمانی آنکه اگر خدای نخواسته سهوی یا خطائی
رفته باشد قلم عفو بر او کشیده وطلب مغفرت نمایند مقدمه
از آنجا که مقصود اصلی از آفرینش عالم وانتظام نظام خلقت بنی آدم وارسال
رسل وانزال کتب وتاسیس نوامیس شرعیه رسانیدن عبادات بمقام محمود
توحید که کمال معرفت واصل تمامی آنست کما فی خطبة علی علیه السلام اول
عبادة الله معرفته واصل المعرفة توحیده ونظام توحیده نفی الصفات عنه
وفی خطبة له علیه السلام اول الدین معرفته وکمال معرفته التصدیق به وکمال
التصدیق به توحیده وکمال توحیده الاخلاص له وکمال الاخلاص له نفی الصفات
عنه وتفسیر جامع توحید عبارت است از تنزیه حضرت او
سبحانه از حدوث وهر طایفه از عوام وحکما وابرار وغیره را باندازه خویش رسی است
اما توحید عوام پس صحت پذیرد بشواهد رسالت حضرت شارع ودقایق
ولطایف صنع حضرت صانع جل صنعه یعنی شهادت ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
واین است توحید ظاهر جلی که نفی می کند شرک جلی اعظم را درین توحید نصیب نشسته

شرک خفی

قبله مسلمین و رجب آمده ذمه و محقون گردیده و ما قوم و اموال خلیفه و دار اسلام
از دار کفر جدا و منفصل شده و بلت برای عامه صورت صحت یافته اگرچه
کلامیین تجی اسند لال واقف نباشند باشند شرط آنکه از کدورات شبهه
و حیرت رسته از شک و ریب بصحت یقین و قبول قلب پیوسته باشند
و هذا التوحید یجب بسماع ادلة الکتاب و السنة و یوجد متبصر بحق عرفانه
و یحمو علی شاهده الشواهد الصنعیة و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
و ذکر کند درین نحو از توحید تا عی عوام بلد از این براهین قاطعه استدلالیین
و اما توحید ابراهیمی مرتضوی از سالکین سبکبار که اشاره آن شان
آیه مبارکه فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض
الا قلیلا ممن انجینا منهم که غربای پس القومند و مختصر از اکفا که حشر
بلند بان با عیسی ابن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام است و متمسکین بولایت
ائمه طاهرین علیهم السلام هستند بعنوان حقیقت و گذشته اند از حد و تفرق
آن تفرقی که اشاره بان میفرماید حضرت صادق علیه السلام که التفرقة
بدون الجمع زندقة و الجمع بدون الفرق تعطیل و الجمع منها توحید

و در جایی یکی ترتیب و شعر اول بنظر رسیده و مستغرق داشته اند علم را
در عین ظهور حال باستقامت در ولایت صاحبان ولایت سلام الله علیهم
یافته تحقیق اشارت سرافراز گشته مسحی صحت نسب تشیع آمده اند
بشهود و الحقیقة الکتاب و رفض الدعوی لائماد البقاء من نور لفظه لا تحفظ
تا آنکه کلاصکاه قصد از دست ملاقی و درک عوائق مرا التماس حقیقی را
رسیده از رسوم علمیه غایب گشته اند پس عبارت است از انقطاع
اسباب ظاهره و صعود از منازعات عقلیه و از تعلق شواهد جسمانی و
العرفه لسید الشهداء الصلوات الله علیه ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک
حتی یکون هو المظهر لک و قال علیه السلام الهی امرت بالرجوع
الی الآثار فارجعنی الیک بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار حتی ارجع الیک
منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیها و مرفوع الهمة
عن الاعتماد علیها اگرچه این کلمات مبارکه معانی دیگر نیز دارد و در صدد
حضرت صادق علیه السلام میفرماید کیف یوحده من زعم انه یعرفه
بغیره بجمله بطایفه مشاهده نکنند در توحید و بسیار اند در توکل سببی را

در سر مقرر کشتن و نفس زنج وقت

نفس ابراهیمی

و نه از برای نجات سبیل را با وسیله از برای آنکه مشاهده نمیکنند بسبب حقرا
بحکم او عز سلطانه و علم او جل کبریائه و وضع او سبحانه اشیا را در موضع
خود و تعلیق او اشیا را برادقات انها و اختفای انجمله در ایشان در رسوم
ایشان پس تحقیق معرفت علل در اعداد سالک سبیل انقطاع حدث شوند
و صحت تا بیان توحید بعلم فنا است و صفای او در علم جمیع و در ذات
فوجه جذب بسوی توحید ارباب جمع الجمع رزقنا الله تعالی و اخوانهم
ایشان را تعالی فاما توحید عرفا یعنی صاحبان خاص و مقربان بارگاه
اختصاص پس اگرچه تعبیر از ان با سقاط حدث یعنی لا اله و اثبات قدیم
یعنی الا الله نموده اند بر مرتبه اختفای الف در سر لا و اظهار و کشف آن
در شهادت الا که تصحیح نمیباید الا باسقاط این جمله نیز پس این قطب
اشاره است در زبان دانایان اشراق و در انجمن دین فن و دین بحر
عمیق اما تعرفش برده پوشی کرد و فصولش بفصولی اذ ما متعلق شده
بسطش صعوبت پرورش و برای استغراق لجه این بحر پایان
مردان ریاضت دین بگمرزند و صاحبان احوال دست از سر جان

کشیده و اهل تعظیم عزت این را بقصد سیم نموده و منکلمین بعین جمیع
زبان از هر ناشایست شست و شو کرده هر چه بایست گفته اما جمیع زبانها
بسبب آنکه کوته گشت و هیچ عبارت بایشان را بدان توانست نمود
و هر چند گفتار را افزود کرتی گشود و پرده بر پرده گرد هی افزود و ته در من قال
توحید من نطق عن نعته عاریة الطلها الواحد توحیده ایاه و توحیده
و نعت من نعته لاحد حمله قال علیه و آله و سلم لا احصی ثناء علیک انت کما
اثنیت علی نفسک عود و تقسیم جمع و تطبیق توحید اکلیل تاج
رتبه و مقام است اول توحید اثاری دویم توحید افعالی سیم
توحید اسمائی چهارم توحید صفاتی پنجم توحید ذاتی که اشارت
باین پنجمقام های هو و های الله و های الا بحسب تفصیل بعد التفصیل هر یک
متعلق بکلمه انجیا علیهم الف التحیة و الثنا اگرچه همه مصون بسلام الله علیهم
اجمعین بمرتبه جامع جمیع مقامات اند و این اختصاصی که معروض ایجب ظهور بتصاب
از قبیل نسبت دادن هر یک از کمالات مثل شجاعت و صولت و حلم
و علم و عبادت و امثال انها بهر یک از ایشان علیهم صلوات الله الملک از ان

نفس مرتضوی

و سر مبارکه توحید بهمین اعتبار مشتمل بر پنج آیه وافی هدایت شده و در هر یک از
سوره معوذتین که استعاذه باید جست از شیطان داعی شر که پنج عنوان
در این پنج معرکست و حضرت صادق علیه السلام باین سبب میفرماید تکبیر عارف حک
خمس تکبیرات و لهذا هیکل انسانی که هیکل تام توحیدی است اطراف او
منتهی بپنج عضو است و اطراف هر عضوی منفصل بپنج عضو بحسب تصویر آیه صورت
و پنج قوه حسیه بحسب مراتب و تحدیدات روحیه مثل انگشتان و سرهای آنها
و العجب کل العجب که تمامی انگشتان هر دست و پا مشتمل بر چهار رؤس و عضو است
و سر که مقر حواس است مشتمل بر پنج حس باطنی گشته و پنج حس ظاهری و
تفصیلش در جمله آن اراده میاید و از عجائب است که عدد پنج عدد یست که هر قدر
او را ضرب در نفس خود کنند همانا پنج ظاهر باشد و پنجاه و دو و مثل ۲۵
و یکصد و بیست و پنج و ششصد و بیست و پنج که از ضرب اول و دویم
و سیم خیزد و هکذا الی ما لا نهایة له و هیچ چنین عددی یافت نشود الا عدد
شش که عدد تام است و در او سری است که بر بعضی از هر شمه ای از آنچه بعد
از این اشاره معروض میاید هر بیننده خواهد گشت و مشیر باین نکته است در آنچه

حرف واو بعد از حرف ها در لفظ هو و بدین سبب است منقسم آن
تمامی عوالم امکانیه بخمسات خمسه گویند از لاهوت تا ناسوت چون بالی
الحالات خمسه نظفه و رحم چنانکه در آیه وافی هدایه و در رد و حکمای الهیین بر آن
تصریح فرموده اند بعلاوه آنکه احتجاب تام از ورای منتهی بپنج حجاب است
چنانچه حضرت امیر علیه السلام در ذکر فضیلت حضرت خیر الانام صلی الله
علیه و آله برای یهودی نسب تجمیع انبیا علیهم السلام میفرماید و محمد صلی الله علیه و آله
حجب عن اراد فله بحجب خمس فثلثة بثلثة و اثنان فصل قال الله تعالی
و هو تصدیق محمد صلی الله علیه و آله و جعلنا من بین ایدیهم سدا فهذا الحجاب
الاول و من خلفهم سدا فهذا الحجاب الثانی فاغشیناهم فهم لا یبصرون
فهذا الحجاب الثالث ثم قال و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک
و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا فهذا الحجاب الرابع ثم قال
فهم فی الاذقان فهم مقمحون فهذه خمس حجب الحدیث و مؤید این نکته
اینکه اول کثرتی که در عالم تفصیل بظهور پیوست خمسه اشخاص
اند که التحیه و الثنا بوده چنانچه احادیث بی اندازه درین باب

وارد است از جمله اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که بدرستیکه
حق تعالی خلق کرد من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه دینار خلق
بفرماید بهفت هزار سال گذشت پس باید که نماز در پنج وقت مقرر آمده
که هر یک را تعلق خاصی است بهر یک از حضرات خمسه النجبا علیهم السلام
چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام معین گشته نماز ظهر متعلق بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله و نماز عصر بحضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه و نماز مغرب
بحضرت فاطمه سلام الله علیها و نماز عشا بحضرت امام حسن مجتبی سلام الله علیه و نماز
صبح بحضرت خامس آل عبا صلوات الله علیه و علیهم و در احادیث بسیار
وارد است که نماز خود مصدر بین سلام الله علیهم اجمعین هستند چنانچه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه میفرماید انا کهف المنور انا السقف الرفیع
انا البحر المسجور انا باطن الحرم الاراق علیه السلام انا شهر رمضان انا
لیلة القدر انا ام الکتاب انا فصل الخطاب انا سر و الجهر انا صاحب
الصلوة فی السفر و الحضر بل نحن الصلوة و الصیام الخطبه بطوله و لسی از آنکه
درین باب موجود است که سینه از اظهار آنها تنگ میکند جان و دل را

با که گویم در جهان یک گوش نیست غیر نطق و غیر ایما و سجل صد هزاران
ترجمان خیزد ز دل در حدیث شهر مناظره حضرت امیر و حضرت امام حسین
علیهما السلام و قتیکه آنحضرت شش ساله بودند و در روی زانوی حضرت امیر
نشسته بودند بعد از فقراتی چند میفرماید انا صنو المؤمنین انا حی علی الصلوة
انا حی علی الفلاح انا حی علی خیر العمل الحدیث فتوضیح و تکمیل و تاسیس
شهنیت که مراتب عقل و اصل حضرت آن فی حضرت که جامع جمیع مراتب
کونیه است از مجردات تا مادیات از عقل اول تا هبوطی اولی الحال قال
علی علیه السلام انزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
و انت الکتاب المبین الذی بالحروف یظهر المضمر و در حضرت صادق
یا حضرت امیر علیهما السلام علی خلاف الروایات مرویست که ان الصلوة
الف نیه هی اکبر حجة الهی علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده و هی
الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجمع صور العالمین و هی المختصر من العلوم فی
اللوح المحفوظ و هی الشاهد علی کل غائب و هی الحجة علی کل جاحد و هی
الطریق المستقیم الی کل خیر و هی الصراط الممدود بین الجنة و النار و کتبه

بیان آنکه اسلام چون بسیط است عبادت جامعه بر آن اولاد و ائمه است

این مطلب آنکه تمامی عوالم وجود و غایت و انجام هر موجود ظاهر باسلام است
من البدو الی الختم و اسلام ظاهر است بشهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم و علی ولی الله سلام الله علیه و بشهادت علی ولی است احد
عشر من اولاده علیهم السلام اولیاء الله چنانکه شهادت علی ولی الله قائم است
در شهادت محمد رسول الله و شهادت محمد رسول الله در شهادت لا اله الا الله
همچنانکه صاحب مصابیح القلوب روایت نموده که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله انگشتری بسلمان علیه السلام داد که در او لا اله الا الله
نقش کند سلمان علیه السلام محمد رسول الله نیز ضم نمود تا بکلمه اسلام زبان
گشاید چون انگشتر را آورد سه خط در نگین بود پس بسلمان فرمود که سه خط
درین نگین هست همه جا نام مسلمان عرض کرد خواستم کلمه توحید را تمام نمایم
و جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله مزید مفرماید
لا اله الا الله اراده تو بود و محمد رسول الله را مسلمان اراده نمود تا بر حکم
باکمال فرمودیم علی ولی الله بآن ضم نمودیم چه اسلام بی ولایت خلفای
کرام تام و صحیح نیست و حضرت ابو جعفر علیه السلام در حدیث غدیر خم که گذشت

احادیث در باب ولایت

بیان آنکه شهادت بر علی و حسن و حسین و ائمه اولاد او شهادت
محمد رسول الله است موقوف بخبار

بیان علی است بعد از تخصیص میفرماید فلما وقف بین الموقف اتاه جبرئیل علیه السلام
عن الله تعالی فقال یا محمد صلی الله علیه و آله ان الله یقرئک السلام و یقول لک
الی ان قال فاذا لم افرض فرائض من الاشیاء الا لعد اکمال دینی و اتمام نعمتی و ولایة
اولیائی و مهادات احد الی و ذلک کمال دینی و اتمام نعمتی علی خلقی باتباع ولیی و طاعته
و ذلک انی لا اترک ارضی بغیر قیم لیکون حجة لی علی خلقی فالیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بولایة ولی و ولی کل مؤمن و مؤمنة
علی عبدی و وصی نبی و الخلیفة من بعده و حجتی البالغة علی خلقی مقرون طاعته بطاعتی
محمد نبی و مقرون طاعته مع طاعة محمد فطاعتی من اطاعه فقد اطاعنی و من عصاه
فقد عصانی و به خوش اشارت صریح عجبی لازم حدیثی که شیخ طبرسی رحمه الله نقل نموده
از ابن عباس انه نزلت یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لا جاهدن الکفار یعنی المنافقین فانا جبرئیل قال انت و شاه چنانچه
محدثین و تمامی علمای راسخین و فقهای امامیین رضی الله عنهم این حدیث شریف را
بچندین وجه بکتابهای آن و دیگر در علمها صورت الله الملک الاکبر صریح آورده
کرده اند و تفسیر آیه مبارکه بجنگ جهل تفسیر کرده و خطاب یا ایها النبی بخطاب

حدیث در تفسیر

احادیث در باب مدح

یا علی یا ایها الولی و همچنین حدیث دیگر که آنمرحوم بعد از آن حدیثی که مذکور
شد روایت فرموده از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه قال انی کنت لازما
من رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع بمنی فقال لا عرفکم تجعلون بعدی
کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض و ایم الله لو فعلتم لتعرفنی فی الکتیبة
التی تضاربکم ثم التفت الی خلفه فقال او علی ثلث مرات فرایناه ان جبرئیل
عمره فانزل الله علی ذلک فانا منهم منتقمون یعنی از ایشان انتقام
الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون یعنی بر لشکر و بر سر ایشان منم یا علی
و احتمال میرود که تکرار سه دفعه او علی اشاره باشد بمحاربه آنحضرت علیه السلام
با هر سه فرقه ناکثین و مارقین و قاسطین پس ای برادر بهوش باش و گوش مرد
و ببین که آنحضرت صلی الله علیه و آله چگونه با اصرار امر آنحضرت علیه السلام را
بنفس خود تعبیر فرموده و جبرئیل این راز را گوش کش اهل نیاز نموده پرده مجاز
از روی حقیقت کشیده بلفظ تردید تمهید آیه توحید نموده یعنی چون همچنان
شبهت و اشکال بجواب حرف میرانیم ما بیرون پوست ناچشم
احول نیز بسر مه توحید تکحل آید و خاصان ایمان دور چنان چنانش زیر و زبر نشود

حضرت صادق علیه السلام میفرماید که سه روز بعد از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر
خطبه اش فرموده گفت ای مردم بشنوید از من چیزی پس بفهمید و او را کاوید
که علم بسیاری بمن عنایت شده پس اگر ذکر کنم برای شما بقول آنچه میدانم البته
شما هر آینه میگوئید که علی مجنون است و میگوید طایفه
دیگر خدا و ندانجش قائل شما را الی حدیث و صریح الدلالة است بر آنچه مرقوم شد
حدیثی که در بیان کلمات اذان بعد از این آنحضرت صلی الله علیه و آله میآید که حضرت امیر علیه السلام
در تفسیر اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله یقول اشهد ان لا اله الا هو و ان محمدا
عبده و رسوله و نبیه و صفیه و نجیبه الی ان قال علیه السلام و فی الثانیة اشهد ان
محمدا رسول الله یقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و انی من عباده و رسوله و نبیه و صفیه و نجیبه و انه ارسل محمدا صلی الله علیه و آله الی الناس بشیرا
و نذیرا الی آخر که در جواب یهودی و فرستیکه بحضرت امیر علیه السلام عرض کرد
لقد القی الله صلی الله علیه و آله موسی بن عمران حجته منه حضرت فرمود لقد کان کذلک
و قد القی محمد صلی الله علیه و آله اما هو افضل من هذا القی الله عز و جل علی حجته منه فمن هذا الذی
یشرکه فی هذا الاسم ادعتم من الله الشهادة فلا تتم الشهادة الا ان یقال اشهد ان لا اله الا الله

حدیث در تفسیر اشهد ان لا اله الا الله

بیان آنکه حضرت آدم شهادت لا اله الا الله

واشهد ان محمدا رسول الله بنا دی بر عمل المنابر فلما رفع صوت بذکر الله تعالی ارتفع ذکر
محمد صلی الله علیه و آله معه و حضرت امام حسن سلام الله و جلیلی که حضرت او حضرت امام حسین
و ابن عباس بر ابن عباس و فضل برادر او و معویه لعنه الله بمعویه فرمود بعد از کلمات چند
انما الناس مؤمن یعرف حقنا و یسلم لنا و یاتم بنا فذلک ناج بحب ربه و لی
و جل ناصب لنا العداوة و بتر رمنا و یلعننا و یستحل دماءنا یجحد حقنا و یدین الله
بالبرائة منا فهذا کافر مشرک فاسق و انما کفر و شرک من حیث لا یعلم و یجاسبوا به
عدوا بغیر علم کذلک یشرک به بغیر علم الله و شک نیست که این طایفه نامیه مقصود
جماعتی هستند که لا اله الا الله میگویند اما تا واحد عشر من اولاد آدم علیهم السلام میگویند
مع ذلک لا علیه السلام میفرماید که اینها کافر و مشرک هستند پس شهادت ثانیه شهادت
ثانیه داد اخواهد بود و تفی آن تفی آن دو شهادت فتامل پس چون این شهادت
متحد شد در تحویل و تشخص آمد در تعیین بصنع حضرت یزدانی ظاهر شد صورة
انسانی لهذا آشکار شد در او حقایق نهانی بنظم مدونی قرآنی و ترتیب ایمانی
کیانی در تمامی عوالم بدنی و روحانی او نافذ است و اتصاف است آیه بخلقت
و لقد کرمنا بنی آدم از جانب حضرت ربانی و مسجد گردید در او اسرار پنهانی

در رازهای نهانی

و رازهای نهانی که مخزون بود در خزاین سبحانی تا کار بجایی کشید
که هویدا و محفوظ آمد در عوالم جسمانی و انتظام کیانی و ظاهر شد در او
انوار اسمای حضرت رحمانی از استوانها که فقه بار کهای آورده
و شربابی او نامر گر آسایر کار صنع پروردگار نقش او دار اطوار
نسعه دوار و سبعه سیار و طبع و هبا و جمله عناصر از نار تا توده
غبرا و بانی الارض و السماء و ماتها در کارخانه ایجاد کشیده
نیاوش بر این شهادت نهاد این است که ابن کواجون سزال
کرد از حضرت امیر علیه السلام که از زیبای تو تا عرش پروردگار
من چه قدر است حضرت علیه السلام فرمود تلک سل
منعلا و لا تسل خفتا از موضع قدم من تا عرش پروردگار من چه قدر است
که مخلصا گوینده بگوید لا اله الا الله سخن بر بسته گشتم با جرخان و فی
فی الجلیه بسطی در کتاب مسمی بآیات الائمه علیهم السلام مرقوم
داشته ایم و من اراد فلیرجع با جمله پس حکمت تامه مقتضی آمد
که دو قسم از عبادت برای حضرت انسانی معین آید یکی عبادات

در بیان آنکه حضرت آدم

جزئیه خاصه که سمت مناسبت و اختصاص بهر یک از عوالم خاصه او داشته باشد
از غیب عالم او بجب کلیت تا غیب اوش باندازه عوالم باطنیه رجعیه
و من الراس الی القدم بحسب عوالم ظاهریه بدنیه او حتی بوت و موی بدن
بلکه خون جاری در مجاری اوش بهر یک همین مضامین است که دارد و در دعای عرفه
از حضرت خامس آل عبا علیهم الاف التحیه و الثنا است و انا اشهد بک یا الهی
بتحقیق ایمانی و عقد عزمات یقینی و خالص صریح توحیدی و باطن مکنون ضمیری
و خلایق مجاری نور بصری و اساریر صفحه جبینی و خرق مسارب نفسی و خذاریف
مارن عرنینی و مسارب صماخ سمعی و ما ضمت و اطبقت علیه شفتای
و حرکات لفظ لسانی و مغرز جنک فمی و لحی و منابت ضراسی و منابع
حبایل بارع عنقی و مسارع مآکلی و مشاربی و حمالة ام راسی و جمل حمایل
حبل وتینی و ما اشتمل علیه تامور صدری و نیاط حجاب قلبی و افلاذ
حواشی کبدی و ما حوته شراسیف اضلاعی و خفاق مغاصل و اطراف
انامل و قبض عوامل لحمی و دمی و شعری و بشری و عصبی و قصبی و عظامی
و مخی و عروقی و جمیع جوارحی و ما نسج علی ذلک ایام رضاعی و ما اقلته

در بیان آنکه حضرت آدم شهادت

الارض منی و نوحی و تقلبی و سکونی و حرکاتی و سکونی و مجری الهوا و در قرآن
مجید این مضمون آیات بسیار وارد است مثل قوله تعالی الا من اکره و قلبه مطمئن
بالایمان و ایضا قوله الناس حسنا و ایضا قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل
الیکم و ایضا قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزء
بها فلا تقعدوا معهم الآیه و ایضا فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
و ایضا و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و ایضا قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم
و یحفظوا فروجهم و ایضا و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصارکم
و لا جلودکم و ایضا ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا
و ایضا فامشوا فی الارض مرحا و ایضا و اقصد فی مشیک و اغضض
من صوتک الی غیر ذلک من الآیات و قال الصادق علیه السلام
حین سأله الراوی و قال الا تخبرنی عن الایمان اقول هو و عمل
ام قول بلا عمل قال فقال الصادق علیه السلام الایمان عمل کله و القول
بعض ذلک العمل الی ان قال علیه السلام ان للایمان حالات و درجات
و طبقات و منازل فمنه التام المنتهی تامه و منه الناقص البین نقصانه

در بیان آنکه حضرت آدم شهادت

ومنه الترجیح الزاید رجحانه الی ان قال علیه السلام لان الله تبارک وتعالی
فرض الایمان علی جوارح ابن آدم وقسمه علیها وفرقه فیها فلیس من
جوارحه جارحة الا وقد وکلت من الایمان بغیر ما وکلت به اخواتها الی
ان قال علیه السلام بعد کلام له طویل وقال تعالی فیما فرض علی الجوارح
من الطهور والصلوات بها وذلک ان الله عز وجل لما صرف نبیه صلی الله
علیه وآله وسلم الی الکعبة عن بیت المقدس فانزل الله عز وجل وما
کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم فسمی الصلوات
ایمانا فمن لقی الله عز وجل حافظا لجوارحه موفیا کل جارحة من جوارحه
ما فرض الله عز وجل علیها لقی الله عز وجل مستکملا الایمان الی ان قال علیه السلام
بالزیادة فی الایمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عند الله واقامة
در نصاب بسی دارد است وعبادتی دیگر برای او لازم بود باعتبار
نشاه جامعیت او که مشتمل باشد بر عبادات جمیع موجودات از نباتات
تا مجردات واز ناسوت تا بلاهوت تا هر گاه که بان عبادت قیام
نماید تمامی عوالم وجودی او مجتمع بطریق بندگی آیند وبجنس عبادتی که آن

همه عبادات دیگر او خواهد بود واسرع سیر او اتم تاثیر او باشد وچون آن
صاحب درایت بدانند که این قسم از عبادت متضمن تحیه جمیع
انجمعی باید باشد که جامع باشد جنبه فرق وجمع را ولهذا همه آنها ظاهریه
بدنیه ناسوتیه وباطنیه غیبیه روحانیه ملکوتیه وعقلانیه تربیه جبروتیه وقلبیه فؤادیه
خفیه لاهوتیه در او جمع باشد که در حقیقت یک انسان کامل باشد
واین جنس عبادت نماز بود تا دارد شد که نماز مؤمن وحده جماعت
ونیز رسیده است که چون مؤمن بنماز بایستد همه موجودات حتی ملائکه
افقد اینکنند اعتبار آنکه البته جزء تابع کل است وکل جنبه اب جزء
والبته فرع بی اصل است وسایه از صاحب سایه مفارق نیست
واین جهت است که معصوم علیه السلام میفرماید که نماز معراج مؤمن است یعنی
آنکه میفرماید هفت تکبیری که اول بار مؤمن کامل میگوید تا تمامی اسباب
از نشاه سلوکش برمیخیزد وتشنگی نیست که معراج بالاتر جمیع مقامات
که بنجوا تم واکمل خاص خاص بنی آدم یعنی حضرت محمدی است صلی الله علیه وآله
وسلم آمد ودران مقام عظمت انجام قیام بنماز فرمود همه انبیا علیهم السلام

نازت ملکوت جبروت لاهوت

در بیان کیفیت نماز جماعت

وملکوتیان عالم بالا سلام الله علیهم اجمعین بآن مولی اقتدا نمودند وبر جلوه فخر
آن حضرت علیه السلام نبود بلکه مایه افتخار انها بود چنانچه در بیان مطلب تحقیق
صلی الله علیه وآله میفرماید که انکی من اقتدا نمودند ولا فخر وقصه قف ان
ربک یصلی بهر معنی صحیحی که باشد درین باب معنی متضمن آن طویل واطناب است
وملتفت باید بود که انتخاب لفظ مؤمن کامل در اخباری که گذشت برای
آنست که این فضیلت اختصاص بکسی دارد که وقت نماز تمامی عوالم
انتبی از مستغرق حضور ومشغول بندگی رب غفور باشد که در اینصورت
نماز او بجماعت وهمه موجودات باو اقتدا کننده باشند نه آنانکه
بنا در پراکنده تفرق اخراج حروف از مخارج چند وتمامی ارکان وجود
بشان از طریق بندگی وایمان خارج واگر فی الجمله حواس جمعی داشته
داشته باشند در پی مداخل وحساب مخارج چند اعاذنا الله من شرور انفسنا
وما بری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی وانتخاب لفظ
حضور باعتبار اندازه افهام خلق است والا در مقام اعلی رتبه باشد
که قصه حضور هم از میان برود زیرا که با وجود حضور انانیت باقی است

واین منافی توحید تام است چنانچه در حدیث مشهور است که امام علیه السلام
هنگام نماز کلمه ایاک نعبد یا کلمه دیگر را بسیار تکرار کردند بعد از اتمام نماز سؤال
راوی از سبب تکرار آنحضرت علیه السلام فرمودند اقدر تکرار کردم حتی تعلمها
عن قائلها واین کلمه تعجب عالم جمع است والا تعجب نشان جمع بجمع حضور منافی
انیتی نیست نکته اجمالیه این است که حضرت رضا صلوات الله علیه میفرماید
واعلم ان افضل الفرایض بعد معرفة الله عز وجل الصلوة الخمس واول صلوة
الظهر واول ما یحاسب العبد علیه الصلوة فان صحت له الصلوة صحت له
ما سواها وان ردت ردت ما سواها واياک ان تکسل عنها او تتوانی فیها
او تهاون بحقها او تضیع حدا من حدودها او تغتر بانها الدیک او تستخف بها
او تشتغل عنها بشیء من عرض الدنیا او تصلی لغیر وقتها الی ان قال علیه السلام
فاقف بین یدیه کالعبد الآبق الذلیل بین یدی مولاه فصغر قدیک وانصب نفسک
ولا تلتفت یمینا وشمالا وتحب کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک
ولا تعبث بلحیتک ولا بشیء من جوارحک ولا تفرقع اصابعک ولا
تحک بدنک ولا تولع بانفک ولا بثوبک الی ان قال علیه السلام

در بیان نماز جماعت

وتصلی صلوة مودع ترى انك لا تصلی ابدا واعلم انك بين يدی الجبار ولا تعبث
بشیء من اعضائك ولا تحدث بقلبك وافرغ قلبك ولیكن شغلك فی صلوتك
الی ان قال علیه السلام واذا اقبلت علی صلوتك اقبل الله علیك بوجهه
فاذا اعرضت اعرض الله عنك وروی عن العالم انه قال ربما لم
یرفع من الصلوة الا النصف او الثلث او الربع من صلی فراغ اقبال العبد علی
صلوته وربما لم یرفع شیء ترافی وجه كالبرد الثوب الخلق وتنادی صلیتنی
ضیعك الله كما ضیعتنی ولا یعطی الله الغافل شیئا ابدا وحضرت صادق
در باب دخول مسجد میفرماید بعد از چند فقره وشغل قلبك عن كل شاغل
یحجبك عن ربك فانه لا یقبل الا الاكبر والاخلص الله وودر باب افتتاح
صلوة میفرماید اذا استقبلت القبلة فایس من الدنیا وما فیها والخلق وما هم فیه
وافرغ قلبك عن كل شاغل یشغلك عن الله تعالی وعاین بسرك عظمة الله
عز وجل الی ان قال فاذا كبرت فاستصغرت ما بین السموات العلی
والثری دون كبریائه فان الله تعالی اذا اطلع علی العبد وهو یكبر وفی قلبه
عارض عن حقیقة تكبیره قال یا كذاب اتخدعنی وعزتی وجلالی لاحرمنك

حلاوة ذكری

حلاوة ذكری ولاحجبنك عن قربی والمسرة بمناجاتی الی ان قال واذا دخل
تحت سریر سلطان الله تعالی تنعم فواید بوینه مستعینا به مستغیثا الیه و
در باب سجود میفرماید فمن كان قلبه متعلقا فی صلوته بشیء دون الله تعالی
فهو قریب من ذلك الشیء بعید عن حقیقة ما اراد الله تعالی منه فی صلوته
قال الله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه الحدیث ودر باب تشهد میفرماید
وصل صدق لسانك بصفا صدق سرك فانه خلقك عبدا وامرك
ان تعبده بقلبك ولسانك وجوارحك الا ان قال فلیس لهم نفس ولا لحظة
الا بقدرته ومشیته وهم عاجزون عن اتیان اقل شیء فی مملكته الا بارادته
وارادته قال الله تعالی وربك یخلق ما یشاء ویختار ما كان لهم الخیرة
الا ان قال علیه السلام فعز وجل ان تكون ارادة ومشیة لا عبد الا بتقدیره
ومشیته الحدیث ودر باب عبادت میفرماید قال علی ابن الحسین علیهما السلام
عجبت لطالب فضیلة تارك فریضة ولیس ذلك الا لحرمان معرفة الله
وتعظیمه وترك رؤیة مشیته بما اتمامه لامره واختیاره لهم رمز توحیدی
وبسط محمدی صلی الله علیه وآله وسلم مخفی نماند كه چون حضرت محمدی صلی الله علیه وآله

در مقام معراج در سرحد ظهور تفصیلی كمال جمیع بود واقدام بچنین عبادتی
فرمود لهذا این عبارت بر جمیع است واجب گشت وهر یك از
كائنات دیگر را جزوی ازین عبادت خاص لازم ومحتم گردید بمیت
اختصاص گرفت من الازل الی الابد مبادا ازین عبارات خیال
پریشان شود كه او تنها مقصود از ازل وابد نه ازلیت وابدیت است
بلكه ازلیتی كه در حدیث وارد است ثانیا اینكه معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله
اگرچه در مكان زمان بظاهر واقع شده است وبوهم دور انداز چنان مینماید
كه وصلی بنبوات سابقه بالاحقه ندارد اما رسكان از تیره خاكدان میدانند
كه معراج آنحضرت از حیطه تحدیدات زمانیه بیرون است وماضی
ومستقبل وحال در آن حال با اقبال یكسان وبر وبال تفرقه روز وشب
وماه وسال بوشیده ولهذا اقدم بجائی گذاشت كه جبرئیل علیه السلام فرود استاده
عرض كرد لو دنوت انملة لاحترقت این است كه وارد شده است
اب كوزه بدر آن نرسید بود وچنین با علقه در هنوز متحرك بود كه آنحضرت
بعد از طی آنهمه مراتب مرجعت فرمود چنان بیداری كه حركت حلقه در

جنبانیدن

در بیان آنكه حضرت رسول صلی الله علیه وآله در معراج بجائی رسید كه جبرئیل نتوانست

غیر حركت اولی بود شاید آب از نه كوزه هم شافی مبالغت طی نموده
آن برسد وحضرت امیر علیه السلام برای بهبودی شامی میفرماید انه
اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مسیرة شهر وعرج به فی ملكوت
السموات مسیر خمسین الف عام فی اقل من ثلث لیلة حتی انتهی الی ساق
العرش فدنا بالعلم فتدلی فدلی من ابحر رفرف اخضر وعشی النور بصره فرای
عظمة ربه عز وجل بفؤاده ولم یره بعینه فكان كقاب قوسین او ادنی
اوادنی اكرچه نازكترین توحید كه باو نام ضعیف عاصیانه نزدیك باشد
در جمیع میان مضامین این اخبار این است كه معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله
مراتب صریح اخبار نه بكار بلكه بكرات اتفاق افتاد یعنی یكصد
دفعه وتوجهات دیگر نیز هست كه نبودی حق محجوب وكشیف ودر نبودی
حلقهای تنك ضعیف در بدیهی وادی معنی دادی غیر این منطق كه یكی بازی
با كلمه چون از حیطه زمان بیرون بوده البته محیط بهمه از منه خواهد بود وهر كه
لطف عبارت نداند حسن اشارت چه داند پس بعضی از كائنات
دائم در قیام شدند وبعضی دائم السجود وبعضی بذكر لا یفتر تسبیح در حضرت شهود مشغول

بعضی متفکر و صرف حضور چون عالم عقول بر دوام آمدند و در بیان سر
این ماجرا آنکه حضرت صلی الله علیه و آله بفرماید چون عبرت قاب و دو کمان
او او نزدیک رسیدم و قابل مناجات پروردگار شدم پس مرا ندا کرد و گفت
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه پس من گفتم از جانب خود و امت خود
والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله
و حضرت امیر علیه السلام در جواب آن یهودی شامی میفرماید بعد از فقره
که مذکور شد فاوحی الله عز و جل الی عبده ما اوحی وکان فیما اوحی الله تعالی
الیه الایة التی فی سورة البقرة وقوله تعالی لله ما فی السموات وما فی الارض وان
تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء
والله علی کل شیء قدیر وکانت الایة قد عرضت علی الانبیاء من لدن
آدم علیه السلام الی ان بعث الله محمدا صلی الله علیه وآله وعرضت علی آدم
فابوا ان یقبلوها من ثقلها وقبلها رسول الله صلی الله علیه وآله وعرضها علی امته
فقبلوها فلما رای الله منهم القبول علم انهم لا یطیقونها فلما ان صار الی
ساق العرش کرر علیه الکلام لیفهمه فقال آمن الرسول بما انزل الیه من ربه

فاجاب ای لم

ذکر اخبار در کیفیت حضرت محمد مختار صلی الله علیه وآله
یعنی صحیح ذمه بمعنی حلول و تمادد مثال از آنک

فاجاب رسول الله صلی الله علیه وآله مجیبا عنه وعن امته والمؤمنون کل آمن بالله
وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله فقال جل ذکره لهم اجبته و
المغفرة علی ان فعلوا ذالک فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اما اذا فعلت
ذالک فاغفر انک ربنا والیک المصیر یعنی المرجع فی الآخرة فقال تعالی
وقد فعلت ذالک بک وبامتک ثم قال عز وجل واما اذا قبلت
الایة بشدها وحملها فیها وقد عرضتها الامم فابوا ان یقبلوها وقبلتها انت
تحتی عنی عن ارفعها عن امتک وقال لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها
ما کسبت من خیر علیها ما اکتسبت من شر وابن قصر حدیث بسیار طولانی است
و در هر مضمون بحث شحوش بسی از اسرار است که پیر و در آنچه را که
معروض آمد و اگر کوتاه نظران هر سان نشوند یقین باید دانست که کوتاه
و سکونی که در بعضی دون بعضی پیدا شده ماخوذ از این عبارت عالیه است
و هیچ فردی از افراد موجود است از این مرحله برکنار نیست هر کس
بزبان ضعف همه تو گوید میل غیر بخوانی و مطرب بیخانه اگر چه دریا
بموج زدن باشد و دها بوزیدن و برگ درختها بلرزیدن در قصیدن

دستار بالیه و چنگ زدن با گل و گیاه پروردن و مرغها هر کدام بحمد خیبه
بالجمله چه از ذکر و مناجات و تسبیح پرده دار آن ناموس حرم و صحبت
و فریادهای و هوی ناقوس دیر نامحرم و از این عبارت نشوش سفرهای
و از ضعف یقین برای که ست چشمهای که شب جولان کنند
کی طواف شعله ایمان کنند هر که را باشد زنیه فتح باب
از هر ذره بچند آفتاب بخاطر باید آورد قصه را که عمار یاسر
علیه الرحمه میفرماید که روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بصحرا رفتم و راهبی ناقوس میزد پس آنحضرت علیه السلام فرمود ایا
میدانی که چه میگوید ناقوس عرض کردم ای مولای من چه چه خواهد گفت
فرمود که مثلی از برای دنیا و خرابی او میزند و میگوید لا اله الا الله
حقا حقا صدقا صدقا الدنیا قد غرتنا وشغلتنا واشهوتنا واستهوتنا
یا ابن الدنیا مهلا مهلا یا ابن اهل الدنیا خلوا الدنیا مهلا مهلا رفقا
رفقا ان المولی صدیق حقا حقا صدقا صدقا یا مولانا ان الدنیا
قد اهوتنا واستهوتنا ما من یوم یمضی عنا الا اوهن منا رکنا لسنا

مدری

مدری ما قد منا فیها الا اذا قمنا پس فرمود ای پیر راهب رفتم و گفتم بزن ناقوس
خود را گفت تو مسلمانی و با ناقوس تو را چه کار است گفتم میخواهم بنمایم بتو
سر آنرا پس شروع بزدن ناقوس کرد و آنچه ناقوس میگفت من بیان
میکردم پس ناگاه راهب بسجده افتاد و غلطان شد و گفت بزدن
نوشته بخط حضرت هرون نبی فیا والله و علیه السلام است که خدا و خواهم
برانگیخت در امیین رسولی صلی الله علیه وآله و در زبر او میدانند آنچه را ناقوس
میگوید الحدیث و حارث اعور قریب باین مضمون را روایت کرده
که با آنحضرت علیه السلام بجایی میرفتم و در حیره بدیر نصرانی رسیدیم که ناقوس
میزد پس حضرت فرمود که ای حارث میدانی که چه میگوید این ناقوس عرض
کردم خدا و رسول و ابن عم رسول صلی الله علیه وآله اعلم است پس فرمود
که مثلی از برای دنیا و خرابی او میزند و میگوید لا اله الا الله حقا حقا صدقا
صدقا ان الدنیا قد غرتنا وشغلتنا واشهوتنا واستهوتنا یا ابن الدنیا مهلا مهلا
یا ابن الدنیا وفا وفا یا ابن الدنیا جمعا جمعا تفنی الدنیا فرقا فرقا یا ابن
یوم یمضی عنا الا وهی مفارقتنا قد ضیعنا وارا تبقی وتستوطنا وارا تفنی

لسنا ندری ما فرضنا الا لوقد قنا و در آخر حدیث میگوید که بعد از آنکه نصرانی
ان کلمات را تقریر کردم مرا قسم داد بپیغمبر صلی الله علیه و آله که بگو که خبر داد
این را کلثم که این مردی که با من است اگر اصل آن نصرانی ایمان آورد
آری باز بان شطاه شکر خدا میسرا بد هر بر دو بر که جدا پی زبان هزار و
برگ شاخها میستاید شکر و تسبیح خدا که به پرورد اصل را داد العطا
نادر تحت انتظاط امد فاشتری ای حرر آیه دافی هذا ان من شیء
الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم در ابیات کافی است و در حدیث
مکالمه آنحضرت علیه السلام با یهودی شامی میفرماید فان محمدا صلی الله
علیه و آله اطعم فی الدنیا فی حبوته فیما یتصور جرعا فاتاه جبرئیل بجام من الجنة
فیه تحفة فتهلل الجام و علت التحفة فی یده و سبحا و کبرا و حمدا فناولها
اهل بیته فتعلقت الجام مثل ذالک فهم ان ینا ولها بعض اصحابه فتناولها
جبرئیل و قال کلها فانها تحفة من الجنة استحفک الله بها و انها لا تصلح الا لنبی
او وصی نبی فاکل منها رسول الله صلی الله علیه و آله و اکلنا معه و انه لاجد حلاوتها
ساعتی هذه و در قصه دیگر این حدیث شریف میفرماید در فضیلت حضرت حمزه

انتهی

بر حضرت داود علیه السلام و لئن سارت الجبال و تخت معه و لقد
عمل محمد صلی الله علیه و آله ما هو افضل من هذا اذ کنا معه علی جبل حرا اذ تحرک
الجبل فقال له قر فانه لیس علیک الا نبی او صدیق او شهید فقر الجبل محبا
لامره و متهیا الی طاعته و لقد مر رنا معه بجبل و اذا الدم یخرج من بعضه
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا جبلک یا جبل فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله
کان المسیح علیه السلام مر به و هو یخوف الناس من نار وقودها الناس
و الحجارة فاما اخاف ان اکون من تلک الحجارة فقال له لا تخف
تلک الحجارة و حجارة الکبریت فقر الجبل و سکن و هذا اجاب لقوله صلی الله علیه و آله
و در قصه دیگر این حدیث شریف میفرماید و محمد صلی الله علیه و آله قد فعل ما
شهد له اذا قد یوم حنین حجر فسمعنا للحجر تسبیحا و تقدیسا ثم قال للحجر
انفلق فانفلق ثلث فلق یسمع لکل فلقة منها تسبیحا یسمع لاخری و لقد
بعث الی شجرة یوم البطحاء فاجابته و لکل غصن منها تسبیح و تهلیل
و تقدیس ثم قال لها انشقی فانشقت نصفین ثم قال لها افترقی
فافترقت ثم قال لها اشهدی لی بالنبوة فشهدت ثم قال لها ارجعی الی

نسخ درخت بدعوت

مکانک بالتسبیح و التهلیل و التقدیس فعلت و کان موضعها حیث الخبر ایرانیکه
داکر بدو رزدی و جستجو کرد در بدر نشوی و ازین تقلید بدری و ادری که
خواهی دانست که تسبیح و تقدیس کائنات مر حضرت ایجاد را محمد و آل
محمد صلی الله علیه و آله و باسم سامی و نام گرامی ایشان علیهم السلام است و احادیث
در باب بسیار است از جمله اینکه در صدیث مفصل مکالمه حضرت امیر
با عالم یهودی شامی میفرماید و لقد اوحی الله عز و جل الی محمد صلی الله علیه و آله
عند سدرة المنتهی فی مقامه فی السماء محمود و عند منتهی العرش مذکور زرا که در کو
تسبیح کائنات از منتهای عرش نگذرد و در آن منتها اسم آنحضرت صلی الله علیه و آله
مذکور است یعنی او را مذکور میسازند که بعد و آنکه اسم او از زیری منتهای
عرش مذکور باشد بزرگ آمد مذکور است لانه مذکور فقد بر و الد مرحوم اعلی الله مقامه میفرمود
که من مکرر و اشکار ذکر موجودات را شنیده ام حتی جمادات را و از هر زری
بدن خودم ذکر لا اله الا الله صریحا شنیده ام قال الله تعالی و لو علم الله فیهم
خیرا لاسمعهم پوشیده نماند که در دو مقام نیز مقصد دست میدهد که
سالک واقف بر این اشارات آید و ذکر و تسبیح کائنات را کلا

انتهی

او بعضا بشنود پس از آنکه عبد بتادیب ریاضت و تمرین نفس نفیس عادت
بقبول صدق و بدیها اجبر به الشریعه بعنوان یقین در نیت و عمل و اخلاق
و ملکات و افعال طبعا و طوعا بدون تکلف در رتبه و تهذیب اخلاق
بعلم شریعت و تصفیه اعمال باخلاص و توقیر حقوق در معاملات و سعی
در حسم تفرق و قطع اثبات بمقامی که از آن صعود نموده تا القای علم
شریعت که جاری شود در مجری خود نمود و حقیقه او را امام زمان علیه السلام
قبه بر نصب خود فرماید که اجابت کند زجر و عبد را رغبة و رهبة و خوفا و طمعا
جهد الحکما قال تعالی فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و برسد
بمشاهده سنت از مصادق رحمت یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام کما قال تعالی
و انه انزل من السماء ماء فاحیی الارض بعد موتها ان فی ذالک لایة
لقوم یسمعون تا مشاهده که مقصود را در هر رمزی و واقف بر غایت
آید در هر حس و صوت خفی و لطیف همی حرام وقتی که سر ابرده سلطان
یقین بمقتضای و فی الارض ایات للموقنین بگلشن دل برپای شود و عبد
با دل قدم خواهش در آید یعنی قبول کند تا مام ما ظهر را من الحق و کل ما غاب را

للحق و واقف شود بر مقام باقی تا فنای باشد در اگر از استدلال ادراک
داده از خبر بیان چشم کشاید و در علم بشهود رخت کشد یا بنقاص صبح کشف
ظلمت اثبات یاد داده از کلفت یقین بفنای الیقین بساط اقامت
افکند بمقتضای دار سالک عبادی غنی فانی قریب از محمد دال محمد صلی الله علیه و آله
طلب قرب و انس حضرت حق نموده خدایان بسیار را بر کنار برده اخبار در
بروج کلشن قرب سند زده و انس شواهد و علام وجود و قعدی بسیع مخاطبات
و مناغیات لذیذ نموده بر شارات و قف آیه کاهی از باطن خوار خوی
مخاطبانی که واقع میان روح و سرات شنود کما قال علیه السلام لشهدا
اعلام الوجود مع اقرار قلب ذی الجود از هر موجودی باندازه قابلیت
و استعداد خویش ذکر و تسبیح و تهلیل شنود رزقنا الله تعالی و اخواننا المؤمنین
الی الله تعالی بعلاوه آنکه در تفسیر آیه و اقم الصلوة و استعینوا بالصبر و الصلوة
و انها لکبیرة الا علی الخاشعین وارد است که مقصود از صبر پیغمبر صلی الله علیه و آله است
و از صلوة حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه است و همچنین در حضرت حدیث
امیر علیه السلام میفرماید قوله و بقیة الصلوة وهی ولایتی فمن والانی فقد اقام الصلوة

تفسیر آیه

و در صعب مستصعب پس قیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنماز در معراج بر آنحضرت
بود در تمامی عوالم ولایتی حضرت امیر علیه السلام که سر اسرار باطن خود بر سر
باشد بعنوان تفصیل آنست که مراقی اخبار فهم و قایلی که از معراج آن
حضرت صلی الله علیه و آله بظهور رسیده و من البدو الی الختم همه قصه ولایت حضرت امیر
بوده است و از هر عالمی از عوالم آسمانی زبانی و ربانی تعبیرات وارد شده است
گاهی میفرمایند که بهر فلکی از افلاک که رسیدم مثال علی علیه السلام را دیدم گاهی
میفرمایند که سر تر بسته که در آیه و اذ یوحی فاوحی الی عبده ما اوحی پرده
خفا کشیده شده است بنور الاولویت آنولی علیه السلام و گاهی میفرمایند
که در مقام قاب قوسین او ادنی قصد الی که از جانب رب العزة پرسیده
شد بقصد ای علی علیه السلام بود و گاهی آنکه دستی که از پشت پرده بیرون
آمد و بان شیر برنج خورد دست علی علیه السلام بود و در حدیثی میفرمایند که اول
حرکت آنحضرت صلی الله علیه و آله آخر بوسه آنحضرت ناظر بعلی علیه السلام
بآنحضرت صلی الله علیه و آله بود الی غیر ذلک من الاخبار و شهادت و ولایت
آنحضرت مراقی اخبار معروض است یعنی تامی علی علیه السلام بر عقلین چنانچه در آنحضرت

طارق است بعد از ظهر آنی چند که میفرماید قال ولایتی حفظ الشهور و تدبیر
الامور و هی قصد الایام و الشهور فالامام هو الشمس الطالع علی العباد و بالاذن
فلا تنال الا بیدی و الی الصبار الی ان قال علیه السلام فهم رأس دایرة الایمان
و قطب الوجود و سمار الجود و شرف الموجود و قصد شمس الشرق و نور
قمر و اصل الهر و المجد و مبدؤه و منتهاه و مبناه فالامام هو السراج الوهاج
و السبیل و المنهاج و المار الثجاج و البحر العجاج الی ان قال و هل یعرف
او یوصف او یعلم او یفهم او یدرک او یملک شأن من هو نقطة الکائنات
و قطب الدایرات و نیر الممکنات و شعاع جلال الکبریاء و شرف
الارض و السماء الی ان قال علیه السلام و کیف و هم الوجه الاول و الکلمة
العلیا و الهیة الصفا و الوحدانیة الکبراء الذی اعرض عنهما من ادبر و تولا
و حجاب الله الاعظم الی ان قال علیه السلام لانهم معدن التنزیل و مخزن
التاویل و خاصة الرب الجلیل و مهبط الامین جبرئیل صفات الله
صفوته و سره و کلمة شجرة النبوة و معدن الفتوة عین المقالة و شفاء
الدلالة و حکم الرسالة الی ان قال علیه السلام فهم سر الله المخزون و ولیاء الله المقربون

جواب از تسبیح آب

و آمره بین الکاف و النون لا بل نسم الکاف و النون الی ان
قال علیه السلام بهم تکتب علی الاحجار و علی اوراق الاشجار و علی
الاطیار و علی ابواب الجنة و النار و علی العرش و ذی الفلک و علی حجب
و علی حجب الجلال و سرادقات العز و الجمال بهم تسبح الاطیار و تستغفر
لشیعتهم الحیتان فی لجج البحار و ان لم یخلق خلقا الا لیعلم الاقرار بالوحدانیة
و الولایة للذریة الزکیة و البرائة من اعدائهم و ان العرش المستقر حتی کتب
علیه بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و از ابن عباس مرویست
که میگوید روزی در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم ناگاه علی بن ابی طالب
علیه السلام وارد شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مرحبا بکسی که خدا
خلق کرده او را پیش از پدرش بچهل هزار سال پس عرض کردیم یا رسول الله
آیا پیش از پدر بوده پس فرمود که یا پدر کسیکه خدا خلق کرد مرا و علی علیه السلام را
از نور واحد پیش از خلق آدم علیه السلام بچهل مدت بعد قسمت نمود او را
بدو نصف بعد خلق کرد تا می اشیاء را از قرن من و فرج علیه السلام بعد ما را در یمین
عرش قرار داد پس تسبیح کردیم پس تسبیح کرد ملائکه و تهلیل نمودیم پس تهلیل

جواب از تسبیح آب

نمرود ملائکه تکبیر نمودیم پس تکبیر نمودند ایشان پس گرفتند تسبیح کردیم خدا را تکبیر نمایند
او را پس بدرستیکه این از تعلیم من تعلیم علی است این است که در زیارت
جامعه وارد است ذکرکم فی الذاکرین واسماءکم فی الاسماء واجسادکم
فی الاجساد وارواحکم فی الارواح وانفسکم فی النفوس وآثارکم فی الآثار
وقبورکم فی القبور الا ان قال علیه السلام ان ذکرکم ذکرکم اوله وآخره وصفوه
وفرعه وسعده وماواه ومنتهاه مزید توضیح مواقف عقل وعقل
حقیقت محمد وآل محمد صلی الله علیه وآله اصل ومبدء جمیع حقایق کونیه است
تمامی کائنات فروع وآثار وظلال واشباح چندی هستند از آن
حقیقت مثل صور قائمه در مرآت از ذی الصورة چنانکه حضرت رضا
علیه السلام در حدیث عمران صابی میفرماید وباعتبار تجلی بعد از تجلی
وعکس بعد العکس ایه اختلاف بسیار بهم میرسد ونمودار می‌گردد
بعیده مردود العکس را بشبهه در کمال ضعف واختفا خواهد بود ایا
نمی‌بینی که اگر شیشه سفیدی در برابر آفتاب بگیری وشیشه زردی پشت
او وشیشه کبودی عقب شیشه زرد بداری روشنائی سبز در ماورای شیشه

کبود متجلی میشود بلی فرقی که در آفتاب با صور منعکسه در مرآت است یکی آنست
که از صاحب صورت بی اختیار عکس در آینه صورت می‌بندد بخلاف
متجلی شدن حقیقت محمدیه صلی الله علیه وآله در مرایای کونیه که با اراده
واختیار است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شرح حقیقت
برای کمیل علیه الرحمه میفرماید نور یشرق من صبح الازل فیلمع علی هیاکل
التوحید آثاره این است که زبر نور یشرق من صبح دوازده حرف مبارکه است
که اول ظهور تفصیل ائمه اثنی عشر علیهم السلام است وهیجدهن زبر کلمه مبارکه که
بلمع علی هیاکل وهیجدهن زبر کلمه مبارکه التوحید آثاره وآثارات عجیبه بحسب حقیقت
وبسایط حرفیه واسرار عددیه در این کلمات مبارکه وهیجدهن در چهار بیان
دیگر آنحضرت علیه السلام در شرح حقیقت بر فقه الهجا چهارده معصوم وده
امام علیهم السلام است که این مختصر را مجال ذکر آنها نیست ودر حدیث
مبسوطی که مفضل علیه الرحمه روایت میکند از حضرت صادق علیه
السلام دارد بعد از فقرات شریفه چند که میفرماید مفضل ان الظهور الاول بین
خلقه محجوب لا یعلم ذلک الا عالم خبیر وان الذات لا یقال لها نور

لانها منیرة کل نور فلذلک اشار من غیر تکرار ولا اسم اظهار المشیة
وخلق المشیة للشیء وهما اسمان والشیء فاشرق من نور ذاته نورا
شعشعانیا لا تبعیض له الا انوار غیر باین عن خلقه فاظهر نور الضیاء
لمن تبین منه واظهر الضیاء ظلا فاقام صورة الوجود بنفس
الضیاء والظل وجعل النور باطنه والذات منه مبدءا وکذلک
الاسم غیر متجزء نوره ما رای خلقه بخلقه فاذا باطن خفی ذاته وغیبه
والذی لیس شیء کهو الا هو فتعالی الله العظیم بالمفصل بانت
عن المشیة کیف ابدأ ما فسرتها فافهم ما انا ذاکره لک بالمفصل
فلقد سألت عن امر عظیم ان مولاک القدیم الازل تعالی ذکره
بدء المشیة لم یزل لها عالما وکانت تلک ارادة من غیر
همة ولا حدوث فکرة ولا انتقال من سکون الی حرکة ولا من
حرکة الی سکون ولا ان القدرة طباعه وذلک انه یظهر المشیة
التی هی همه ودل بها علی ذاته لا لحاجة منه الیه ولا غلبت
به فقامت بطبع الحکمة عند ارادته تکون الاسم والعلم

بان الحکمة اظهار ما فی الکیان الی البیان ولولم یظهر ما علمه من ناقص علمه الی
وجود معاینة بعضها لبعض لکان ناقصا والحکمة تعبر تامة لان تمام
القدرة الفعل وتمام العلم المعلوم وتمام الکون المکون فافهم بالمفصل
الکلام انک واعلم ان النور لم یکن باطنا فی الذات وظهر منه ولا
ظاهرا منه فبطن فیه بل النور من الذات بلا تبعیض وغاب فی غیبه بلا
استتار وشرق منه بلا انفصال کالشعاع من القرص والنور من الشعاع
لمولاک بالمفصل اشرع الاسم الاعظم والمشیة التی اثبتت الاشیاء ولم
یکن للنور عنده اشراعه الاسم زیادة ولا نقصان والاسم من نور الذات
بلا تبعیض وظاهرة بلا تجزی یدعوا الی مولاه ویشیر الی معناه وذلک عنه
تعبیر کل علة لاثبات الحجة واظهار الدعوة لیثبت مع المقر اقراره
ویرتدع الجاحد انکاره وان غاب المولی عن ابصار خلقه فهم
المحجوبون بالغیبة ممتحنون بالصورة بالمفصل التی ظهر به الاسم ضیاء
نوره وظل ضیائه الذی تشخص به الخلق لینظروه ویدلهم علی باریه
لیعرفوه بالصورة التی هی صفة النفس والنفس صفة الذات والاسم

تخرج من نفس نور الذات وذلك سمي نفسا ولاجل ذلك قوله فيما
ويحذركم الله نفسه وانما حذركم ان يجهل محمد صلى الله عليه وآله مصنوعا لكان
الذات محدثا وهذا الكفر الصراح واعلم يا مفضل ان ليس بين الاحد والواحد
الا كما بين الحركة والسكون او بين الكاف والنون لانصال نور الذات
فانه بذاته وهو قوله تعالى الم تر الى ربك كيف مد الظل ولو شاء
لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا يعني ما كان فيه من الذات الصورة
الانزعية هي الضياء والظل وهي التي لا تتغير في قديم الدهور ولا فيما
يحدث من الازمان فظاهره صورة الانزعية وباطنه المعنوية وتلك
الصورة هيولى الهيوليات وفاعلية المفعولات واس الحركات
وعلة كل علة لا بعدها شيء ولا يعلم ما هو الا هو ويجب ان يعلم يا مفضل ان
الصورة الانزعية التي قالت ظاهري امامة وباطني غيب ممتنع
لا يدرك ليست كلية الباري ولا الباري سواها وهي هو اثباتا وايجادا
وابداعا وتقديرا لا هي هو كلا ولا جميعا ولا احصاء ولا احاطة
قال قلت يا مولاي زدني شرحا فقد علمت من فضلك ونعمك ما اقصر

عن

عن صفته قال يا مفضل سل عما جئت قلت يا مولاي ملك الصورة
التي رئيت على المنارة هو اعين ذاتها الى ذاتها بالصورة يصرح
بالالهية قلت لي انها ليست كلية الباري ولا الباري غيرها فكيف العلم
بحقيقة هذا القول قال يا مفضل تلك بيوت النور وقمص الظهور
السن الجبارة ومعدن الاشارة حجبك بها عنه وذلك منها
اليه لا هي هو ولا هو غيرها محتجب بالنور ظاهرها للمتجلي كل يراه بحسب معرفته
وينال على مقدار طاعته فمنهم من يراه قريبا ومنهم من يراه بعيدا
يا مفضل ان الصورة نور غيرة قدرة قدير ظهور مولاك رحمة لمن آمن
به واقر وعذاب لمن جحد وانكر ليس ورائه نهاية ولا غاية تقف
يا مولاي فالواحد الذي هو محمد صلى الله عليه وآله فقال هو الواحد اذا
سمي محمدا واذا وصف قلت يا مولاي فعلي منه باين غير كائن
شيء من ههنا المعنى وصف اسمه فقال عليه السلام الم تسمع الى قوله
ظاهري امامة وباطني غيب لا يدرك قلت يا مولاي فما باطن اسمه
فقال عليه السلام نور الذات وهي اول الكون وبديع الخلق ومكون

۲ لكل من

لكل مخلوق ومتصل بالنور متصل لمباشرة الظهور ان بعده قرب وبان
نائي قريب وهو الواحد الذي ابداه الاحد من نوره والاحد لا يدخل
في عدد والواحد اصل الاعداد واليه عودها وهو المكنون الذي
اي غير ابن حديث شريف بسي عبارات مشكله ومضامين عاليه
خفيه حكمت الهيه دارد زيرا كه بر دقيق منزل فهم او پس هوش باش
كه در تردد هر كه او شفته است حق بكوش او معما كفته است
كر نخواهي در تردد هوش باش كم فشار ان نيه اندر كوش جان
تا كني فهم آن معما باش را تا كني ادراك رمز فاش را حضرت صادق
عليه السلام قبل از انكه شروع باين بيانات بفرمايد راى مفضل عليه الرحمه
تا كيد بسيارى باو ميفرمايد كه حواسش را درست جمع كند وخيالش
پريشان نشود با انكه مفضل عليه الرحمه يكى از خواص شيعيان آنحضرت
عليه السلام است واز جمله صاحبان اسرار وافضلاى بى بدل تا
مقدار ده ميفرمايد يا مفضل على صعب مستصعب وغير بعيد على لبيب
ان يترجم عنه الا ملك او نبي مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايمان فاما
شيعتنا بحمد الله

وبعد الفضل

وبعد الفضل چندى ازين قبيل ميفرمايد فاستمع لما يوحى اليك وانظر
بعين عقلك ونور لبك واسمع داعي فقد سالت عن بيان عظيم
وخبر يقين وسالقى منه سهلا ثقيلا وهو الذي ضل في معرفته خلق
كثير الا من رحم ربك انه هو الغفور الرحيم وما اتيناه به الا ذو علم الامام
لجابر من الوعر الادعر الذي خفي عن سائر العالم الا عن صفة المختصين
والبلغاء المستخلصين الذين اخلصوا واختصوا وشهدوا الحق بما علموا
وصدقوا بما عاينوا كما ذكر في التنزيل قول السيد الابين شهدوا بالحق
وهم يعلمون انه الحق والامر يا مفضل لطيف وسر مدلهم غامض
درست واحطه بفرما كه آنحضرت عليه السلام عليه مثل مفضل رحمه الله عليه
فاضل متبحر صاحب يقين بقدر تا كه ميفرمايد واز اشكال اشكالات
مبارك تا چند اختيار ميفرمايد پس تامل كرده پريشان دل نشود وبدان
كه فيض اول از حضرت احديت حقيقت واحديت است احد
اسم ذات است باسل تعدد وصفات ودو احد اسم ذات
باثبات تعدد وصفات وحد انيت صفت واحديت ودو احد صفت

احد واحد بتر احد است و هو نور احد است و هو ظاهر احد است و احد اول
عدد است احد ذو الجلال است و احد عقل فعال احد مثمره است در احد
خود از تعدد و احد مطلق مبرا است از تعدد و احد فایض و ظاهر از احد است
و از و احد سایر عدد و تعدد بنود ما ممکن و موجود ما الیک این است که
در یکی از فقرات حدیث مفضل مفضل حضرت صادق سلام الله علیه
میفرماید و هو الواحد الذی ابدأ و الاحد من نوره و الاحد لا یدخل
فی عدد و الواحد اصل الاحد و الیه عود ما و هو المکنون حضرت
باقر سلام الله علیه میفرماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بدرستیکه
حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله صعب مستصعب است که ایمان باو نیاورد
مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده که امتحان کرده باشد خدا
قلب او را برای ایمان پس چیزی که وارد شود بر شما از حدیث آل محمد
صلی الله علیه و آله پس نرم شود برای او دلهای شما و بشناسید او را
پس قبول کنید او را و آنچه مشمئز شود از او دلهای شما و خوش
نیاید شما را پس رد کنید او را بسوی خدا و بسوی رسول و بسوی عالم آل

محمد صلی الله علیه و آله و یا ملک کسی است که حدیثی برای او
نقل کنند که متحمل او نشود پس بگوید نشود این دو آلوده
این و انکار پس او کافر است و حضرت صادق علیه السلام
میفرماید ای ابا محمد بدرستی که نزد ما و آل سری است از سر
خدا و علمی است از علم خدا و قسم بخدا که متحمل او نشود ملک
مقرب و نه نبی مرسل و نه مومنی که امتحان کرده باشد
خداوند قلب او را برای ایمان و بعد از فقرات
چندی میفرماید و بدرستی که نزد ما سری است از سر خدا
و علمی است از علم خدا که امر کرده است ما را خدا تبلیغ او
پس تبلیغ نمودیم او را از خدای عز و جل چیزی را که امر کرده بود
ما را به تبلیغ او پس نیافتیم رای او موضعی و نه اهلی در کسی
که متحمل شود او را تا اینکه خلق کرد خداوند برای این قومی
چند که خلق شده بودند از طینتی که خلق شده بود از او محمد
و آل محمد صلی الله علیه و آله و ذریه محمد صلی الله علیه و آله

و از نوری که خلق کرده بود خدا از او محمد و ذریه او را و افریده بود از شان را
بفضل صنع رحمت خود آنچنانکه افریده بود از او محمد و ذریه او را
علیهم السلام پس تبلیغ نمودیم آنچه را که امر بتبلیغ او فرموده بود پس
قبول کردند او را و متحمل گردیدند آنچه را بعبارة اخری هر اسمی
از اسماء الهیه را صورتی است باطنی در عالم که او را صورت علمیه
میگویند و از برای هر اسمی از اسماء ربوبیتی است چنانکه در بعضی از
ادعیه ماثور است که مثلا سؤال میکنم خدا را بان اسمی که عرش را
بان خلق کرده یا کرسی را یا لوح و قلم را و امثال ذلک و حقیقت محمدیه
صلی الله علیه و آله صورة اسم جامع الهی است که استمداد تمامی کائنات
از او است و تربیت میکند صور عالم را بربوبیتی که ظاهر در اوست
پس بصورت ظاهر بخود که مظهر اسم اعظم است و مناسب صور
عالم ایجاد است تربیت میکند صور کونیه را و بباطن خود تربیت
میکند باطن عالم را پس آن حقیقت ستر وجود خواهد بود و محیط بهر
موجود که موجودات ظاهر او باطنا قال علیه السلام قبهم ذات
سماء

ومقام او فلک زحل است و او اول کسی است که اطعام ضعیف نمود
و حضرت یوسف علیه السلام که مظهر اسم المرید است و اسم المحیل را
در اراده خلقی تمام است و فلک او فلک زهره است و حضرت موسی
که مظهر اسم القادر است و اسم القدوس و الشهید در او اثری عظیم
و فلک او فلک مریخ است اما محمد صلی الله علیه و آله که مظهر اسم جامع است
و فلک او فلک قوسین او ادنی است و فرمانفرما بر جمله ممالک
تا بید یکی از علمای بنی اسرائیل پنجاس نام که مستجاب الدعوه
بود و زوجه او رحیل نام که بسیار خداترس بود و مطیع و فرمان بردار شوهر
و پیوسته از خدا مسئلت مینمود که او را فرزندی کرامت بفرماید که
در شباب بسیار گریه و زاری میکرد تا اینکه توبتی پنجاس بتقریبی گریه
و زاری رحیل را شنیده دلش سوخته با آن زن همزبان
گشته بر دعای ایشان بهدف اجابت رسیده آن زن حامله شد
و بعد از نه ماه پسری نیکو سیرت پاکیزه صورت قدم بعرصه عالم
نهاد و تولد آن مولود مسعود در روز پنجشنبه اول شهر ربیع الاول سال چهارصد و

و بیست از هجرت ثانی بیت المقدس که عبارت باشد از سی و چهار سال
قبل از تولد حضرت شیخی باب صلی الله علیه و آله و این مولود را نعمان نام کردند
و چون متولد شد بسجده افتاد و بعد از سر برداشتن گفت این پرده
آسمان که شما می بینید نهصد و پنجاه و نه پرده و بر هر پرده و بر بالای آن
پرده ها چهار حیوان است و بر بالای حیوانات کرسی بلند پایه است
و بالای آن کرسی آتش سوزانده و خدمت کاران آن کرسی و کرسی
تمام از آتش است چون پنجاس این سخنان را از فرزند خود شنید او را
از سخن گفتن منع بلیغ نموده با تندی با او گفت خاموش باش پس نعمان خاموش
شد و تا دوازده سال سخن نگفت و رحیل پیوسته گریه و زاری میکرد
و می گفت کاش یا فرزندی نبود زیرا که عاقبت فرزند مالال و پدر
شد روزی پنجاس از مدرس خود باز گشته داخل خانه شد و رحیل بطریقه
که عادت او بود بخدمت پنجاس قیام نمود پای او را شست و نعمان را
نیز نزد پدر آورده در مقام تضرع و زاری ایستاد و التماس نمود که پنجاس
دعا کند تا خداوند عالم او را گویا گرداند یا او را از ایشان بگیرد پنجاس

گفت که تو خواهشندی که نعمان سخن گوید اما چون گویا گردد سخنان چند
گوید که مردم از آن خوف بردارند رحیل التماس کرد که دعا کن خدا او را
گویا گرداند و نعمان مخفی و مجمل گوید پنجاس دهن بر دهن نعمان گذاشت او را
قسم داد که سخن نگوید مگر سخن مجملی که کسی نفهمد مگر در وقتی که آن سخنان بعمل
آید و این شرط او را رخصت سخن گفتن داد چون آن کودک گویا شد
پنج حرف مراقی حروف ابجد گفت که تمام آنها خبر از امور آینده است
و خبر داد که شما مرا بدست خود دفن خواهید کرد و بعد از چندی
آن مولود مسعود جان را بجان آفرین سپرد و او را در قریه کفر بر عم
که از قرای بیت المقدس است در مقامیکه چهل نفر از علمای یهود
مدفون شده دفن کردند و کلمات او را در کتاب جمع نموده نوشتند
و کلمات او باین نهج است که در وحی اول شروع بالف شده
یعنی آیه اول مصدر بالف است و در دویم به با و سیم بجیم تا آخر قرآن
و وحی حرم بعکس اول است که ابتدا بتا و قرآن شده و بعد بشین
و او فاق نهایت بالف منتهی نشده و چند آیه بیشتر نیست و وحی سیم

و چهارم و پنجم بطریق وحی اول است و احتمال میرود که وحی دویم نیز
تمام بوده بجهتی از جهات آن آیات از بیان رشته و بنی اسرائیل او را
به نبوت مبلغ میگویند در حرف میم میفرماید محمد کاما یا ایها المطیع بهما
و یهی یا کلیا یعنی محمد صلی الله علیه و آله بزرگ صاحب اقتدار خواهد
خواهش کرده شده که فرزند نشانه بوده را و باشد کل و لفظ با مادر فتحه
با الف است و بمعنی خواهش شده و در وقتی درست است که بعین بوده باشد
اگر چه لغت عبری را در باب اهل اختیاری نیست و مقصود از ذکر این
تفصیل این بود که آن کودک در این وحی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله را
گفته است که کل عالم است اسرائیلیان که از این معنی وحشت کنند و فهمیده
بگویند و متعرف شوند محمدیان صلی الله علیه و آله و خشنان آنچه سزاوار باشد
و کافی است در شباب بیرون آمدن خون تا چهل روز بعد از شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام و اصحابه السلام از هر نشانه که بریده میشد در حینیکه
حفر میشد و سنگی که از جای خود حرکت داده میشد و احادیث
که مفید این مطلب باشد بسیار است و حدیثی که از روز چون شاهی طلوع

این نور پیر در دو این است که چون آنحضرت عمر مبارکش بچهل سال
رسید و حق تعالی دل او را بهترین دلها دید و دیده آنحضرت صلی الله علیه و آله
نوری دیگر بخشید و لوای حمد را بدست مبارکش داد و از کوه حرا
بزیر آمد و انوار جلال بطوری او را فرو گرفته بود که احدی تاب
نظر کردن بروی مبارکش نداشت پس بخانه خدیجه سلام الله علیها رفت
اجلال فرموده قدری خواسید در خواب ندای پروردگار
باو رسید یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر پس حضرت صلی الله علیه و آله
برخواستند و انگشت بر گوش مبارک خود گذاشت گفت الله اکبر
پس صدای آنحضرت صلی الله علیه و آله بجمیع موجودات رسید همه با او موافقت
کردند و اینکه حضرت امیر علیه السلام بعالم یهودی شامی میفرماید فلما
ان صار الی ساق العرش کرر علیه الکلام لیفهمه فقال آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه فاجاب رسول الله صلی الله علیه و آله مجیبا عنه و عن امته ماهو اهله
کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله الحدیث
فافهم در این مختصر زیاده از این مناسب نیست اگر در مکاتیب بیچه بود

راز اینجا بود که معروض آمد که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در معراج نماز کردند تمام
انبیا و اولیا و سایر رعایا نماز کردند پس چون کسی نماز بایستی باید
توفیق این عبادت را بحسن ادب من جانب الله از جانب آل الله
صلوات الله علیهم اجمعین بدهند و بالاصاله نعمت بخورند و سجده شکر کند
بعد از هر نماز مستحب مؤکد است موافق احادیث برای همین است
حضرت صادق علیه السلام میفرماید که سجده شکر واجبست تمام
میکنی بان نماز را و خوشنود میگردانی بان پروردگار را و مستحب
می آوری فرشتگان را از خود بدرستیکه هر گاه بنده نماز بگذارد و بعد
از آن سجده شکر بکند حق تعالی حجاب از میان بنده و ملائکه برمیدارد
و میگوید ای ملائکه من نظر کنید به بنده من که او اگر فرض مرا تمام
کرده مرا پس بسجده شکر من رفته است بواسطه این نعمتی که او را
کرامت کرده ام و بعد از آنکه آنحضرت علیه السلام ثوابهای سجده
شکر را بیان میفرماید در آخر حدیث میفرماید خوبی بکرم که حق سبحانه و تعالی
میفرماید و فرشتگان میگویند پس حقتعالی میفرماید دیگر چه پس فرشتگان

گویند پروردگارا ما دیگر خبری نمیدانیم آنچه دانستیم گفتیم دیگر تو میدانی
حق تعالی میفرماید که من شکر کنم او را و ثنا گویم چنانچه او شکر و ثنای
من کرد و فضل خود را بجانب او کنم و خود را باو بنمایم تا اینجا بود ترجمه
حدیث که مجلسی مرحوم تفسیر ترجمه فرموده و در توجیه اینکه خود را باو
بنمایم مجلسی مرحوم میفرماید یعنی بکمال معرفت او را برسانیم و اعلی گوید
که واضح است که متفق علیه محققین جمیع ارباب ملل و ادیان است
بیتا فرقه امامیه رضوان الله علیهم که رویت حقتعالی محال است پس
این فقره حدیث معنی صحیحی غیر آنچه از ظاهر عبارات بذهن میرسد باید
داشته باشد و این تفصیل که معروض گردید معنی الحمد لله رب العالمین است
اگر کسی بتحقیق بفهمد اما مردم اندر حسرت فهم درست و این است
معنی بسم الله الرحمن الرحیم و اینجا است معنی من قصده توجه بکم که در زیارت
جامعه است و این است مفاد حدیثی که حضرت صادق علیه السلام
میفرماید قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان کان ابراهیم خلیله فانا
حبیبه محمد صلی الله علیه و آله قالوا و لم سمیت محمدا قال تبارک الله محمدا و شق اسمی من اسمه

هو المحمود و انا محمد و انتم الحامدون و قال الیهود صدقت یا محمد هذا
مکتوب فی التوراة و کافی است در این باب مضمونیکه در زیارت
جامعه است ان ذکرتم الخیر کنتم اوله و آخره و اصله و فرعه و معدنه و ماواه
و منتهاه و بدانیکه نماز خیری است از خیرات که اصلش در عرش
و اولش و آخرش و معدنش و ماویش و منتهایش ایشان علیهم السلام
خواهند بود در تحقیقی که گذشت برای هیچ عام و خاص ظاهرا و باطنا
جای شبهه و اشتباه و تزلزل باقی نخواهد ماند حضرت صادق علیه السلام
میفرماید که واجب است بر هر مؤمنی در هر حالی اینکه مطالبه کند
حرکات در طاعات را بتوفیق و سکون از معاصی را بعصمت
بعلاوه آنکه در احادیث سابقه گذشت که حضرت صادق علیه السلام
در باب تشهد میفرماید فلیس لهم نفس و لا لحظة الا بقدرته و مشیته
و هم عاجزون عن اتیان اقل شیء فی مملکته الا باذنه و ارادته
قال الله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة و من مرد
الا ان قال علیه السلام فمن وجل ان تکون ارادة و مشیته لاحد الله السابق

ارادة و مشیة و در باب عبادت میفرماید و لیس ذلک الا لحرمان
معرفة الامر و تعظیمه و ترک رؤیة مشیته با اسلهم لامره و اختیاره لهم
و مواقع صریح اخبار و مضامین زیارات داعیه و مناجاتها
ایشانند علیهم السلام محال مشیت پروردگار و مقام امر بین الکاف
و النون بل نفس کاف و نون و مضامینی که در زیارت جمعیه است
که از ناحیه مقدسه صادر شده خفتگان بیدای غفلت و جهالت را
بیدار میکند فاعل حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید که ما نیم
شجره نبوت و معدن رسالت و ما نیم عهد خدا و ما نیم ذمه خدا
لا یزال انواری بودیم در حول عرش که تسبیح میکردیم پس تسبیح کردیم
اهل آسمانها بجهت تسبیح ما پس چون نزول کردیم بزمین پس تسبیح کردیم
اهل زمین پس هر علمی که خارج شد اهل آسمانها را و اهل زمین را
پس از ما بود تنزیه و تقدیس تسبیح و تهلیل و تمجید آنحضرت را
صلی الله علیه و آله نه بعنوانی است که بمحض اضطرار و جبر و امثال ذلک
باشد یا آنکه بهیچ وجه ربطی بعبد نداشته باشد یا آنکه بمشیت و خواهش

الخالق

آنحضرت صلی الله علیه و آله باشد و دخلی بمشیت پروردگار نه تنها باشد
یا آنکه بالاشتراک باشد که کل این مراتب باطل است عقلا و شرعا
بلکه بعنوانی است که مبادی اوراکهای سلسله از مقام تفرقه جمع کند تا بنه
و بربنه جمع الجمع که ساحل بحر توحید است رسیده باشد و آن مقامی است
پس عالی و متعالی چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید تفرقه بعد
جمع زرقة و الجمع بدون الفرق تعطیل و الجمع بینهما توحید
و بعکس دو فقره اول این حدیث شریف در جائی منظر رسیده و شرح
با بمقام است آیه شریفه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و همچنین
آیه ان الذین یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعون الله و چند فقره
در حدیث مفصل گذشت و حدیث نامع الله حالات
فیها نحن هم الا آخره و آیاتی که در تفسیر امر بین الامرین وارد است
و بمقام از مقامات اشها است کلیه و اجمالا که بعد از طی
نهصد و نود هزار مقام تفصیلی دست میدهد که اول آن مقامات
معرفت است و آخر مراتب انها توحید است که سالک چون اجمالا

نود و هشت مقام و تفصیلی نهصد و هشتاد هزار مقام طی کرد و در سید
بمقام تفرید آن تفریدی که حضرت امیر در دعا اشاره بان فرموده
که و قوتی بقوة سطوة سلطان فرد انیتک که عبارت باشد از تکلیف
اشاره الا الحق بالحق و من الحق بینی تفرید قصد عطشا و تفرید
محبت تلقا و تفرید شهود با خلاصی از اعتلال و غنای از استدلال
و سقوط شتات اسرار که پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین
سخت بی تمکین بود و دست مبدء این رتبه بعد از ترقی از توحید
اکمالی و تفرید اشاره با شمار و تفرید اشاره بسلوک مطالعه
و تفرید اشاره بقبض غیرة بقصد استسلام مر تهذیب احکام
و علوم شرعیه را و قصد اجابت مردود اعلی حکم را که مستمی است الیه
الداعی الیه و حضرت امیر علیه السلام میفرماید و کذلک السلم
البری من الخیانة ینتظر احدی الحسنیین اما داعی الله فما عند الله
خیر له الحدیث که از مبادی تعرف الهی است بسوی قلب بنده
مؤمن و اول جواذب جاذبه است بسوی فنا کما قال تعالی و من یخرج

من بیته

من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله
انتهی است مضمون حدیث شریف جذبة من جذبات الرحمن یوازی
عبادة الثقلین او خیر من عبادة الثقلین و در باب عطش حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید جعله الله ریا لعطش العلماء
و در موضع دیگر میفرماید ان من احب عباد الله الیه عبدا اعانه الله
علی نفسه فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف فظهر مصباح الهدی فی
قلبه و اعد القری لیومه النازل به فقرب علی نفسه البعید و هون
الشدید و ارتوی من عذب فرات سهلت له موارده فشرب نهلا
و سلک سبیلا جددا قد خلع سرابیل الشهوات و تخلی من الهموم الا
همّا واحدا انفرد به فخرج من صفة العمی و مشارکة اهل الهوی
و صار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیق ابواب الردی
قد ابصر طریقه و سلک سبیله و عرف مناره و قطع غماره و استمسک
من العری باوثقها و من الحبال بامتنها فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس
قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور من اصدار کل وارد علیه

وتصبر کل فرع الی جهة مصباح ظلمات کشاف عثرات دلیل
فلوات بقول فیفهم ویسکت فیسلم قد اخلص لله فاستخلصه فهو من دیوان
ربه وادناه وعرضه قد الزم نفسه العدل فکان اول عدله نفی الهوی
عن نفسه یصف الحق ویعمل به ولا یدع للخیر غایة الا اتمها ولا مظنة
الا قصدها الی ان قال علیه السلام واخر قد تسمی عالما فاقتبس جهائل
من جهال واضالیل من ضلال اورث وحضرت امیر علیه السلام میفرماید
المعرفة وحش والخلوة منها عطش عطش را سه درجه است یا عطش
مرتبت ابدی شاهدی که سیراب کند اورا باشاره از جانب حق
من باب التعریفات الالهیه که پاشاند اورا جرعه از آب حیات
قرب و وصول یا عطفه از عطوفات رحمه و رافت الهیه که آرام
دهد اورا در آرام گاه قرب دوم عطش است مر سالک را بسوی
مدت بی نهایتی که طی جمیع منازل قرب کند در روزی که اورا بعیان مقصود
رساند و منزلی که استراحت کند و آرام گیرد سیم عطش محب است بتجلی
تجلیی که ما دون آن سحاب علمی نباشد و هیچ حجابی اورا پرده پوش نشود

و اشعاری برای او بافی نگذارد و جمیع این مراتب در حدیث شریف
مذکور بود پس ای برادر بیدار شو و بخواب مرو با آنچه نارسد
بدرجه انبیا و اولیا که متمحض باشد قصبی را که خالص کند عبد را برای
هدایت خلق پس آنگاه این دولت نصیب شود که شعله را بجا
ساقط نماید و اشارات را بالتمام قطع کند و نسب و صفات را
از میان برگیرد و رخت از کرباس مار و طین بر کشید و تجلیات
کمیه زده صحت برائی از تلوین منتش آمده پرده شهود ثنویت را خرق
از احساس غباری بر دامن او بنشیند و نامی علوم شواهد را در حیث علوم
لدنیه صرفه منتهی نموده جمیع اشارات را هنگام کشف سبحات جلال
از پای در آورد و بکنار دریای توحید خیمه استقامت بر پای نماید و اعتدال
طباع و صفای مزاج و قوت آثار نفس و سمو الی ما یقتضیه و تخلق با
نفسانیت و عنوان موجودیت با هو انسان دون ان یکون موجودا
با هو حیوان و دخول در باب ملکی صوری او را حاصل آید و در این
ما اشار الیه مولانا و مولی الکونین ابو عبد الله الحسین صلوات الله علیه

اعتدال هم

الهی کیف استدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک وقال
بعد کلمات له دونک اطلب الوصول الیک وبک استدل
علیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض میکند سبحانک لا احصی
ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک حضرت صادق علیه السلام
میفرماید من عرف الوصل من الفصل والحرکة من السکون فقد
بلغ القرار من التوحید وارتوی فی المعرفة و در دعای عرفه حضرت
سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء انت الذی نورت لی الطریق
الیک حتی یکون هو المظهر لک و چه خوش بیان کامی است
و زبان نامی بر هر عاقلی پوشیده نیست در جمیع مراتب صعود و سابقه
مناجاتی که حضرت امیر علیه السلام عرض میکند فی نسخة هذا هو هو ذا
اول العدد و صاحب الابد و نورک الذی قهرت به عواسق العدم
و بواسق الظلم و جبلة نسک و بک والیک و علیک و الی و لیلا
روحه نسخة الاحدیة فی اللاهوت و جسده صورة معانی الملک
والملکوت و قلبه خزانة الحی الذی لا یموت طاوس الکبریاء و حمام

لمطی سیکه به الماء قابل کل صورت و منه ابدعت الجواهر کلها من
السماء و الارض و ما بینهما حضرت صادق علیه السلام میفرماید شاطی
وادی ایمن فراست و بقعه مبارکه گرد است و شجره محمدیه صلی الله علیه و آله
و کافی است در بیان با قال رسول الله صلی الله علیه و آله ظهرت الجوهر
من بابسم الله الرحمن الرحیم و آنچه وارد در دعای خضر علیه السلام است
رب اکرمنی بشهود انوار قدسک و ایدنی بظهور سطوة سلطان انسک
حتی انقلب فی سبحات معارف الهیتک تقلبا یطلعنی علی اسرار
ذرات وجودی فی عوالم شهودی لاشاهد بها ما ادعه فی عوالم
الملک و الملکوت و اعاین سریان سر قدسک فی عوالم شواهد اللاهوت
الناسوت و اگر مشاهده انس و مراتب انهار و مراتب شواهد را
که درین دعای مبارک وارد است شرح دهیم تا تمام تفاصیل سابقه
ازین دعا شرحا معلوم هر امع و ادراک و سخن از موقع خود بر میرود
و بهدی الله لنوره من یشاء و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور اری
در باب افعال متشابه عنها خیال کرد تا نظر ان بجور دریای طوفانی بضطراب

خبر

خبر ذلهذا در اول این عنوان معروض گردید که این بنیت تا از روی
اضطرار و جبار است قال الرضا علیه السلام ان الله تعالی مشیتین
مشیة حتم و مشیة عزم و کذلک ان الله تعالی اراد من ارادة عزم و اراده
حتم لا تخطی و اراده عزم تخطی و تصیب و له مشیتان مشیة بشاء و مشیة لا تشاء
ینهی و هو ما یشاء و یامر و هو لا یشاء امنا و اراد العبادة و شاء لم
یرد المعصیة و شاء و کل شیء بقضائه و قدره و الامور تجری بها منها
فاذا اضطر القضاء لم یخطی القدر و اذا لم یخطی القضاء و انما الخلق
من القدر الی القضاء و القضاء اربعة اوجه فی کتاب الله تعالی
الناطق علی لسان سفرة الصادق منها قضاء الخلق و هو قوله فقضیهن
سبع سموات فی یومین و منها خلقهن و الثانی قضاء الحکم و هو قوله تعالی
و قضی بینهم بالحق و معناه حکم و الثالث قضاء الامر و هو قوله و قضی ربک
الا تعبدوا الا ایاه و معناه امر ربک الرابع قضاء العلم و هو قوله
و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین
معناه علمنا من بنی اسرائیل قبل شاء له المعصیة من عباده و اراده

سئل هل یکون معه مشیة الله ارادته
قال معه اسم

ارادة ان الامر من الله
و قوله بخار

و شاء الطاعة و اراد منهم لان المشیة مشیة الامر و مشیة العلم و ارادة الله
الرضا و لا ارادة الامر و انما و اصحابه الیها علیه و له الحمد و الرضا الانسان
خطه علیه السلام و لیان باب هین العلی الکلی لیسار و از عهده کشف
این اسرار بر نیامده مگر اخیار از اولوا الالباب و الا بصار فافهم
ان کنت تفهم و مقام جمع و جمع الجمعی که معروض گشت باعتبار تر کوئین
در اقلیم ثم و عم یعنی در اقلیم محشر و قیامت و جنت دست میدهد
این است که خداوند اوضاع قیامت را در قرآن مجید
غالبا باسم جمع ذکر میفرماید و همچنین در بسیاری از اخبار وارد
ماثوره از صاحبان تمجید اما آیات مبارکه مثل قوله تعالی
فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه و ایضا لا اله الا هو لیجمعنکم الی
یوم القیمة لا ریب فیه و ایضا ان الله جامع المنافقین و الکافرین
فی جهنم جمیعا و ایضا یوم نحشرهم جمیعا و ایضا و یجعل الخبیث بعضه علی
بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم و ایضا و برزوا لله جمیعا و ایضا و ربک
لنحشرنهم و الشیاطین جمیعا و ایضا قل لجمیع منا ربنا و ایضا ان کل لما جمیع

آیات دلالت بر جمع

لدینا محضرون و ایضا و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر و ایضا یوم یجمعهم جمیعا
فینبئهم الآیة و ایضا یوم یجمعهم جمیعا فیحلفون له و ایضا یوم یجمعکم لیوم الجمع
و ایضا و جمع الشمس و القمر و ایضا ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه
و ایضا یوم یحشرهم جمیعا و ایضا و نفخ فی الصور فجمعناهم جمیعا و ایضا قدر
یوم الجمع لا ریب فیه و ایضا یوم یجمعکم الی یوم القیمة و ایضا قل ان
الاولین و الآخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم الی غیر ذلک من الآیات
و اما اخبار وارده که این عبارت در آنها وارد است پس
از اندازه بیرون است و هر که این عنوان بدست آید بتکلیف خواهد
شد که بحطه تحمه بنماید و بالجمله عالم جمع الجمع الهی است کلی و بسیار عالم
فرق و جمع و اوست رتبه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ
لا یبغیان و اوست رتبه ما بین کاف و نون که از تا قاف قدم
تا عین عدم مستغرق این بحر لا یتناهی است که نشانش در عین
بی نشانی است و بی نشانیش در عین نشان قطب فلک ولایت
و مرکز دایره حقیقت و محیط بحر بی نهایت و مایه الائتلاف فرقت

و ما به الارتباط متضادات و سررشته و فسر کائنات و شیرازه
حقیقت مختلفات و زیر سلسله هل اتی و کاشف اسرار لو کشف ا
لغطا و بعبارة اخری ولایت معروضه بر سموات علیا الا انک
اثری که طالع از فلک قاب قوسین او ادنی بر جمیع هیاکل
توحید و مجالی تجلیات حضرت مولی است الحاصل جمع الجمع
عبارت است از جمع بین الفرق و الجمع با ابقای فرق در فرق
و جمع در جمع بدون اعتبار تعدد نسبت بمیان آوردن اختلاف
حیثیت یا افتادن بخیال اتحاد و وحدت و دوام در حاق
نقطه این عالم است حضرت محمد دال اطهار او سلام الله علیهم
و از برای دیگران اگر بهره از این مرحله رسد و هر از اشعه انوار
اطوار ایشان سلام الله علیهم اجمعین خواهد بود و لهذا اضداد حضرت
موسی علیه السلام را نسبت بمغرب میدهد فی قوله تعالی و کذلک نسبت
الغربی اذ قضینا الی موسی الامر و حضرت عیسی علیه السلام را نسبت
بمشرق میدهد و میفرماید و اذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها

مکانا

مکانا شرقیا و از آنجا بود که ظاهر شد از حضرت موسوی علیه السلام
مناسبات عالم فرق ظاهرا از غرق نمودن فارون و فرعون و قلبهای
عظیم و بپا آوردن بیات برنی اسرائیل فاما برای حضرت عیسوی
نبود مگر شفا دادن و احیای اموات و نازل کردن برکات و اختیار
کردن شیوه تجرید و تفرید در مباینت که مناسب عالم باطن جمعی است
و لهذا از موت ظاهری غباری بر دامن مبارکش نرسید و از عالم
فرق ملکی ناسوتی بعالم جمع ملکوتی بال کشاده با وجود نشاء بشریتی
با اهل عالم جبروتی همدستان آمد فاما حضرت محمدی صلی الله علیه و آله
میفرماید لا شرقیة و لا غربیة بیکاری تهایضی و لو لم تمسسه نار نفی از جمع
معنی بر کنار بوده هر یک از این دو عالم پرتوی و عکسی از عکوس
انوار کثیر الاقتدار اش آمد و لهذا قبله که با این مشرق و مغرب
متوجه الیه عبادتش بر قرار گشت و فرمود اینما تولوا فثم وجه الله
این بود که وقتی که بمعراج تشریف فرما بود بنادی یعنی و بشارت
هیچیک التفات نفرموده و جبرئیل عرض کرد که اگر التفات مینمودی امت تو

در حاق نقطه جمع بود

یا یهودی میشدند یا نصرانی زیرا که کمی راهی یهودی بود و دیگری داعی
نصاری پس در شریعت مقدسه اش احکام عالم فرق برقرار آمد
از قبیل اکل و شرب و اکتساب مکاسب و زن گرفتن و با مردم معاشرت
نمودن و بعضی از عبادات جزئیه فرقیه بجای آوردن و امثال ذلک
و هم احکام عالم جمع مقرر گشت از قبیل انزوا و اختیار خلوت و عزلت
و پیش گرفتن شیوه تجرید و انقطاع و توکل کردن بر خدا و مواظبت
بعبادات روحیه و عقلیه و نزیه و امثال اینها تا کار بجائی کشید که
فرمود طوبی لمن لا اهل له و با وجود همه اینها تاکیدهای بی اندازه
اصرار فرمود مواظبت احکام جمع الجمعی مثل اینکه در عین معاشرت
و مباشرت و مجالست با خلق و اکتساب مکاسب و اشتغال بتجارات
و بیع و شری حق را فراموش نکنید و خلوت در انجمن عبارت باشید
قال تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله و قال الصادق علیه السلام العارف شخصه
مع الخلق و قلبه مع الله لو تهی قلبه عن الله طرفة عین لمات شوقا الیه

و اگر

و اگر احادیث وارده در این باب و آیات وارده در این خصوص
مذکور شود هر آینه سخن از مقام خود بدر برود و کفایت میکند در این باب
آیه وافیه ان فی اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب
الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق
السموات و الارض و آیه و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة
و دون الجهر من القول بالغدو و الآصال و لا تکن من الغافلین
و از جمله عبادات که متعلق بشاء جمع الجمعی است نماز است که ادا
نمود او را حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج و لهذا بعجب
که با آنکه معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله در شب واقع شد نماز ظهر را
ادا نموده و کمتر این نشاء له معروض خواهد آمد تفصیل تعالی
و تحقیق بر ما

مواقف اخبار چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
بر براق نشسته رو بمعراج تشریف فرما شد و چون بدینه طیبه رسید
بامر الهی فرود آمده نمازی ادا فرمود پس سوار شده قدری راه
طی نمود نیز بامر پروردگار فرود آمده در طور سینا نمازی بجای آورد

باز سوار شده قدری راه رفت بمولد عیسی علیه السلام که بیت لحم گویند
انجا رسیده و امر حق تعالی فرود آمد بنمازی ادا نمود تا انکه بیت
المقدس رسید و براق را جبرئیل علیه السلام در حلقه بست که پیغمبران
علیهم السلام چهارپایان خود را بر انجا می بسته اند انگاه داخل مسجد شد
جبرئیل علیه السلام در جانب راست انحضرت صلعم بود و انبیای بسیار
علیه نبینا و آله و علیهم السلام جمع شده بودند پس جبرئیل اذان
و اقامه گفت و انحضرت صلعم علیه و آله را پیش داد و اشتباه
پیغمبران علیهم السلام در عقب آن حضرت صف کشیده نماز کردند
در محل نور نشسته چون باسمان اول رسید ملائکه آن آسمان
از تجلی انوار بطاقت شده باطراف آسمان گریختند و گفتند
سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح و گفتند چه بسیار شب است
این نورها با انوار جلال عرش پروردگار ما پس جبرئیل علیه السلام گفت الله اکبر
الله اکبر پس ملائکه ساکن شدند و درهای آسمان گشوده شد و ملائکه
جمع شدند نزد انحضرت صلعم و سلام کردند و احوال حضرت امیر را

جو باشند و گفتند آنچه گفتند و از انجا عبور فرموده باسمان دوم رسید ملائکه
آن آسمان نیز باطراف آسمان گریختند بسجده افتادند و گفتند سبوح قدوس ربنا
و رب الملائکه و الروح پس جبرئیل علیه السلام دو دفعه اشهد ان لا اله الا الله
گفت ملائکه بعد از شنیدن آن همه اجمع شدند و در حق حضرت امیر علیه السلام
گفتند آنچه گفتند تا انکه باسمان سیم رسید و واقع شد اعظم از آنچه در آسمان
دیگر واقع شده بود پس جبرئیل دو دفعه گفت اشهد ان محمدا رسول الله
و نسبت بشما و او بسیار علیه السلام عرض کرد و آنچه نمودند و جدا بسمان چهارم
رسید ملائکه آن آسمان خبری گفتند و صداهای آهسته از ایشان بگوش مبارک
انحضرت صلی الله علیه و آله میرسید که گویا در سینه های ایشان بجبه بود جبرئیل
دو دفعه گفت حی علی الصلوة دو دفعه حی علی الفلاح ملائکه گفتند دو صدا است
که بیکبار میفرستند محمد صلعم برپا میشود نماز و بعد علیه السلام میرسند بفلاح
در رستگاری پس جبرئیل علیه السلام دو دفعه گفت قد قامت الصلوة
ملائکه گفتند این برای شیعیان علی علیه السلام است و گفتند آنچه گفتند پس
حضرت صلی الله علیه و آله بسجده شکر افتاد و بامر پروردگار سر برداشت پس رفت

که آسمانها دریده شد و حجابها از پایین و بالا بر خواسته و امر شد که بزیر
پای خود نظر کند پس چون نظر کرد خانه کعبه را دید که در برابر بیت المعمور
بود انگاه دید که آبی از ساق عرش میریزد پس با پروردگار با آن
آب وضو ساخت پس خطاب رسید که یا محمد صلعم رو بجانب حجر الاسود
کن که در مقابل تست بعدد حجابهای من مرا تکبیر بگو و یاد کن و الله اکبر
بگو و باین سبب مقرر شد که افتتاح نماز بهفت الله اکبر بگویند زیرا که
حجب کلیه هفت حجاب است و هر مرتبه که انحضرت یک الله اکبر میگفت
یک حجاب را طی میکرد و چون سه حجاب را طی فرمودند بدریای از دریاهای
نور رب غفور رسید چون دو تکبیر گفت دو حجاب دیگر را طی نمود بدریای
دیگر از دریاهای نور رسید چون دو تکبیر دیگر گفت دو حجاب ششم و هفتم را طی
نمود بدریای دیگر از دریاهای نور رسید و باین جهت مقرر شد که تکبیر افتتاح را
پیاپی بگویند و دعای ماثور را بخوانند پس هر تکبیر را پیاپی بگویند
و دعای ماثور را بخوانند پس دو تکبیر دیگر را بگویند و دعای قرصه را
بخوانند چنانچه حضرت رسول صلعم علیه و آله باذان و اقامه و هفت تکبیر

افتتاح هفت آسمان و هفت حجاب عظمت و جلال را طی نمود و بمقام
قرب و مخاطبه کریم ذو الجلال رسید امام علیه السلام میفرماید که نماز
معراج مؤمن است و مؤمن کامل چون چنین کند و تکبیرات مشکلات
بگوید حجبی که میان او و حضرت حق است مرتفع میگردد و بمقام قرب
و خطاب یا حبیب رب الارباب میرسد و مخفی نماند که چون تکبیر
اول را تکبیر گویند گاه باشد که قلب او شروع بطی اطوار سبعه
کند آن اطواری که اشاره بان میفرماید خداوند فی قوله تعالی
و لقد خلقنا کم اطوارا و بر عبد در نوبت در محسوسات حرزی بگیرند
و بحراره از وساوس شیطانیه و هر خبیث نفسانی که باعث تشویش
و تیرگی و اضطراب دل میشود از خود دور و محو سازد و از کدورات
معاصی قلب را تصفیه کند و صدر را که گوهر اسلام است بمقتضای
افمن شرح الله صدره للاسلام و هو علی نور من ربه صیقل زند و طلسمات
من شرح بالکفر صدرا را از خود برکنار آرد و باشراق اطوار انوار
قدم و ازلیت و ابدیت و علم و قوت و قدرت و حکم و کرم و جود و عطا

کبریا و نسبت خلق و امر بسوی او سبحانه آرد و تمامی خلق را نسبت او مرا نسبت
قائم و هر چه برای خلق است از او جل کبریاؤه و عزت آیه مفاض
و مرجع خلق بسوی او جل جلاله دائم پس تکبیر روم را الدلیل آمده بگوید
و کم لک ایات ایمان بر لوح قلب بنگارد که کتب فی قلوبهم الایمان
که حمل نور عقل است و زنگار لهم قلوب یعقلون بها از آینه قلب
بصیقل اذکار نفسیه بمقتضای واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة
صفا بخشد و ذکر الله اکبر را از ظاهر بباطن جای داده سیر خود را
تا باواخر عوالم خاصه برده از اخلاق ذمیمه پاک گشته علم حق بیش را
بخویش نسبت دهد تجلی انوار اسم العلیم الخبیر پس تکبیر سوم را الدلیل
آمده بگوید و باوایل محبت که شخص کوشید رسیده بتجلی انوار اسم
القادر و القوی و المقتدر علی الخلق اذا قضی امرا فانما یقول له کن
فیکون گردد که در ذات بشریت و انیت و نقائص را قدری شیر
کند و محبت ذکر الله اکبر در دل اثری تمام بخشد و گاه باشد که صدای
از ازل همچو صدای قیصری و کبوتر شنود و باطنا سیر عبد در این وقت

باوایل الدلیل

باوایل افلاک رسد و بشوق بسی بلند کند که خرش بطول می انجامد و خدا را
مستحق عبادت دید و گفت قال علیه السلام قد اعطوا الجهود من القسم لا
من خوف نار و لا من شوق الی الجنة و لکن ینظرون فی ملکوت السموات
و الارض کما ینظرون الی من فوقها فیعلمون انه اهل للعبادة
پس انگاه بدرستی در راستی دعائی که وارد است میخواند اللهم انت الملک
الحق المبین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی
فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بمقتضای ثم لیس جلودهم
و قلوبهم الی ذکر الله سلطان ذکر بر بوستان دل استیلا یافته
ساحت قلب را از مخالفت اغیار شست شو کند و سیر عبد باطنا باوایل
ملکوت رسیده شاهد فواری نقاب از رخ برگیرد و بمقتضای اکذب
الفؤاد ما رای بمعاینه مشاهده در آید و انوار تجلیات جمال و کرم او را
دستگیری نماید و بمقتضای ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب
او القی السمع و هو شهید مضمون دعای وارده که لا شاهد بها
او دعه فی عوالم الملک و الملکوت انوار ولایات فتح در گذرد و شهود

معرفتی که جاری فوق حدود جلیه است در لوایح نور وجود یعنی حضرت
جمع که از مبادی تجلیات است و مشیر بفنای جمیع است بالشهود معاینه
که قطع حبال شواهد کند و لباس نعوت قدس بعبد بپوشاند و
السنه اشارات را گنگ گیرد و گفا فی الله عار و حاین سریان سر وحدت
فی عوالم شواهد الله هست و الناسوت و مقصود از شواهد بوارق و لوائح
که تجلی از انوار جلاله کنند و شهادت بصحت طریق سالک دهد
بالشهود جمیع جاذبه که مالک صحت در رود بمقام قرب است پس مستحق گشتن
تکبیر چهارم شود و گاه باشد که صدای ذکر قلب خود را در این
وقت آهسته تر مانند صدای سنگ ریزه که بجام افتد شنود و اما نزد بعضی
که در حدیث گفته شد که صدای ذکر ملائکه آسمان چهارم که وسط الملائکه
آمده بوده پس تکبیر پنجم را گوید و از تشتت آرای فاسده
و عقاید مضطربه بشوشه پاک دارد تعلیق عبادات بامروز و فردا
یا سال و ماه و وقت و وقت تخت بخت بالاتر زند و دل را
بغیر حضرت مذکور التفاتی باقی نماند و باوایل عوالم جبروت رسیده

بجواهر

و بجواهر علل او اینچنین در حدیث است رسیم برسانید تعالی
خدمت تربیه جان با ایمانش مستقیم آید و ما عند الله را باقی دیده
بر کل ماسوا ترجیح دهد که عبارت از وجه پروردگار باشد یعنی حضرت محمد
مختار و آل اطهار علیهم السلام پس منشور هدایت خوانده طوق
بندگی و عبودیت حضرت بگردن دل افکنده بدرستی در راستی بر خرقه
عبودیت بدست گیرد و بمحاجات و مناجات بر حضرت دوست پناهی جز حضرات
اسمای حسنی علیهم السلام نه بیند و بر عبد را بشوق بیانه تشنه و سر بر قائم
باشد و از طرفی افراط و تفریط مستخلص آمده امرش پس مشکل نما آید
و معظم امرش در این وقت باشد و کسبش بسی قوی گردد و خطرات و هواجس
و مخاوف پیش آید از بحار احسان و دریاهای علم و امواج حکمت باشد
همت نا وقتی که موافق مضمون رما و انتما بالله گر آنکه انس بحضرت
مذکورش حاصل نیست برای حضرت مقصود شود از که در ذات
ثوانی صافی آمده از مبالات بعلل فرو نشیند و نزول از علمش دست
دهد و طور ما رقه باطل را در هم پیچد و دعاء ماثور را بخواند که لیک و سعدیک

والخیر فی یدیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک
بین یدیک لا ملجأ ولا منجا ولا ملتجا منک الا الیک سبحانک
وحنانیک سبحانک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت
وگاه باشد که صدای ذکر خود را مانند صدای که از نشستن مگسی بنار
ابریشم طالع آید شنود پس کمر همت را گویه و طور بود اجهره گشا
گردد که معدن مکاشفات غیبیه و علوم لدنیه و منبع حکمت و گنجینه اسرار
و ودایع الهیه و محل علم اشارات پس بمقتضای الا بذکر الله تطمئن القلوب
آرام و طمانیه سلطان ذکر حاصل آمده دل از جمیع امراض صحت
یابد و ذکر صادقی که حضرت صادق سلام الله علیه خبر داده استیلا یابد
قال علیه السلام الذکر ذکران ذکر خالص بمراقبة القلب و ذکر
صادق بنفی ذکر غیره پس کمر همت راستی آید که بگوید نهایت وصل
و وصول بقرب را استلاشی در عین قرب محققا بگرد و هر چه را اشاره
حاصل تواند شد بفنا برد حقا که جمعت الوجوه للحی القیوم و شبهای
معرفت و کمال عرفان فایز و منتظم بنظام توحید خالص گشته این ودایع

بلطف الهیه

طی حجاب بسم و جاذب مطلوبان منضمین

ملکیه و ملکوتیه آمده گنجینه اسرار الهیه بغیب پیش نهند و معدن انوارش
گیرند و منبر ان فضل الهیه اش گشته و مخلع بخلعت عدل اعتدالش
آرند از جمیع عوالم خلقیه و مراد اش غنی و مستغنی نفسی جز حضرت معروف
برایش نباشد و لفظی و اشاره و نفسی برای او نماند الا الله و من الله مع الله
در ریاض قدس متردد و متردد در لطایف فضل بسوی او سبحانه آید
کما قال الصادق علیه السلام العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله تعالی
لو سهی قلبه عن الله طرفة عین لمات شوقا الیه و العارف ابن ودایع الله
و کنز اسراره و معدن انواره و دلیل حجته مع خلقه و مطیه علومه و منبر ان فضله
و عدله قد غنی عن الخلق و المراد و الدنیا فلا مونس له سوی الله تعالی
و لا نطق و لا اشاره و لا نفس الا به و من الله مع الله فهو فی ریاض قدسه
متردد و من لطایف فضله الیه متردد و المعرفة اصل و فرعها الایمان
و در باب حقیقت عبودیت میفرماید العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة
فما فقد من العبودیة وجد فی الربوبیة و ما خفی من الربوبیة اصیب
فی العبودیة قال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین

اللهم انه الحق او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید ای مرجو فی
غیبتک و فی حضرتک و تفسیر العبودیة بذل الکل و سبب ذلک منع
النفس عما تهوی و حملها علی ما تکره و مفتاح ذلک ترک الاراده و حب العزله
و طریقه الافتقار الی الله تعالی قال النبی صلی الله علیه و آله کانک تراه فان
لم تکن تراه فانه یراک و حروف العبد ثلثة العین و الباء و الدال
فالعین علمه بالله تعالی و الباء بوبه عن سوی الله و الدال دنوه من الله
تعالی بلا کیف و لا حجاب الا نور الله پس دعای ماثور را بخوانند و جهت
وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما علی ملة ابراهیم و دین
محمد صلی الله علیه و آله و ولایة امیر المؤمنین ع ابن ابیطالب علیه السلام و ما انا من
المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک
له و بذلک امرت و انا اول المسلمین این سخن تا پایان مذکور
بار کرد باقی حدیث شریفی که در دست بود حضرت صلی الله علیه و آله
میفرماید پس خطاب رسید که اکنون بمقام قرب و وصال من رسیدی
پس نام بر مرا حضرت ع گفت بسم الله الرحمن الرحیم و باین سبب در آن

سوره

سوره بسم الله مقرر شد پس خطاب رسید که مرا حمد کن حضرت ع گفت
الحمد لله رب العالمین و در خاطر خود گفت شکر حق تعالی گفت بار دیگر مرا نام
ببر چون از خود چیزی بخاطر گذرانیدی پس بار دیگر گفت الرحمن الرحیم
تا آنکه بالهام حمد او نوری سوره حمد را تمام کرد چون ولا الضالین گفت حضرت
در خاطر خود گفت الحمد لله رب العالمین شکر این خطاب رسید که یا محمد چون
قرآن را قطع کردی بحمد من بار دیگر نام مرا یاد کن پس بار دیگر گفت بسم الله
الرحمن الرحیم و باین سبب نیز در اول سوره بسم الله مقرر آمد پس نماز رسید سوره
قل هو الله احد را بخواند چنانچه بر تو فرستاده ام که آن سوره مشتمل است
بر نعت و صفت من و نسبت من با خلق من چون سوره توحید را خواندم
ندا فرمود که برای عظمت من خم شو و دست بر زانوهای خود بگذار و بسوی
عرش من نظر کن چون چنین کردم نوری از انوار عظمت و جلال حق
مشاهده کردم که مدهوش شدم و بالهام الهی گفتم سبحان ربی العظیم و بحمده و چون این
ذکر را خواندم اندکی بحال خود باز آمدم و دانستم قبت من تکلیف نافته تا آنکه
قد افلح مرتبه این ذکر را خواندم تا بحال خود باز آمدم و باین سبب مقرر شد که ذکر در رکوع

مگر خوانده شود پس خداوند فرمود اگر که سر بردار چون سر از رکوع برداشتم
صدای ملائکه را شنیدم که تسبیح و تهلیل و تحمید حق میکردند پس گفتم سبحان
الله شده و ای گوید که این تسبیح و تهلیل و تحمید ملائکه موافق اخباری که
گذشت بسبب تسبیح و تهلیل و تحمید آنحضرت صلی الله علیه و آله بوده که سبحان
ربی العظیم و بحمده حضرت میفرماید و چون نظر بجانب بالا کردم و نوری عظیم
از نور اول مشاهده کردم که مرغ عقلم پرواز کرد و داشتم از اول زیاده
شد پس از دهشت آن حال نزد ملک ذو الجلال بسجده افتادم
و روی بر زمین مذلل نهادم و برای علو آنچه مشاهده کرده بودم الهام
خداوند اعلی هفت مرتبه گفتم سبحان ربی الاعلی و بحمده و هر مرتبه که
این ذکر را میگفتم قدری از دهشت و حیرت خود را کمتر می یافتم تا آنکه
از حالت حیرت باز آمدم و بکمال معرفت حق فایز شدم پس سر
از سجده برداشتم و نشستم تا مرا از آن دهشت و حیرت دیگر آنی
انوار عظمت آشتی حاصل شود پس الهام حق تعالی یا بار دیگر بجانب
بالا نظر کردم و نوری از آن انوار پاینده تر مشاهده کردم و بار دیگر

پی چهار

پی چهار از نزد خداوند فرمود سجده شادم و باز هفت مرتبه سبحان
ربی الاعلی و بحمده گفتم و چون قابلیت مشاهده انوار مرا افزون شد
بار دیگر سر بر داشتم و آنه که نشستم و بسوی آن انوار نگریستم پس این سجده
سجده مقرر شده و نشستن بعد از دو سجده سنت شد پس برخواستم
و بار دیگر بخدمت پروردگار خود به بندگی ایستادم و حق تعالی فرمود اگر
مرا که بار دیگر سر بر حمد بخوان چون خواندم فرمود سجده کن سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر را بخوان که مشتمل است بر بزرگواری تو و اهل
بیت تو تا روز قیامت پس بار دیگر رکوع و سجود کردم چنانچه در رکعت اول
بجای آورده بودم و چون خواستم برخیزم حق تعالی مرا ندا کرد که یا محمد
یاد کن نعمتهای مرا بر خود و نام ببر مرا پس بالهام حق تعالی گفتم لبیک لبیک
و بالله و لا اله الا الله و الله اکبر کبیرا و چون شهادتین گفتم حق تعالی
گفت صلوات فرست بر خود و بر اهل بیت خود گفتم صلی الله علی محمد و
اهل بیتی پس خدا بر من و اهل بیت من صلوات فرستاد و چون نظر کردم
صفهای ملائکه و ارواح پیغمبران علیهم السلام را دیدم که در عقب صف

کشیده اند پس حقتعالی مرا ندا کرد که سلام کن بر ایشان گفتم السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته پس حقتعالی فرمود که یا محمد نعم سلام و تحیت و رحمت و برکات
تو بر ما و امامان بعد از تو پس خدا مرا امر کرد که بجانب چپ التفات کنم
و اول سوره که من بعد از قل هو الله احد شنیدم سوره انا انزلناه بود و چون
نماز معراج دو رکعت بود باین سبب در دو رکعت اول شک در سهو نشد
و این نماز ظهر بود و اول نمازی بود که بر آن حضرت واجب شد
و موافق خبری دیگر حضرت صادق علیه السلام میفرماید که اول نمازی
که حق بر آنحضرت صلعم واجب کرد نماز ظهر بود و ملائکه را با آن
حضرت صلی الله علیه و آله ضم کرد که با او اقتدا کردند و آن حضرت را
فرمود که قرائت را بلند بخوانند تا فضیلت او بر ملائکه ظاهر گردد پس
نماز عصر را بر او واجب فرمود احدی از ملائکه با ضم نفرمود و امر
کرد که آهسته بخوانند زیرا که احدی شب مراد او نبود که بشنود پس نماز
شام و خفتن را واجب کردانید و ملائکه را فرمود که با او اقتدا
کردند و آنحضرت را امر کرد که بلند بخوانند تا ایشان بشنوند و چون

از نماز

نزدیک صبح بزمین آمد نماز صبح را بر او واجب کرد و امر فرمود که با مردم
نماز صبح را بجای آرد و قرائت را بلند بخواند تا فضیلت او
بر مردم ظاهر گردد چنانچه بر ملائکه ظاهر شد و آنکه ذکر تسبیح در دو
رکعت آخر بهتر از قرائت حمد است باعتبار آنست که بر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در دو رکعت آخر نوری از انوار عظمت الهی جلوه کرد
که آنحضرت را دهشتی عارض شد و گفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر و باین علت تسبیح افضل از قرائت شد و موافق خبری
دیگر که جبرئیل در هر آسمانی فصلی از اذان را میگفت تا بآسمان هفتم رسید
آنجا اذان را تمام کرد و مطابق خبری دیگر چون حضرت صلی الله علیه و آله
بامر پروردگار بسجده اول رفت و ذکر سجده را گفت خطاب رسید که
درست بنشین یا محمد صلی الله علیه و آله چون درست نشست جلالت پروردگار
خود را بیاد آورد بامر پروردگار خود باز بسجده رفت پس حقتعالی فرمود
که سر بردار و درست بایست و قرائت کن الحدیث شریف مفصل
و بیان مجمل و در چند جای این حدیث شریف که گذشت حضرت علیه السلام

تصریح فرمود که سبب جهر در قرائت حمد و سوره برای آن بود که فضیلت
آنحضرت بر ملائکه و بنی آدم معلوم شود و در این باب اسرار بسیار است
که بحسب ظاهر اغلب دانایان منفک بسته و بعضی از آن اسرار که بیان
ائمه اطهار علیهم السلام بر این ضعیف بیمقدار آشکار گشته این است
که تا می بسم الله الرحمن الرحیم و جمله سوره حمد و همه سوره قل هو الله احد و سوره
انا انزلناه اشارت بعوالم و خلاق و حقایق محمدی و آل محمد صلی الله علیه و آله
تا بکاری که از مجاری لطایف و حقایق کلمات مبارکه انها که شده در حروف
مبارکه انها اشارتی است و اشعه انبیات که بر هر مؤمن و کافر
و اکابر و اصاغر حجتی است بالغه و برهانی است تمام عیار با هر دقیق
انجمله تفصیلی اشاره در این باب معروض خواهد آمد و بالجمله وجهی در آن
آیات الائمه بذکرش مفتخر آمده ایم و ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم تطبیق و توفیق تحقیق و تدقیق
والله ولی التوفیق موافق اخبار و تحقیق حکما و عرفا ذوی الابصار امهات
عوالم باعتباری منقسم بهفت قسم میشود و بنسبت هر عالمی اسمی بر او گفته

یا باید

میآید مثلا در عوالم افلاک هفت آسمان است و هفت کوکب سیار و در زمین
طبقات سبعه ارض است و اقالیم سبعه و جواهر سبعه غرات است و در عالم اشیا
هفت طبیعت که جسم اورا طبیعت خامه فعاله کبیره نامند و در طبقات
انبیا علیهم السلام هفت پیغمبر است که صاحب خلافت بوده اند و در عالم
سیر و سلوک اطوار سبعه قلبیه است و حجب هفتگانه که اینک در احادیث
گذشت و در عوالم ایجاد و هفت علل است و امام علیه السلام میفرماید
هیچ موجودی بوجود نمی آید مگر بهفت چیز که علم و اراده و مشیت است
تا کتاب و تقدیرات کلیه که در نطفه در هر هفت روز ظاهر میشود تا هفت
ماه و هفت سال در اقلیم پنجم و چهارم و بحار سبعه که در اخبار است و هفت اسم
مبارک معصومین سلام الله علیهم اجمعین و هفت راهی که از سر بحر هر بلاغ است
و همچنین نسبی از این عوالم سبعه که در حقیقت صورت اسطام کلیه اسم الله است
و اندک حرفی اسم محمد و علی ۲ و در آن ع ذلک مشیة اسم محمد و اسم آله
و فیه من عجائب الاسرار ما لا یحصی کما من ضعفی و نهمه و لطف حسنه و صحیح تمیزه
فمن شرح الله صدره للاسلام و هجنا که هفت اقلیم بحسب عالم اطهار ملکی است

بهشت از ذرات اولی تا بعالم جنت را هفت اقلیم شمرده اند اقلیم اول اقلیم
ذرات دویم اقلیم حبب و ترائب سیم اقلیم رحم چهارم اقلیم ملک
دنیوی که وسط اقالیم است و مقام تکلیف پنجم اقلیم برزخ ششم اقلیم
محشر و هفتم اقلیم جنت و نار است که انسان را که افضل و اتم و اکمل مخلوقات است
و منظور نظر اول است الاول فالاول کند بر این هفت اقلیم میشود حبب
سیر کوکبی که سه اقلیم واقع در قوس نزول است تا برسد باقلیم دنیوی
ملکی که در وسط اقالیم سبعه است که محل تکلیف و دار اقامه و انیس شریعت است
و سه اقلیم بعد از اقلیم دنیوی واقع در قوس صعود است و باعتبار آنکه برزخ
دنیوی یع صادعها و لاف سلام و تحیه مطابق است بمقام کیانی بر دن
هیچ اختلافی و لهذا آدمی بحد کمال تام نمیرسد تا آنکه بحسب عوالم
تکلیفی شریعتی سیر جمیع اقالیم سبعه مذکوره را تمامی تمامی اطوار کند و تمامی
از عبادات جامعه جمیع عوالم باعتبار نشاه جامعیت او آنکه
برای طی این اقالیم لازم بود در آنچنین عبادت نماز است که
هرگاه عبد ادا کند او را و فا بطریق عبادت و بندگی لازم هر یکی از اقالیم

نموده

نموده و باین جهت فرموده اند که نماز معراج مؤمن است و شکی نیست که مراقی
اختیار در سیر معراجی تا می تفاصیل اقلیم هفتم مکشوف رای جهان
نمای حضرت صلی الله علیه و آله شد و اول این عبادت باعتباری از تکبیر
اذان تا آخر سلام است که از تکبیر از ابتدای اذان متعلق باقلیم اول
خواهد بود که اقلیم ذر باشد و سلام متعلق باقلیم هفتم که اقلیم جنت باشد
و باعتبار دیگر چون بحسب سیر نگرنی سه اقلیم از اقالیم سبعه را طی نموده و بعضی
نزول آمده تا باقلیم چهارم که اقلیم ملک دنیوی باشد که وسط اقالیم است
و از این اقلیم که دار تکلیف مفصل است مکلف است که بطریق شریعت
تکلیف رو بقوس صعودی آورده سه اقلیم دیگر را طی کند پس این اعتبار
نماز برای طی کردن این سه اقلیم برتر از خواهد بود و دلیل بر اینکه طی اقالیم
هفتم بسلامت باعتبار آنست که لا یسمعون فیها لغوا الا قیلا
سلاما سلاما و لها جنتهم فیها سلام و باینجهت بهشت را دار السلام میگویند
چنانکه فرموده اند دار السلام الجنة و لهم السلام من الهدم و الموت
و تغییر الاحوال علیهم و خسد او میفرماید و الملائکة یدخلون علیهم من کل

باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار علاء ابن عبد الکریم میگوید
که شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که میفرمود که در قول خدا و الله
یدعو الی دار السلام السلام هو الله عز و جل و داره التی خلقها لاولیائه
الجنة فلذلک قال و تحیتهم فیها سلام آمنین فیها و بهشت که سرای اولیاء
اطهار علیهم السلام و عباد صالحین و ملائکه و اعمال حسنه آن ذوات
بدر سلام باید گفت و تشهد اقلیم ششم که عبارت از قیامت باشد
و چون قیامت دو قیامت است یکی قیامت صغری که هنگام قیام حضرت
قائم عجل الله فرجه است و دیگر قیامت طامه الکبری و لهذا احد شهد مقرر
آمد بعد از سجده بین دو انگار در تشهد مناسب این اقلیم است و تفصیل آن
تعالی می آید و سجود اقلیم پنجم است که اقلیم برزخی است و چون موت در میان
که اثنا عشر و اثنا عشر است لهذا احد سجده مقرر آمد و لهذا بعد از
دو سجده تشهد می نشیند و تفصیل مطلب آن را عنقریب می آید فانتظر
و آنچه مبادی آن متعلق باقلیم اول است فی الجمله از بیان امام علیه السلام
معانی کلمات او را استفاده میشود حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت

فرموده از حضرت امام حسین سلام الله علیه قال قال کنا جلوسا فی المسجد
اذ صعد المؤذن المنارة فقال الله اکبر الله اکبر فبکی امیر المؤمنین یعنی ابن
ابیطالب صلوات الله علیه و بکینا لبکائه فلما فرغ المؤذن قال
اتدرون ما یقول المؤذن قلنا الله و رسوله و وصیه اعلم قال علیه السلام
لو تعلمون ما یقول لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا و لقوله الله اکبر معان کثیرة منها
ان قول المؤذن الله اکبر یعنی علی قدمه و ازلیته و ابدیته و علمه و قوته
و قدرته و علمه و کرمه و جوده و عطائه و کبریائه فاذا قال المؤذن الله اکبر
فانه یقول الله الذی له الخلق و الامر و هو الذی کان الخلق و منه کل شیء
للخلق و الیه یرجع الخلق و هو الاول قبل کل شیء لم یزل و لا آخر بعد کل
شیء لا یزال و الظاهر فوق کل شیء لا یدرک و هو الباطن دون کل شیء
لا یحد و هو الباقی و کل شیء دونه فان و المعنی الثانی الله اکبر
ای العلیم الخبیر علیم بما کان و ما یکون قبل ان یکون و الثالث
الله اکبر ای القادر علی کل شیء یقدر بما یشاء القوی القدرة
و المقتدر علی خلقه القوی لذاته قدرته قائمة مع الاشیاء کلها اذا

قضی امرا فانما یقول له کن فیکون و الرابع الله اکبر علی معنی خلقه
و کرمه یحلم کانه لا یعلم و یصفح کانه لا یری و یستر کانه لا یعصی لا یعجل
بالعقوبة کرما و صفحا و حلما و الوجه الآخر فی معنی الله اکبر ای الجواد
جزیل العطاء کریم الفعال و الوجه الآخر الله اکبر فیه نفی کیفیته کانه
یقول الله اجل من ان یدرک الواصفون قدر صفته الذی هو موصوف
به و انما یصفه الواصفون علی قدرهم لا علی قدر عظمته و جلاله تعالی الله
ان یدرک الواصفون صفته علوا کبیرا و الوجه الآخر الله اکبر کانه
یقول الله ارفع و اجل و هو المنتهی عن عباده و لا حاجة به الی اعمال
خلقه و ای معروض میدارد که مراتب تحقیق عقلا و نقلا ترقی عبد بعد
از طی عوالم خلقیه بمطالعه ازلیت و سبق و ازلیت حضرت ازل است
که ربی و رب آبائی الاولین و ابدیت حضرت ابد بنهایه و آن
مطالعه طریق سؤال را قطع میکند الا ما استثنته الربوبیة من اظهار
الله تعالی لها و چون در این رتبه استغراق به هم اشود تمامی علوم عبد
متناهی در علوم لدنیه صرفه شود و بسبق علم حق جل اسمه و لهذا الله اکبر

اول و الله اکبر دویم را باین در معنی تفسیر فرموده تا قوة و استعداد ی برای
عبد مرتجلی انوار جلالیه را مهیا شود و آن همه مفاصل استخوانهای
او از هم بپاشد و طاقت نیاورد پس آنگاه بتجلی انوار جلالیه همواره
از سستی خویش بفنا رود یعنی صدمه عزت و قهر ما جلال او را از پای
در آورد و لهذا او را وصف سیم الله اکبر را القادر علی کل شیء القوی
لقدرته المقتدر علی خلقه القوی لذاته تفسیر میفرماید و بعد از فنا آنچه بقا حاصل
آید و انوار جمالیه چهره کشا گردد الله اکبر چهارم را الحلیم و کرم و صفح
تفسیر میفرماید و فی الجمله تفصیل واضح تر در این باب انشاء الله خواهد آمد
بعد میفرماید و اما قوله اشهد ان لا اله الا الله فاعلم بان الشهادة
لا تجوز الا بمعرفة من القلب کانه یقول اعلم انه لا معبود الا الله عز و جل
و ان کل معبود باطل سوی الله عز و جل و اقر بلسانی بما فی قلبی من العلم
بانه لا اله الا الله و اشهد بانه لا ملجأ من الله الا الیه و لا مخلص من شر
کل ذی شر و فتنة کل ذی فتنة الا بالله و فی المرة الثانیة اشهد ان
لا اله الا الله مخلصا اشهد ان لا ادعی الا الله و لا دلیل لی الا الله و اشهد انه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مرکز اسناد ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

باقی اشهد ان لا اله الا الله معناه و اشهد سکان السموات و سکان
الارضین و ما فیهن من الملائکة و الناس اجمعین و ما فیهن من
الجبال و الاشجار و الدواب و الوحوش و کل طیب و یابس
باقی اشهد ان لا خالق الا الله و لا رازق و لا معبود و لا صانع و لا
نافع و لا قابض و لا باسط و لا معطی و لا مانع و لا ناصح و لا کافی و لا
شافی و لا مقدم و لا مؤخر الا الله له الامر و الخلق بیده الخیر
کله تبارک الله رب العالمین و اما قوله اشهد ان محمدا رسول الله
یقول اشهد الله انه لا اله الا هو و ان محمدا عبده و رسوله و صفیه
و نجیبه ارسله الی کافة الناس اجمعین بالهدی و دین الحق لیظهره علی
الدین کله و لو کره المشرکون و اشهد من فی السموات و الارض
من الانس و المرسلین و الملائکة و الناس اجمعین ان محمدا سید الاولین
و الاخرین و فی المرة الثانیة اشهد ان محمدا رسول الله یقول اشهد
ان لا حاجة لاحد الی احد الا الی الله الواحد القهار و الغنی
عن عباده و الخلائق اجمعین و انه ارسل محمدا الی الناس بشیرا و نذیرا

و داعیا

تفسیر اشهد ان محمدا رسول الله

و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا فمن انکره و جحده و لم یؤمن
به ادخله الله عز و جل نار جهنم خالدا فیها مخلدا لا ینفک عنها ابدا
و اما قوله حی علی الصلوة ای هلموا الی خیر اعمالکم و دعوة ربکم و سارعوا
الی مغفرة من ربکم و اخطاء ناکم التی ادقدتموها و فکاک رقابکم التی
رهنتموها بالکفر لعلکم تسالکم و یغفر ربکم ذنوبکم و یبدل سیئاتکم حسنات
فانه ملک کریم ذو الفضل العظیم و قد اذن لنا معاشر المسلمین
بالدخول فی خدمته و التقدم الی بین یدیه و فی المرة الثانیة حی علی
الصلوة ای قوموا الی مناجات الله ربکم و عرض حاجاتکم علی
ربکم و توسلوا الیه بکلامه و تشفعوا به و اکثروا الذکر و القنوت
و الرکوع و السجود و الخضوع و الخشوع و ارفعوا الیه حوائجکم فقد اذن
لنا فی ذلک و اما قوله حی علی الفلاح فانه یقول اقبلوا الی بقاء
لا فناء معه و نجاة لا هلاک معها و الی نعیم لا نفاد له و الی ملک لا
زوال عنه و الی سرور لا حزن معه و الی انس لا وحشة معه و الی نور
لا ظلمة معه و الی سعة لا ضیق معها و الی بهجة لا انقطاع لها و الی غنی لا فاقة

تفسیر حی علی الصلوة

تفسیر حی علی الفلاح

معه و الی صحة لا سقم معها و الی عز لا ذل معه و الی قوة لا ضعف معها و الی
کرامة بالهیة لا هوان معها و اعجلوا الی سرور الدنیا و البقی و نجاة الاخرة
و لذا و له و فی المرة الثانیة حی علی الفلاح فانه یقول سابقوا الی ما
دعوتکم الیه و الی جزیل الکرامة و عظیم المنة و نبی الهدی و النور العظیم و النعیم
الابدی فی جوار محمد صلی الله علیه و آله فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
فاما قوله الله اکبر فانه یقول الله اعلی و اجل من ان یعلم احد من
خلقه ما عنده من الکرامة بقدر اجابته و اطاعته و طلاع امره و عبادته و معرفته
و عبده و توکل به و بذکره و احبه و آمن به و اطمأن الیه و وثق به و خافه
و رجاه و اشتاق الیه و زاهد فی حکمه و قضائه و رضی به و فی المرة
الثانیة الله اکبر فانه یقول الله اکبر و اعلی و اجل من ان یعلم احد مبلغ
کرامته لاولیائه و عقوبته لاعدائه و مبلغ عفوه و غفرانه و نعمته
لمن اجابه و اجاب رسوله صلی الله علیه و آله و سلم و مبلغ عذابه و نکاله و بوائقه
لمن انکره و جحده و اما قوله لا اله الا الله معناه له الحجة البالغة
علیهم بالرسول و الرسالة و البیان و له عقوبة و هو اجل من ان یکون له ضد

تفسیر حی علی الصلوة

تفسیر حی علی الفلاح

تفسیر الله اکبر

تفسیر لا اله الا الله

منهم علیه حجة فمن اجابه فله النور و الکرامة و من انکره فان الله غنی عن العالمین
و هو اسرع الحاسبین و معنی قد قامت الصلوة فی الاقامة ای حان
وقت الزیارة و المناجات و قضاء الحوائج و درک المنی و الوصول
الی الله عز و جل و الی کرامته و عفوه و رضوانه و غفرانه تفسیر غفرانی
و تحقیق حقانی در این حدیث شریف که مذکور شد عبارات
و کلمات عالیه چندی بود که در بدو نظر هر کوتاه نظری گمان میبرد که زوائد
و دانست و نمیفهمد و نمیداند که تفهیم و دانست و تفسیر همه آنها سخن را
از مقام خود بدر میبرد اما اشاره ببعضی از آنها بقدر وسع و طاقت
باندازه که از هر خرمنی خوشه بدست آید و بحول الله تعالی و حسن عنایته
لازم بود لیحیی من حی عن بینة و یهلک من هلک عن بینة از جمله آنها خشوع
و تقوا و تقی و جبوة و سرور و حزن و انس و غنی و صحت و صحت
و اطمینان و وثوق و خوف و رجاء و شوق و رضا و وصول است
اما خشوع پس آن باب چهارم از ابواب باطن است که پس
از رب شدن باب ظاهره و رفع موانع و قطع علایق بدنیه

بیان خشوع

تفسیر حی علی الصلوة

تفسیر حی علی الفلاح

بیان خشوع

ومحاسبه دائمه یعنی رجوع الی الحق اصلاحا وفارد حالا وفکرة بتنبیه
واعتصام وفرار در اصحت و امثال ذلک بعد از طی هزار رسیده مقام
تضیق دست میدهد قال تعالی الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم
لذکر الله وما نزل من الحق خشوع عبارتست از خمود نفس و همود
طباع مر متعاظم متکبری را که از برای بعضی در حقیقت ممزوج بخوف
واز برای بعضی خضوعی است ممزوج بمحبت واز برای مبتدی
عبارتست از تذلل مر امر او سبحانه را و استسلام از برای حکم او
عزاسمه و اتضاع مر نظر حق جل وعلا را کما فی الدعاء رکه عبادت
کن مدار البطری که گویا او را می بینی اگر چه تو او را نمی بینی اما او تو را می بیند
فاما خشوع ابرار و متوسطین از سالکان سبکرفتار پس عبارتست
از ترقب آفات نفس و آفات عمل و رؤیت فضل هر ذی
فضل بر خویش و تنسم نسیم فنا کما قال تعالی فی بیان الرتبتین استعینوا
بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم وانهم الیه راجعون واما خشوع مقربان بارگاه خاص پس عبارتست

از حفظ حرمت

خشوع ابرار

خشوع مقربان درجه خاص

از حفظ حرمت هنگام مکاشفه و تصفیه وقت از دیدن مردم و اخفای
احوال و کرامات و اظهار ضعف و عجز و مسکنت و ترک کل چیزها
که دعوت بعظم نفس کند مر او را یا ترین نماید در نظر مردم و تجرید رؤیت
فضل از حق تعالی و شرح هر یک از مراتب مذکوره و ثمرها لازم است
و مرتبه خشوع تواضع است قال الصادق علیه السلام التواضع اصل
کل شرف لنفسی و مرتبه رفیعه ولو کان للتواضع لغة تعقله لعقلها لکن لفظ عن
حقایق ما فی مخفیات العواقب الی ان قال علیه السلام ولا اهل التواضع
سیما یعرفهم بها اهل السماء من الملائکة واهل الارض من العارفین قال الله
تعالی وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم وقال ایضا من یرد
منکم عرض دنیه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اعزة علی المؤمنین اذلة
علی الکافرین وقال ایضا ان اکرمکم عند الله اتقاکم وقال فلا تزکوا
انفسکم هو اعلم بمن اتقی الا ان قال علیه السلام فاصل التواضع
من اجلال الله تعالی وهیبته وعظمته فلیس لله عز وجل یقلبها ویرضیها
الا بها التواضع الا المقربون من عباده المصطفون الا الی قال

والتواضع مرزغة الخشوع والخضوع والخشیة والجبار الدیت فاما تعالی
وقال پس تفسیر انها اشارة له خواهد آمد واما حیوة پس آن مقام چهارم
از عوالم حقایق است که عبد از مقامات ولایات گذشته که نهایت
مراتب مدانی است قدم بعوالم متدلی که اول سفر ثانی است نهاده
انشراح صدرش حاصل مخلع بخلعت اصطفا گشته حقایق معارف و حکم
بتجلی اسم الهادی و اسرار الهی ودیعه جانش گشته برای هدایت خلق
برانگیخته شده قال تعالی اومن کان میتا فاحییناه اسم حیوة
بسه عنوان استعمال میشود یکی حیوة علم که زنده از موت جهل گشته
دویم حیوة جمع از موت تفرقه بسیم حیوة وجود پس هر که زنده بحیات علم
شد او را سه نفس باشد نفس خوف بسبب علم بوعید و هوان و طرد
و هجران و نفس رجا بسبب علم بوعد و کرامت و قرب و لقا سیم
نفس محبت قال تعالی والذین آمنوا اشد حبا لله وقال حاکیا عن ربه
جل جلاله لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا
احببته کنت سمعه الذی به یسمع وبصره الذی به یبصر الحدیث وقال

بیان حیوة

حیوة از بیست حیوة

فی حق الملائکة لقد احیی قلبه وامات نفسه حتی دق جلیله ولطف غلیظه
وبرق له لامع کثیر البرق فابان له الطریق وسلک به السبیل و
تدافعه الابواب الی باب السلامة ودار الاقامة وثبتت رجلاه
بطمانینة بدنه فی قرار الامن والراحة باستعمل قلبه وارضی ربه ربه
حدیث شریف در نهج البلاغه است که احدی از علما از روایتی
در صحت اخبار نهج البلاغه نیست و همه را متواتر میدانند و نکته
از این حالت تعبیر بنفس گشته باعتبار ترقی است که در این حال فتح
اقبال برای عبد دست میدهد و گاهی آن نفس در عین استتار
و احتجاب بعد از تجلی دست میدهد در حالتی که مملو از کظم باشد
و متعلق بعلم که اگر نفس زند نفس متاسف باشد و اگر در این حال سخن
اغاز کند بر مخاطب بغیظ باشد و ابرو در هم کشد و بعضی از اکابر
تعبیر از این حالت بظلمت نموده اند و او را مقامی از مقامات
سلوک شمرده اند و گاهی نفس در عین تجلی باشد و این چنین
نفس شخص از مقام سرور است بروح معاینه و مملو از نور وجود است

لامع

نفس خاص حرکت

وهمواره در پی قطع اشارات است و قسمی از نفس باشد که مظهر
باب قدس گشته قائم باشارات اسم الازل است و در اصطلاح
مسمی بصدف النور است و آن نفس اول از برای غیب و سراج است
و نفس ثانی از برای قاصدی که خود را بعزم محکم مجرد برای طاعت
نموده و در پی قطع اعراض است معراج است و از برای صاحب
تحقیق تاج ای نور چشم سخن بر وجه اجمال آمد و هر یک از این عبارات
شرحی مبسوط باید اما شنونده گمان نکند و اما سرور که اینک هم آن
نیز برده شده پس آن مقامی است از مقامات صاحبان ولایت
از شیعیان واقعی صاحبان ولایت علیهم السلام پس از آنکه برائت
از کدورت عشق شده باشد و خلعت اصطفای صطفایش بخشیده
باشند که وانهم عندنا لمن المصطفین الاخیار و تعرق ساقط گشته
باشد و صفای علم بعنوانی که تهذیب سلوک طریقت کند و همت قاصد را
بصفت پیوند حاصل آمده باشد باصفای حالی که موجب مشاهده
شواهد تحقیق گردد و بذائقه دل حلاوت مناجات چشانند و از آنجا

لمن دوام

سرور

کون فراموشی بخشد روی آورده باشد باصفای اتصالی که در اخبار
بمعنی صحیح نه بطریقی که از ظاهر این عبارت متفاد میشود بهم رسیده باشد
که حظوظ عبودیت مندرج در حقوق ربوبیت کند و نهایات حزن را
مستغرق بدایات جنان گیرد و وحشت مشقت تکالیف را در عزت
ازل پیچد بحار فضل از جانب صاحبان فضل یعنی حضرات معصومین
علیهم السلام بموج خواسته بمقتضای قل بفضل الله و برحمته و بذالک فلیفرحوا
سرور و استیشار جامی بعبودت رهد که هر سر موئی از جان و پیش
بصد هزار لب تسلیم گشاید که اذا نظرت الی ما ترة وجهه رقت
کبرق العارض المتهلل قال تعالی فوقاهم الله شر ذلک الیوم ولقاهم نضرة
و سرورا و ایضا یتقلب الی اهله مسرورا و قال علیه السلام الوصلة بالله
فی الانقطاع عن الخلق و ایضا لن یتصل بالحق حتی ینقطع عن الخلق
و ایضا ان لله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا
و اذا طربوا طابوا و اذا طابوا ابوا و اذا ابوا طلبوا و اذا طلبوا
وجدوا و اذا وجدوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا فرق بینهم

نعت سرور

و بین جسومهم و سرور را نسبت بهر طایفه رتبه باشد بعضی را سرور ذوقی است
که بعد از اکمال شوق دست دهد که تمامی احزان را از قلب شست و شو
کند چه حزنی که از خوف قطیعه و انقطاع نعوذ بالله خیزد و چه حزنی که
میراث از ظلمت جهل است و از جهل بهیجان خیزد و چه حزنی که پرده
از وحشت تفرق گیرد و بخود الا یه و طایفه را سرور شهود باشد که کشف
حجب علل نماید و رق تکلف را بگشاید و بمقتضای آیه فرح اقرای
و لا یستبشرون بالقول و هم بایره یعملون از قلت و صغار و کرب
اختیار بحر افتقار الفقر فخری کشتی راند چنانکه در حق حضرت سلمان
علیه السلام وارد است روزی که در صحرا برای اصحاب خود آهو
و مرغ هوا آیه بر بان طلبید و طایفه را سرور سماع اجابت و داعی
سر الهی باشد که محو آثار وحشت نموده شاهد خلوتخانه غیب دل
دست بجلوه مشاهده گشاید و روح را بخنده ابد دارد و در قراری
که از کلمات حضرت امیر علیه السلام و تفسیر کلمات اذان بر
می آید مقصود از این سرور اخری است که هرگز زوال نپذیرد

الیوم دوم

نعت سرور دوم

اگرچه ان دو قسم از سرور نیز باعتباری دائمی است و اما حزن پس
بعضی از معانی او اینک گذشت و معلوم شد که آن خاصه طایفه
از عباد است و اهل اختصاص را حزنی نباشد که الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و مواردی که در حق حضرت رسول ص
و بعضی از انبیای پیشین مثل حضرت یعقوب علیه و علیهم السلام در باب
حزن وارد است مثل قوله تعالی فی حق نبینا صلی الله علیه و آله فلعلک باخع
نفسک الا یکونوا مؤمنین و فی حق یعقوب علیه السلام انی لیحزننی ان
تذهبوا به پس این حزن بر غیر است نه حزن بر تفریط در صحت
و تورط در جفا و تضییع عمر یا حزن تعلق قلب بتفرق و اشتغال نفس از
عوالم شهود یا حزن تسلی از حزنی که ممدوح است کما قال الصادق ع
الحزن من شعار العارفین لکثرة واردات الغیب بر ارواحهم و طول
مناجاتهم تحت الکبریاء و المحزون ظاهره قبض و باطنه بسط یعیش
مع الخلق عیش الفرباء و المحزون غیر المتفکر لان المتفکر متکلف
و المحزون مطبوع و الحزن یبدو من الباطن و التفکر یبدو من رؤیة

نعت حزن

المحدثات ومنها فرق قال الله تعالی انما اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم
من الله ما لا تعلمون فنسب الحزن الی علم مخصوص فخصوص به من الله
دون العالمین قیل لربیع ابن خثیم مالک محزون قال لا لانه مطلوب
ویعین الحزن الانکسار وثباته الصمت والحزن یختص به العارفون لیعرفه
والشکر یشترک فیه الخاص والعام ولو حجب الحزن عن قلوب العارفین لما
استغاثوا ولو وضع فی قلوب غیرهم لاستکثروا فالحزن اذن
ثانیه الدمن والبشارة والشکر بان اوله الصحیح الایمان بالله
ان قعار الی الله عز وجل لطلب النجاة والحزن متفکر والشکر مستمر
ولکل واحد منهما حال وعلم وطریق وعلم وشرف واما الانس فهو
آن عبارت است از روح قرب قال تعالی واذا سألک عبادی
عنی فانی قریب وقال الصادق علیه السلام واذا تجلی ضیاء المعرفة
فی القلوب ارتاح ریح المحبة واستأنس فی ظلال المحبوب وآثر المحبوب
علی ما سواه وباشر اوامره واجتنب نواهیه واختار رضاه علی کل شیء
غیرهما واذا استقام علی بساط الانس بالمحبوب مع اداء اوامره واجتناب

نواهیه وصل الی روح المناجات والقرب الحدیث وانس خلوة

اصول وبیانی طریقه سلوک است که لازم دارد قصد محکم وعزم مستحکم
وارادت وادب ویقین را واو را بحجب تفاوت در حجاب عباد
مقامات ومراتبی است اما مبتدیان طریقه طریقت را پس عبارت
از انس بشواهد صدق طریقه سلوک ودر هر عالمی مناسب آن عالم شواهدی
باشد چنانکه در مضمون دعاء رشواهد معاینه کشف وعیان سر بان ترک
فی عوالم شواهد اللاهوت والناسوت فاما مبتدی را بشواهد عبارت است
از اشارات بعضی از موجودات که بلسان حقیقت وعوت بطریقت
کنند چنانکه در حدیث عمار علیه الرحمة وکلمات ناقوس گذشت وگاه
باشد که از کلمات غیبیه ومناغیات اهل عالم ملاحوت بعضی
اشارات اقی ادراک کند وروح ولذت در دل از آن پدید آید که
سرایت بعالم بدن کند وتغییر وولذت احساس نماید که از لذت
دیگر بسی بالاتر باشد بحیثیتی که گاه باشد که تا چند روز عبد را مستغنی
از اکل وشرب کند وبان سماع تغذی نماید وضعیف وفتوری روی بعبد نیارد

اگرچه مدتی غذا بدن نرساند قال علی علیه السلام لشهد له اعلام
الوجود علی اقرار قلب ذی الجحود ای عزیز منفعت مضمون این حدیث
اگر همتی خوشا بحالت واگر نسبتی بتحصیل رتبه فهم آن کن والا بسی دولت
که از دست بدر رفته وبشارت پشیمانی بخود بده اگر کوتاهی کنی وبه شرح
در نهج البلاغه است وگاهی معانی چندی که اشاره بان از حجاب حقیقت
باذن واشاره امام زمان علیه السلام می آید از ورای حجاب
رقیقی باغیر رقیق بقلب عبد جلوه ظهور بخشد که اغلب مشاهد عبد منور
بانوار توحید گردد که سلام علیکم صدق الخبر الخبر وقد نزل المستور وارتفع
المستر فلا لا نور الحق من کل وجه مع کل وجه فاستوی المستر والمجهر واما این
رتبه بی نصیب هر کسی باشد قال سید الشهداء اردی له انصداه وعلیه الاقبال
النجیه والاشارة تعرف بکل شیء فما جهلک شیء وقال علیه السلام انا
وانت الذی تعرف الی فی کل شیء فرأیتک ظاهرا فی کل شیء فانا
ابرار راس انس انس بنور کشف باشد که از انس اول بالاتر است
وصدق بیان در ایتوقف غلبه بر عقل نمود ومرغ هوش پرواز نماید

وگاه گاهی امواج فنا از بحار جلال اوج بساحل دل گیرد که اگر امداد
وتقویت از جانب امام علیه صلوات الله الملک المنان بر اسطرلاب
کمال واسناد ایقان دست گیری نفرماید طاقت اصطبار از دست برود
وقیود وعلوم شرعیه مختل گردد ودعای ماثور از این جهت در این باب
وارد است اسألک شوقا الی لقائک من غیر ضراء مضرة ولا فتنة
مضلة قال علیه السلام ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور وظلمة
لو کشفها لاحترقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه پس باید
وامداد جان امداد ودر شاد اگر بسکر رود بزودی بصحو باز آید
فاما انس مقربین بارگاه خاص وتاج داران شهرستان اختصاص پس
انس اصحاب در شهود حضرت شهود باشد که ان ذلک لذکری لمن
کان له قلب او القی السمع وهو شهید وبرکه انبیا از انس کسی شوانید
وار تحیه بر ش زبان اشارت قاصر آید واما غنی پس آن عبارت است
از ملک تام قال الله تعالی وجدک عائلا فاغنی واین رتبه پس از آن
دست دهد که عبد دست بر هر دو جهان افشاند وضبطا وطلبا اشفاق

تا به دمدمه و دمدمه زبان از هر دو کون بسته گردد و طلبا در تکاپو
نشسته پس رجوع بحکم سبق نموده از رؤیت اعمال چشم پوشیده بشهود احوال
سنگر و دار مطالعه مقامات بر کنار نشسته بصحبت اضطرار پیش بدی الجبار
خویش را بحبس تحیر محبوس دارد تا لطف و مرحمت حق و اسطه حضرت
ولی مطلق سلام الله علیه قدم بساحت فشار و اضطرار عبه نهاده قصب اورا
از تعلق باسباب غنی نماید و از جنگ با قضای الهی صورت مسالمت
انگیزد و جنگش از هر طرف بصلح صرف انجامد که اگر سیلی بصورت
راستش زند صورت چپ پیش آرد چنانکه در باب سفارش حضرت
عیسی علیه السلام بجوابین در حدیث وارد است و این غنی غنای تبعیت
فاما غنای ابرار و متوسطان از سالکین سکر و فارس عبارت است
از غنای نفس تا مستقیم بر مرغوب گشته سامی از سخوطش حاصل آید
و بر وده خود نائی بر کنار زده توقعی از غیر حضرت دوست نداشته باشد
فاما غنای مقربان بارگاه خاص پس غنای تامی است که از ذکر خویش
مر حضرت مذکور را چشم بسته شهود ذکر حضرت مذکور مر او را چشم

دل نور کرد

دل منور گیرد که اذکرونی اذکرکم و فی الحدیث ذکرکم بی اذکرکم و قال
علیه السلام لیس الذکر من هراهم اللسان و لا من منامهم الفکر لکنه اول
من الذکر و ثان من الذاکر و بمطالعه اذیت حضرت اول غیر
سلطانه بر دوام باشد و فوز برتبه اورا حاصل آید که شوالی شنیده
و این است آن رتبه که حضرت سلمان علیه السلام در محضر عام فرمود
الا انی قد اوتیت علما کثیرا فلو حدثتکم بکل ما اعلم من فضائل مرتضی
علی علیه السلام لقالت طائفة منکم هو مجنون و قالت طائفة اخری
اللهم اغفر لقاتل سلمان و اما صحت پس آن مقامی است پس
عالی و رتبه ایست بس متعالی و اورا مراتب بسیار است و کلیه
عبارت از صحت قلب است از جمیع امراض فی قلوبهم مرض
و فی که بجمیع اطوار سر بر خط عبودیت نهد و همچنانکه سجده بهبت عنصر
مقرر است بهفت طرز جویش سجده ها شده و چنانکه در سجده عبد صبه
پشت بتمام ما سوا کند و از همه متواری گردد دل نیز روی توجه از ما
سوی بر گرداند و از آنچه در دنیا مهیاست قطع نظر کند و بهمه جهات بجوید

خویش متوجه حضرت مقصود آید با اسقاط توجه خویش و نسبت آن بخود
بعنوانی که جوهر ذکر در دل قائم مقام کل نقوش گردد چنانکه حضرت
امیر علیه السلام در مرح ایشان میفرماید و ان للذکر لاهلا اخذوه من
الدنیا بدلا فلم تشغلهم تجارة و لا بیع عنه یقطعون به ایام الحیوة و یستبقون
بالتواجر الی ان قال علیه السلام فلو غشلتم لتعلقت فی مقاودهم
لحوده و مجالسهم المشهوده الی ان قال علیه السلام لرأیت اعلام هدی
و مصابیح دجی قد حفت بهم الملائکة و تنزلت علیهم السکینة و فتحت لهم
ابواب السماء و اعدت لهم مقامات الکرامات فی مقعد
اطلع الله علیهم فیه الخطبة بطوله ای برادر اینجا آشنایان همه در طریق
حیرتند تا حال بیگانگان به باشد پرتو جمال ال الهی صباح علیهم
چون بتابد از هوش بروی و چون هوش از سرت بر بر آنگاه
خبردار آئی تا کی در پس پرده پندار خفته بر پری اخر بهیمهای داعیان
الهی و می بهر از تو شربت لعل لب مقربان بارگاه و دوست شفاقی
دل در دمنه ان است تا چند بعیث پی نسخه عطار رسیده وی دل

از مهر

از مهر پی دفاتر خالی کن تا خلعت صحت پای دار عوالم بر تو جنبانیت
تا بعوالم روحانی موجب صحت هر دردمندی آئی و تا از هر سس نیاد
اخرت چیزی در دل باقی نمی بر ان که بصحت کامل نیامده و از جهد و جهد
منتبه و با عزم و یقین بشتاب و دست از دهن اهل یقین جدا
مکن که الشاء الله تعالی صحت یابی قال علی علیه السلام الا و ان الله
جعل للخیر اهلا و للحق دعائم و للطاعة عصما و ان لکم عند کل طاعة
عونا من الله یقول علی السنة و ثبت الافئدة فیه کفایة لمکتف
شفاء لمشتف الحدیث و حدیث در نهج البلاغه است و اما محبت
پس آن اول مقام از مقامات ابواب است و از مقامات اولیا
که نشئه و کسب بقوت بسیار کرده قال تعالی من یرتد منکم عن دینه
فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و قال الصادق علیه السلام حب الله
اذا اضاء علی عبده اخلاه عن کل شاغل و کل ذکر سوی الله تعالی
و المحب اخلص الناس بعزة جل و صمد قهم قولا و اوفاهم عهدا
و ازکیهم عملا و اصفیهم ذکرا و اعبدهم نفسا مناجاة الملائکة عند مناجاته

وتقتحم بروبه ویعبر لهم بلاده ویکرامته بکرم لهم عباده ویعطیهم اذا سالوه
بحقه ویرفع عنهم البلایا برحمته ولو علم الخلق ما محله عند الله لرکنوا
الیه ما تقربوا الی الله الا بتراب قدمیه قال امیر المؤمنین علی علیه السلام
حب الله نار لا تمر علی شیء الا احترق ونور لا یطلع علی شیء الا اضاءه
وسحاب لا یمطر من تحته شیء الا اغطاه وریح لا تهب بشیء الا
حرکته ودار لا یحیی بکل شیء وارض لا ینبت منها کل شیء فمن
احب الله تعالی اعطاه الله کل شیء من الملک والملکوت والمال
قال النبی صلی الله علیه وآله اذا احب الله عبدا من امتی قذف
فی قلوب اصفیائه وارواح ملائکته وسکان عرشه محبته لیحبوه
فذلک المحبوب حقا طوبی له ثم طوبی له وله عند الله شفاعة یوم القیمة
حضرت امیر علیه السلام میفرماید ان اطیب شیء فی الجنة والدنیا
حب الله والحب فی الله محبت تعلق قلب است بمانند محبت انس
در بذل جان ودل در راه جانان ومنع از تعلق بغیر علی الافراد
ومحبت اول وادیهای فنا است وعقبه ایست که عبد از آنجا

بمنازل

محبت

بمنازل محو فرود آید آن محوی که حضرت امیر علیه السلام در شرح حقیقت
برای کمیل بن زیاد رحمة الله میفرماید وحدیث مشهور است ومحبت آخرین منزل است
که ملاقات میکند پیش روندگان عوام آخرین پیش خواص را وآنچه از
مقامات قبل از محبت است از قبیل توکل وتفویض وخوف ورجا
وامثال ذلک آخر آنچه بیشتر است برای اعوام چند که عملی نشده
واجری گیرند ومحبت رتبه وعلامت طائفه حق پرست وسایرین
الا الله است بطریقه رفیعه ارباب معرفت که بطریقه طریقت شاه
ولایت علیه السلام رفتار میکند وعنوان طریقت است ونشیمنگاه
نسبت که تو ان گفت بنده وخداوند ومحبت را مراتب بسیار است
وکلیه یکی را محبت خالی گویند ویکی را محبت صفائی ویکی را محبت ذاتی
که هر یک خاصه طائفه از عباد الله است اما محبت قسم اول پس
محبتی است که ریشه وسادس از مزرع دل برکند ولذت خدمت
بذات الله دل جانان واز مصائب تسلی بخشد واین محبت از مطالعه
منت روئیده با تباع سنت وشریعت ثابت گردد کما قال تعالی

بمنازل

محبت

قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال علیه السلام ثم اشار
فعصی الاله وانت تظهر حبه هذا لعمری فی الفعال بدیع لو کان حبک صادقا
لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع ودر صورت حالت فاقه
وتسبیح الله نمو کند وروز بروز در افزونی فزاید فاما محبت دوم
پس آن محبتی است که باعث شود بر اشارت حضرت محبوب بجمیع
ما سوی الله کما قال الصادق علیه السلام یتجلی العارفین تدریجا ثلثة اهوال
الخوف والرجاء والحب الی ان قال واذا تجلی ضیاء المعرفة فی
الفؤاد هاج ریح المحبة واستانس فی ظلال المحبوب وآثر المحبوب
علی ما سواه الحدیث واین جنس محبت چشم دل گشاید برای ادراک
غلبه بر ملکوت سموات وارض وارض خلق وحشت انگیز باشد
وگاهی صدای ملک را بشنوانند وزبان را حریص بذکر حضرت
ودست کند وقلب تعلق بشهود پدید آرد واین محبت از مطالعه صفات
آشکارا گردد واز نظر در آیات من حیث هی آیات واز ارباب
بمقامات قبل از محبت مثل ارادت وتسلیم ورضا یا طمانینه وهمت فاهم

فاذکر

فصل در محبت

فصل در محبت

ان کنت تفهم والا فامسک ولا تتکلم فاما محبت سیم پس محبت خاصه
که عبارت وفنا است قدمش کمند واشارات را بسنای ذکر
گیرد وصفش باشها رسد واین محبت قطب شان حق پرستی است
وبرون ان عرفان از وصف تسبیح بری ودر اصل در این باب
حب فی الله قال علی علیه السلام الا وان الله جعل للخیر اهلا وللحق
دعائم وللطاعة عصابا وان لکم عند کل طاعة عونا من الله یعول
عن السنة وثبت الافئدة فیه کفاء المکتفی وشفاء المشتفی واعلموا
ان عباد الله المستخلصین علیه یصونون مصونه ویفجرون عیونه یتوسلون
بالولایة ویتلاقون بالمحبة ویتنافسون بکاس روئیه ویصدرون
ریه لا یشوبهم الریبة ولا تسرع فیهم الغیبة علی ذلک عقد خلقهم وفعل فاهم
فعلیه یتحابون وبه یتواصلون فکانوا کتفاضل البدر منتقی فیوجد
ویلقی قد میزه التمحیص وهذبه التخلیص الی ان قال علیه السلام فطوبی
لذی قلب سلیم اطاع من یهدیه وتجنب من یردیه واصاب سبیل
السلامة ببصیر من بصره وطاعة ما وامره وبادر الهدی قبل ان

فصل در محبت

تعلق ابوابه وتقطع اسبابه وتستفتح التوبة واماط الحوبة فقد انجح طالب الخیر
وهدی نهج السبیل حضرت صادق علیه السلام میفرماید المحب لله هو
محب لله والمحبوب فی الله حبیب لله تعالی لانهما لا یتحابان الا فی الله
قال رسول الله صلی الله علیه وآله المرء مع من احب فمن احب
فی الله فانما احب لله تعالی ولا یحب لله تعالی الا من احبه الله تعالی
وقال النبی صلی الله علیه وآله افضل الناس بعد المبتلین فی الدنیا
والآخرة المحبوب فی الله تعالی المتحابون فیه وکل حب معلول الا حب
بعد ابغضه وعداوة الاخوین وحسد ما بین واحد یزیدان ابدا
ولا ینقصان قال الله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
لان اصل الحب من المحبوب قال امیر المؤمنین علیه السلام
ان اطیب شیء والذه فی الجنة حب الله تعالی والحب فی الله
قال الله عز وجل واخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
وذلک اذا عاینوا ما فی الجنة من النعیم باحب فی قلوب
واما اطمینان بدان

بعضه هویت اهل السنة والجماعة

از مقامات اولیاست که معظم سیر سالک در این بادیه است که محل
خوف وخطر ومشیر شیطان در این بادیه بسیار است اطمینان عبارت
از سکونی که تقریب کند او را امنی که شبیه بعیان است که مخصوص
علی در این باب کفایت نکند وپس از آنکه نور سکینت بدل راه یافته
باشد اطمینان خیزد در بساط دل زنده وسکینه وقتی که در دل پیدا شود
زبان عبد را بلطائف حکمت گویا کند پس از آنکه بدل القا نموده باشد
مثل ملکی که القای وحی در قلوب انبیا علیهم السلام میکند وسکینه
حقایق زبان عبد را بتکلم آرد با وجود ترویح اسرار وکشف شبهه
این رتبه مختص مواهب حق واز لطائف صنع حضرت باری عز
الاهیه است مثل ناسوت ولاهوت که بزبان حضرت عیسی علیه السلام
جاری شد وتا آن روز این کلمات از کسی شنیده نشده بود
وگاهی عبارات بزبان صاحب سکینه جاری میشود که خود آن شخص
درست نمیفهمد وحیرت میکند وبغیر این سکینه سکینه ایست که جمع
میکند در دل عبد روح ونور وقوت را که خائف را تسکین بخشد

بیان سکینه

سکینه غیبیه

وحزین را تسلی ونزد مشکلات طریقت واضطراب هنگام مقامات
وتحمل ریاضات آرامی آرد که عبد با سانی متحمل شود مثل ریاضات
ومجاهدات شاقه که در احوال اویس قرنی رحمة الله علیه معروف است سکینه
باعتبار مراتب سکینه الخشوع گویند عند القیام بالخدمة رعایة لحقها
وحضورا لها قال تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت
الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا
وسکینه عند المحاسبة بمحاسبة النفس وملاطفة الخلق ومراقبة الحق کما قال
تعالی اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة فانزل الله سکینته
علی رسوله وعلی المؤمنین والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها
وکان الله بکل شیء علیما وسکینه دیگر که عبد را رضا بقسم بخشد و
از سطح فاحش حفظ کند ونگاه دارد وصاحبش را بر مرتبه زینه وبهر
این مراتب را سکینه الوقار نامند واو را دوامی باشد بخلاف
سکینه های دیگر که انها را دوامی نمی باشد پس از نزول نور سکینه
که صولت آن سطوت هیبت را فرو می نشاند سکون امنی

دست

دست دهد که در او استراحت انس موجود باشد واو را اطمینان
گویند هرگز زایل نشود وطمانینه را مراتب بحسب اختلاف احوال
عباد متفاوت است یکی طمانینه بذکر خداست که الا بذکر الله
تطمئن القلوب واین طمانینه خائف را بر جا ساکن کند وشک آمده
وطول گشته را بحکم الهی وقضای حضرت باری آرام دهد وجا دهد
بمشیت تسلی بخشد وطائفه را طمانینه روح باشد در قصد بسوی
کشف وهنگام ظهور ایمان وسطوت آن در وقت اضطراب
وهیاهو نجات شوق بوعده وصل تسکین دهد ودر هنگام غبار
انگیزی تفرقه بصفای جمع دل را مصفی نموده از اضطراب
فرو نشاند وطائفه را طمانینه شهود باشد بلطف جمال وطمانینه
جمع الی البقا وطمانینه ثبات بتجلی انوار جلال ازلیت که بقای
چشم دل خویش باشد در چشم امام زمان علیه السلام واما وثوق
پس آن سواد چشم توکل ونقطه دایره تفویض وسویدای قلب
تسلیم است قال تعالی فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم وقال الصادق

حمل سکینه

اطمینان سکینه

تفویض

قال ابوذر رضی الله عنه هلک سرّ من لا یثق بربه ولو کان مجیبا
فی صم الصیاخید فلیس الله اخسر وارذل واترل ممن لا یصدق
ربه فیما ضمن له وتکفل به من قبل ان خلقه وصنع ذلک یعتمد علی قوته
وتدبیره وجهده وسعیه وتعدی حدوده ربه باسباب قد اغنیا الله
عنها وهر طائفه از عبدیان وابرار ومقربین را نقد ایست اما
عبد را این عبارت است از وثوق بحکم الهی وما یوسس بعد
از مقادات احکام تا از منازعت اقسام فرو نشسته از قحمه
اقدام مستخلص آید قال علی علیه السلام اعلموا ان یقینا ان الله لم
یجعل للعبد وان عظمت حیلته وقویت کیده واشتدت طلبته
اکثر مما سمی له فی الذکر الحکیم پس یقین بدانه که کل ما حکم الله به فلا مرد
له ولا معقب لحکمه وثقه ابرار پس درجه امن است از فوت
مقدور واشخاص مطرود واهم چنین کسی بروح رضا فایز شود والا
پس یقین را فراز والا بطلفای صبر متشبث گردد فاما ثقه مقربین
پس عبارت است از معاینه اولیت حق تا از محنتهای قصود

دبالتوف

ابوذر الغفاری

ثقه ابرار

ثقه مقربین

وتکالیف جاهایت وتصریح بدارج وسایل مستخلص گشته بتعقب بقوله
تعالی ولم یزدهم الا فرارا واما خوف پس عبارت است از انخلاع
از طمانیه امن بمطالعه خبر قال الله تعالی یخافون ربهم من فوقهم وقال
الصادق علیه السلام الخوف قرب القلب والرجاء شفیع النفس
ومن کان عارفا بالله کان من الله خائفا والیه راجیا وجاحیا را
لایمان یطیر بهما العبد الی رضوان الله تعالی الی ان قال والخوف
بیت النفس قال رسول الله صلی الله علیه وآله المؤمن بین الخوف والرجاء فمن خوف
ما مضی وخوف ما بقی وبیوت النفس تکون حیوة القلب وبحیوة
القلب البلوغ الی الاستقامة ومن عبد الله علی میزان الخوف
والرجاء لا یصل ویصل الی ما یرد وکیف لا یخاف العبد
وهو غیر عالم بما یحکم صحیفته ولا له عمل یتوسط به استحقاقه ولا قدرة
له علی شیء ولا مفر وکیف لا یرجو وهو یعرف نفسه بالعجز وهو
غریق فی بحر الآلاء والنعماء من حیث لا تحصی ولا تعد فالخوف یصیبه
ربه یا ارجا شهدة احد الدین واذا ما یصیبه رجع الخوف

بیان خوف

علی قال ادریس ابن عیسی قد عمل الناس علی الرجا قال علی
ع الخوف فالخوف خوفان خوف ثابت وعارض فالثابت
من الخوف یورث الرجاء والعارض منه یورث خوفا ثابتا
والرجاء رجاءان عاکف وبادٍ فالعاکف منه یورث خوفا ثابتا
پس خوف اثبت بهر طایفه رتبه دارد اما
طایفه عبدیان را پس عبارت است از خوف از عقوبت که متولد
میشود از تصدیق وعید ودرک جنایت ومراقبه عاقبت وتصحیح ایمان
در بدو امر باین قسم از خوف است فاما خوف ابرار وسالکان
سبک رفتار پس عبارت است از خوف مکر در جریان انفاس که مستغرق است
در یقظه مشوب بجلادت واما خوف مقربین پس نیست الا خوف
هیبت واجلال حضرت ذی الجلال که استکمال مکاشفه واوقات
مناجات عارض میشود ومانع کشف میآید چنانچه در قصه حضرت
موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام در قرآن مجید وارد است وهمچنان
مشاهده را گاهی مانع از انبساط گردد واصحاب معاینه را نزدیک

بعلی ع

بیان خوف

بهلاکت میسرد از غلبه صدمه عزت واما رجا پس آن ضعیف منازل
مربه است وگاهی در بعضی رعونت پرور است وحرارت خوف را
می نشاند تا بیاس نکشد وعبدی را باعث بر عمل میشود واورا بسعی
وجد واجتهاد وامیدارد ولذت عبادت وخدمت را بکام
دل میرساند وطباع را میدارد برای سماحت بترک متاعی نماید کما
قال الصادق علیه السلام طوبی لمن جاهد الله تعالی نفسه وهواه ومن هزم
جند هواه ظفر برضاء الله تعالی ومن جاوز عقله نفسه الی ناره بالسوء
بالجهد والاستکانة والخشوع علی بساط الله تعالی فهو ممن قضی نحبه فاز فوزا
عظیما ولا حجاب اظلم واوحش بین العبد وبین الله تعالی من النفس والهوی
ولیس لقطعهما سلاح والله مثل الافتقار الی الله تعالی والخشوع والخضوع
والبکاء بالنهار والسهر باللیل فانها صاحبه مات شهیدا وان
عاش واستقام اداه عاقبته الی الرضوان الاکبر قال الله تعالی والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین الی ان قال علیه السلام
کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی حتی تورمت قدماه ویقول افلا

اکون عبداً اشکوراً اراد ان یعبر فیه انه فلا یغفلون عن الاجتهاد
والعبد والریاضة بحال الا وانک لو وجدت حلاوة عبادة الله
تعالی ورایت برکاتها واستضأت بنور ما فی تعبیر عنها ساعة واحدة
ولو قطعت ارباً ارباً لاحدث درجا را برابر پس عبارت است
از جائیکه میرساند ایشان را بموقفی که همتهای ایشان صافی میشود بر فیض
ملذوذات وملازمت شروط علوم شرعیه و استقصای حدود بر سبیل تحقیق
فی الخبر ان الله یحب معالی الامور واشرافها ویبغض سفسافها
فاما رجاء متوهمین پس رجای ارباب قلوب است در رجای ایشان
رجائی است که خداوند اشاره بان فرموده فمن کان یرجو لقاء
ربه فلیعمل عملاً صالحاً واین قسم از رجا شوق را قوت دهد و عیش را
بر صاحبش تیره کند و جز زهر شبهه چیزی نکند واما شوق
پس عبارتست از هبوب قلب بسوی غایب قال تعالی من کان یرجو لقاء الله
فان اجل الله آت وقال الصادق علیه السلام المشتاق لا
یشتهی طعاماً ولا یلتذ شراباً ولا یستطیب رقاداً ولا یأنس جلساً

ولا یأوی

حب ابرار

رجاء متوهمین

رجاء شوق

ولا یأوی داراً ولا یسکن عمراناً ولا یلبس ثیاباً ولا یقر قراراً
ویعبد الله لیلاً ونهاراً راجیاً بان یصل الی ما یشتاق الیه
وبناجیه بلسان الشوق معبراً عما فی سریرته کما اخبر الله تعالی عن
موسی علیه السلام فی میعاد ربه تعالی وعجلت الیک رب لترضی
وفسر النبی صلی الله علیه وآله من حاله انه ما اکل ولا شرب ولا نام
ولا اشتهی شیئاً من ذلک فی ذهابه ومجیئه اربعین یوماً شوقاً الی ربه
فاذا دخلت میدان الشوق فکبر علی نفسک ومراد کل من له بها
ودوع جمیع المألوفات واحرم عن سوی شوقک ولبی بین حبابک
ومودتک لبیک اللهم لبیک واعظم اللهم اجرک ومثل المشتاق مثل
الغریق لیس له همة الا خلاصه وقد نسی کل شیء دونه پس علت عظیم
خواهد بود شوق عاید بسوی جنت است که ایمنی خائف را
بخشد و محزون را شادمانی و بارزو رساننده ارزومند باشد
واین شوق را در مذهب این طائفه یعنی ارباب عرفان
ویقین قدری و منزلتی نباشد و شوق محبت شوقی است که

حب ارباب یقین

حب الهی برجوهر باطن زرع کند و متعلق کند قلب را بصفات مقدسه
حضرت دوست پس مشتاق کند او را برای معاینه لطائف کرم
و آیات برّ او عزت آلائه و اعلام فضل او سبحانه و آتش این شوق را
برد احسان فرو می نشاند و مواد مسرت انگیز او را مسبب وارد
خوشی لهما او را ممزوج کبرد حضرت سید الساجدین و سلام الله علیه در حق عرفا
میفرماید شربوا الکأس بحبهم من صرف هواه و مامزج این است
که شوق مقر این آتش سوزاننده ایست که مشتعل میکند او را صفو
محبت پس سلب تسلی نموده اسباب عیش دور گیرد و چشم عیش این
پوشیده از صبر قرار گیرد که هیچ چیز نشنود و آرام نگیرد جز بلقای
دوست ساکن نشود کما قال علیه السلام السلوة حائدا
لشوق واما رضا پس عبارت است از وقوف صادق
حیث ما وقف العبد لا یتمنی متقدماً ولا متأخراً نه طلب مزید
کند و نه طلب تبدیل حال و آتش کبر و مشکلترین مسلک بر عهده این
مقام باشد واما خواص را پس اولین مسلک است قال تعالی ان علی

لا یلزم

جمال الفائض

الی ربک راضیة مرضیة وقال الصادق علیه السلام صفة الرضا ان
یرضی المرغوب والمکروه والرضا شعاع نور المعرفة والراضی
فان عن جمیع اختیاره والراضی حقیقة هو المرضی عنه والرضا اسم
یجمع فیه معانی العبودیة وتفسیر الرضا سرور القلب بمر القضاء
علیه السلام یقول تعلق القلب بالموجود شرک وبالمفقود کفر وما
خار لک من سنة الرضا واعجب ممن یدعی العبودیة لله عز وجل
کیف ینازعه فی مقدوراته حاشا الراضین العارفین عن الله
از آیه وافی هدایه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة معلوم میشود که قاصد
الی الله یعنی آنکه تصمیم عزم نموده بر تجرد از برای طاعت بعبادات که
بمجاهده و ریاضت نفس داده هیچ سببی نرسد الا آنکه قطع کند و هیچ
مانعی به پیشگاه سلوکش نیاید الا آنکه منع کند و هیچ مشقتی نرسد
الا آنکه بهلش شمارد یکی از شرایط راه او برای وصول مقام رضا
و اورا اعجب مراتب هر طائفه رتبه است اما عوام یعنی
مبتدیان از اهل اسلام را خواه تحصیل علم کرده باشد و خواه

حب ارباب مقام رضا

ارباب مقام رضا

نکرده باشد که در اصطلاح اهل بیت ایشان داخل زمره خواص شمرند
پس عبارت است از رضای الیه ربنا و بحمده صبح له علیه و آله و سلم مبتنیا
و بعلی و احد عشر من اولاده علیهم السلام ائمه و اولیا او بسخط عبادت
ما دون حق و نبوت و ولایت ما دون ایشان علیهم السلام و این
قسم از رضا مطلب رضای اسلام است که باک نکند خلق را از ترک
اکبر و صحت این جمله را سه شرط باشد یکی آنکه خدا و رسول احب اشیا
باشد بسوی عبد و اولی باشد از همه چیز بنسبت بتعظیم و احق اشیا
باشد بطاعت و حضرت محمد و آل اطهار او علیهم السلام احق ناس
باشند در نظر او در اتباع طریقه شریعت و طریقت من حیث العلم
و العمل و اما رضای طایفه خواص پس عبارتست از رضای من له
فی کل ما قضی و آیات قرآنی در باب رضا صریح در این رتبه است
و این رتبه از اوایل مسالک اهل اختصاص است و صحت این رتبه
بسه شرط وابسته است اول استوای حالات در نظر عبد که
چیزی از او فوت شود غمناک نگردد و اگر چیزی باو روی بیاورد شادمان

دویم سقوط خصومت نفس بخلق است جناب والد قدس الله سره میفرماید
یار یارم نام و ننگم باد داد یار یار صلح و جنگم باد داد
کردم با هر آنکو جنگ کرد سوی من او از پی آهنگ کرد
کردم روز و شب با نفس خویش تا که بردم لشکر جان را پیش
الا فرما فاد
رحمه الله هم خلاصی از مسالک و ابلاغ است و این ثمر ابلاغ نمایش فرمایش
حضرت صادق علیه السلام است که در حدیث شریف او گذشت قدیر
هر که مرید یا اراده حق شد و فانی از اختیار خویش آمد در ما جاءت
چه کری به پشیمانی خواهد زد و آنچه شما و مانی او بجز حضرت دوست و قرب
او عز سبحانه هیچ ملایم صورت نه بندد و چون مستقر در مطالعه حکم و قضا
شد چه الاحی در سؤال برای او باقی خواهد بود مگر آنچه را که محض ذل
عبودیت و استحقاق ربوبیت مقتضی آید چنانکه اغلب ادعیه در آن
باب وارد است و اما رضای مقربین پس عبارتست از رضا بر
پروردگار بحیثیتی که برای عبد بهیچوجه سخط و رضائی باقی نماند این بعینه
که حضرت صادق علیه السلام در تعظیم راضی از جمیع اختیار خود فانی است

و این رتبه از رضا عبد را بر انگیزاند برای ترک تکلم که عامه ناس گرفتار
این معنیند و همه غافل از عیب آن و از برای جسم مراد اختیار
بحیثیتی که تمیز میان جنت و نار نکند دارد و اما وصول پس این عبارت
در اخبار بسیار وارد است از جمله قال علی علیه السلام ان الله تعالی اثرنا
لاولیائه اذا اشربوا اسکروا الی ان قال علیه السلام و اذا طلبوا
وجدوا و اذا وجدوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا الحدیث
و در دعای ابی حمزه خلع العزة و الوصول و نسئل لی مناهج الوصلة و الوصول
و توجنی بتاج الکرامة و الوقار و الف بینی و بین احبائک فی
دار الدنیا و دار القرار و قال تعالی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی و قال الصادق علیه السلام فی حدیث له و حروف العبد
ثلاثة العین و الباء و الدال فالعین علمه بالله تعالی و الباء بره بعین
سوی الله و الدال دنوه من الله تعالی بلا کیف و لا حجاب و در تفسیر
فقامت الصلوة از حضرت امیر علیه السلام که گفت ای حان
وقت الزیارة و المناجات و قضاء الحوائج و درک المنی و الوصول

الی الله عز و جل و در دعای حضرت امام حسین علیه السلام الهی کیف
استدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک
متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک
و قرب و دنو و لقا و امثال اینها که در عبارات اخبار وارد است
نه آن است که از ظاهر آن عبارات باذهان رو بسنان میرسد
زیرا که مستلزم آنست که حق در طرف واقع شود یا مثل ذی مکان
باشد یا نعوذ بالله جسم و جسمانی باشد و همه اینها باطل و قول بانها
کفر است آیا ندیدی که حضرت صادق سلام الله علیه فرمود دنوه
من الله تعالی بلا کیف و لا حجاب و یا فرمود این معنی موقوف است
بشرح معنی اعتصام و صحت قصد و تصفیه ارادت و تحقق حال که
در حد آن نسبت بتبدیل فی الجمله معلوم گردد و بیان شهود
و سقوط ثقه ابرار تا درجه حریم آن نسبت بابرار اظهار توان کرد
رتبه دیگرش لا یدرک منها نعت و لا مقدار الا انهم معارف الله
مشار و شرح این مراتب در این مختصر نزاوار نبود تا نفس شیخ من علیه

تعطیل و اثبات صفات من غیر تشبیه و علم جمع و صفای میان
فنا و ارسال صفات بر نواحد و ارسال وسایط بر مدارج که
از افق حقیقت استیناس شود و فنای معرف در معروف و فنای
عیان در معاین و فنای طلب در حق حق و فنای از شهود فنا
شاما برق العین را کما بحر الجمع سالکا سبیل لقا شخص متشخص
علی شود بیان این مطلب بفهم مستمعان نزدیک نیاید و شرح این
مراتب را دفتری از نو باید بلکه دفترها کفایت نکند عود
و تحقیق سابقا گذشت که تشهد متعلق باقیم ششم است که اقیم
محشر باشد و اقیم قیامت و از آنجا که مواقف اخبار قیامت
دو قیامت است یکی قیامت صغرا که هنگام قیام قائم آل محمد
برپای میشود و از عظمت آن انبیای مثبتین علیهم السلام نیز از آن
در کتب خود خبر داده اند از جمله حضرت دانیال است که
در دوازده فصل خود بتفصیل مواقف هائله در اخبار [illegible]
و تفصیل آنرا در آخر کتاب آیات الائمه معروض داشته ایم [illegible]

احادیث و آیات قرآنیه که در باب قیامت وارد است
مقصود همین قیامت است و دویم قیامت طامة الکبری که بعد از طی
آن منتقل باقیم هشتم میشوند لهذا در نماز دو تشهد مقرر است یکی تشهد
صغرا و یکی تشهد کبری و چون مقام قیامت مقام ظهور اسماء جلاله
حق است و ظهور سلطنت کبرای محمد آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
که لمن الملک الیوم جواب آیه که له الواحد القهار لهذا
در تشهد ذکر شهود این معنی را مقرر فرموده اند مختصر اول تشهد
و میسوطا در تشهد دویم یعنی شهادت بان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و شهادت برسالت حضرت محمد و ذکر قیامت مختصرا
که شهادت بولایت علی و آل علیهم السلام اجمالا و کلیه در آن
و شهادت ذکر میشود چنانچه سابقا گذشت و اما در تشهد ثانی
باکمال تفصیل ذکر میشود حضرت رضا سلام الله علیه میفرماید فاذا تشهدت
فی الثانیة فقل بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة صلی الله علیه و آله الطاهرین
و لا تزید علی ذلک و در باب تشهد دویم میفرماید فاذا صلیت
الی آخر الیه فقل فی تشهدک بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی
کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
لله و الصلوات الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات
التامات الناعمات المبارکات الصالحات لله ما طاب
و زکی و طهر و نمی و خلص و ما خبث فلغیر الله اشهد انک نعم الرب
و ان محمدا صلی الله علیه و آله نعم الرسول و ان علیا علیه السلام نعم الوصی
و ان الجنة حق و النار حق و الموت حق و البعث حق و ان الساعة
آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور الحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک
علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد افضل ما صلیت و بارکت
و ترحمت و سلمت علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید
اللهم صل

اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن و الحسین و علی آل
الراشدین من آل طه و یس اللهم صل نورک الانور و علی جلالک
الاطول و علی عرشک الاوثق و علی وجهک الاکرم و علی حبیبک
الاوجب و علی بابک الادنی و علی سلک الصراط اللهم صل علی آل
المهدیین الراشدین الفاضلین الطیبین الطاهرین الاخیار الابرار
اللهم صل علی جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و علی ملائکة
المقربین و انبیائک المرسلین و رسلک اجمعین من اهل السموات
و الارضین و اهل طاعتک راکعین و اخص محمدا افضل الصلوات
و التسلیم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا
و علی اهل بیتک الطیبین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
ثم سلم علی یمینک و ان شئت یمینا و شمالا و ان شئت تجاه القبلة
الحدیث و هر که اندکی تامل کند در مضامین مبارکه که حضرت
علیه السلام برای تشهد اول و تشهد دویم و برای سلام ذکر فرموده تشهد
برای او در طریقی که بحول الله معروض داشتیم انشاء الله نخواهد ماند و تشهد

اول که متعلق بقیامت صغری است سلام نیست زیرا که دران قیامت
به بهشت موعود نمیرونده و اما در تشهد ثانی چون در بهشت جمیع والدین
همچنان هستند و عباد صالحین و ملائکه لهذا ایشان سلام میکنند و فارغ
میشود اما آنچه گفتیم که در سجده متعلق بتعلیم بزرگی است که موقوف
بموت است در حالت سجده باو دست دهد و لهذا اثر بجا می
ماسوی باید کمند و پیشانی بر زمین که مزاج مرگ دارد بگذارد که مخرج
و منظر ارواح طالعه از قلب و حیوة است و از همه جهت قطع تعلق
کرده روی بگردانده و از آنجا که برای هر کسی دو موت و دو حیات برقرار
که اثنتین و اثنتین بعد از هر رکعتی دو سجده مقرر آمده و چون
دو موت و دو حیات در عالم کینونت برقرار است دو سجده
برقرار آمده و دو جلسه هر یک بعد از سجده که بعد از هر موتی است حیات
و بعد از هر فنائی بقائی و بعد از برخواستن از سجده اول چون بعد
بقای اول بعد از فنای اول میرسد و سرش تا تمام است همچنین
خود را مشاهده میکند و حضرت امیر علیه السلام میفرماید وجودک ذنب

لا یقاس

لا یقاس به ذنب لهذا مقرر آمده که بعد از نشستن از سجده اول نوبه
دوم فنا نماید و تا فنای از فنا نصیب سالک نشود کارش بانجام
نمی آید چنانکه در اخبار وارد است که در آخر کار مرگ را هم میبیند
و انگاه زنده که پاینده خواهد بود و دیده در الله الله نفس آن سر و چشم
قال مرا عهدی است جانان که از جان بخبر باشم اگر از دو جهان
از جان زبان پی خبر باشم فنائی از فنا باید که تا گردد فنا حاصل
مبرهن گشت این مطلب زیرا که بخبر باشم حضرت صادق
سلام الله علیه میفرماید ما خسر من اتاه قط من اتاه بحقیقة السجود و لو کان
فی العمر مرة و جهة الی ان قال علیه السلام و لا بعد عن الله تعالی
ابدا من احسن تقربه فی السجود و لا قرب الیه ابدا من اساء ادبه
و ضیع حرمته بتعلیق قلبه بسواه فی حال السجود فاسجد بسجود متواضع
له ذلیل علم انه خلق من تراب لیطوه الخلق و انه کان من نطفة
یستقذرها کل احد و کونه و لم یکن و قد جعل الله معنی السجود سبب
التقرب الیه بالقلب و السر و الروح فمن قرب منه بعد من غیره

الا تری فی الظاهر انه لا یتمکن حال السجود الا بالتواری عن جمیع الاشیاء
و الاحتجاب عن کل ما تراه العیون کذالک اراد الله تعالی امر الانسان
فمن قلبه کان متعلقا فی صلوته بشیء دون الله تعالی فهو قریب من ذالک
الشیء بعید عن حقیقة ما اراد الله تعالی منه فی صلوته قال الله تعالی ما جعل الله
لرجل من قلبین فی جوفه و قال رسول الله ص قال الله عز و جل ما اطلع
علی قلب عبد فاعلم فیه حب الاخلاص للطاعتی لوجهی و ایثار مرضاتی
الا تولیت تقویمه و سیاسته و تقربت منه و من شغل فی صلوته
بغیری فهو من المستهزئین بنفسه الیه مکتوب فی دیوان الخائنین
در مناجات شعبانیه است الهی هب لی کمال الانقطاع الیک
و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب
حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز
قدسک و ایضا الهی تخفی بنور عزک الابهج فاکون لک عارفا
و عن سواک منحرفا اگرچه هر یک ازین دو عبارت متعلق بتوحید
از توحید است عبارات اول متعلق بتوحید صفاتی و عبارات

ثانیه متعلق بتوحید ذاتیست و شرابی که نصیب صاحب مقام عمات
شراب طهور است و نصیب صاحب مقام اول شراب
زنجبیلی که سلسبیل گویند بسط و تنقیح چون این هم فانی بقا در
سجود برده شد و این دو عبارت بگوشهای اهل زمان عجیب
و غریب می آید خصوص در نظر کوتاه نظران و اگر طعنه و زبان
تر شد اعتلائی نخواهد داشت لازم آمد که فی الجمله اشاره بتفصیل
آنها برود و الله ولی التوفیق در باب رضا حدیث گذشت که
حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید و الراضی فان عن جمیع
حضرت امیر علیه السلام در باب نفس کلیه الهیه میفرماید لها خمس
قوی بقا فی فنا و نعیم فی شقاء و عز فی ذل و فقر فی غنا
و صبر فی بلاء و لها الرضا و التسلیم و نزه هی التی صبرها من الله
و الیه قصدها قال الله تعالی و نفخت فیه من روحی و قال الله تعالی
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و العقل وسط
الکل و در حدیثی از آنحضرت علیه السلام گذشت در وصف بعضی

از اهل ایمان لقد احیی قلبه و امات نفسه حتی دق جلیله و لطف
غلیظه الحدیث و در حدیث دیگر میفرماید و بموت النفس تکون
حیوة القلب و در باب معراج حدیثی درین باب الشاء الله خواهد
آمد که این حال بحضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در معراج دست
داده و احادیث باین مضمون بسیار است که در کتب معتبره
امامیه است فنا را مراتب بسیار است عاشقان را هر زمانی بمرتبه
مردن عشاق خود بکنوع نیست فنا مقام دویم از مقامات
عشره نهایات است بوجه اجمال که مفصلا بعد از طی مقصد و گذاردن
مقام برای عبد حاصل میشود و سالک غیر مجذوب را توفیق
دست دهد اجمالا که بادرای حجاب رسیده از معارضات
تفرق عن الدوام برکنار شده بحقیقتی که هیچ قاطعی در آن قطع
نموده و لو قطع ارباً ارباً چنانکه حضرت صادق علیه السلام تصریح
فرموده حتی ولد تا بکرد اب تلوینش متفرق نگردد از دلایات
نعت در گذشته خیمه بلند اساس استقامت فوق صدر و علیه برپای

لوایح نور وجودش فرو گرفته باشد پروای شواهد را قطع کرده
مخلع بخلعت نعوت گشته که موافق اصطلاحی ملکه قدسیه فرموده اند
و بعضی نزانسته اند که چه فرموده اند پس البته اشارات ایشان
قدسش کرنامی گرفته مالک مملکت سلطان صحت و رود گشته بسیار
کلیسیان الم ترکیف ای ربک مد الظل مهد سایش نهاده غبار هیچ
چیزی بر دامن پاکش نشسته مشاهده بهار عزت در آمده زمزمه تجلیه
جمع شده نفس افتخار بر کشیده و نفس هیبت است از زمزمه
عرائس الم عنه ال کشیده دار و شهنشاه شهرستان ولایت ردای
اختصاصش بقامت سرجان پوشیده تا بادهای کوم رسومی بکلبش
غیب فؤادی او نوزد تا بجا رسد که دامن ضبط و خودداری از دست
طرب از دستش برود چنانچه از دست حضرت موسی علی نبینا و آله
و علیه السلام رفته رب ارنی انظر الیک و روحان با ابیاتش
شد پس از اشتعال تحیر بسی دلتنگ و ملول گشته تعطیش قائم باشد
و سر از پای نشناخته شناوری دریای شوق در آمده دامن تنگی از دست

نه هر دو در بحر سرور مستغرق گشته حیرتش بی پایان باشد پس از خراب آباد
اشطار متخلص آمده از سرگردانی وادی طلب فارغ آمده از دریای
حیرت بر آید پس دیگر خوف نقصیت و ادراک برای او نباشد
و ایمانش مستعار نبوده استقرار یابد و درین وقت ای بسا که امر او
عظیم شود و عنایت الهی و فضل و رحمت آل الهی شامل احوالش
گشته رحمت اعتصام بحبل المتین اهل عصمت علیهم السلام زده از نوبت
اعتلال و کدورات استدلال ساحت دل را شسته و شو
نموده از تفرقه متخلص آید پس از دست کونین و تفرقه نشاتین
رهائی یافته چشم دلش زنده بحسن نظر میانه تعظیم و حسن اعتبار از
تفرقه میان صفات و ذات را از میان برگرفته که کمال الوصف
نفی الصفات عنه انوار ولایت از افق حقیقت بسراپای وجودش
تابد و جز شراب وصل و قرب تشنگی او فرو نشیند و کام جانش
سیراب نماید قال الصادق علیه السلام المشتاق لا یشتهی طعاما و لا
یلتذ شرابا و لا یستطیب رقادا و لا یانس جمیعا و لا یاوی دارا و لا یسکن عمرانا

ولا یلبس ثیابا لیثا و لا یقر قرارا و یعبد الله لیلا و نهارا راجیا بان
یصل الی ما یشتاق الیه و یناجیه بلسان الشوق معبرا عما فی سره
کما اخبر الله تعالی عن موسی فی میعاد ربه تعالی و عجلت الیک رب
لترضی و فسر النبی صلی الله علیه و آله عن حاله انه ما اکل و لا شرب
و لا نام و لا اشتهی شیئا من ذالک فی ذاته و مجیئه الیه یوما و قال
الی ربه فاذا دخلت میدان الشوق فکبر علی نفسک و مرادک
من الدنیا و دع جمیع المالوفات و احرم عن سوی مشوقک
و لب بین حیوتک و موتک لبیک اللهم لبیک الا ان قال و مثل ا
لمشتاق مثل الغریق لیس له همة الا خلاصه و قد نسی کل شیء دونه
ایضا علیه السلام میفرماید ان من احب عبدا له ابتلاه و عبد اعانه الله
علی نفسه فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف فظهر مصباح الهدی فی قلبه
و اخذ القری یومه النازل به فقرب علی نفسه البعید و هون الشدید
و ارتوی من عذب فرات سهلت له موارده فشرب نهلا
و سلک سبیلا جددا قد خلع سرابیل الشهوات و تخلی من الهموم

همّاً واحداً انفرد به فخرج من صفة العمى وشارك اهل الهدى بما سن
مفاتيح ابواب الهدى ومغاليق ابواب الردى قد ابصر طريقه
وسلك سبيله وعرف منارة وقطع غماره وتمسك من العرى باوثقها
ومن الحبال بامتنها فهو من اليقين على مثل ضوء الشمس قد نصب نفسه لله سبحانه في ارفع
الامور من اصدار كل وارد عليه وتصيير كل فرع الى اصله مصباح ظلمات
كشاف غشوات دليل فلوات يقول فيفهم ويسكت
فيسلم قد اخلص لله فاستخلصه فهو من معادن دينه واوتاد ارضه قد الزم
نفسه العدل فكان اول عدله نفي الهوى عن نفسه يصف الحق ويعمل به
لا يدع للخير غاية الا امها ولا مظنة الا قصدها قد امكن الكتاب من
زمامه فهو قائده يحل حيث حل ثقله وينزل حيث كان منزله اي الله
مضامين اين حديث شريف را دارست ملاحظه كن كه مطابق است
جميع فقرات او با تمامي آنچه معروض داشتيم وبيايد در مضمون آنكه
در دعاي كميل رحمه الله است اسئلك بحقك وبحق من اطاعك
واسألك ان تجعل اوقاتي في الليل والنهار بذكرك معمورة وبخدمتك

موصولة

موصولة واعمالي عندك مقبولة حتى تكون اعمالي واورادي كلها وردا
واحدا وحالي في خدمتك سرمدا الى ان قال ع والدوام والاتصال
بخدمتك حتى اسرح اليك في مباديء السابقين واسرع اليك في
المبادرين واشتاق الى قربك في المشتاقين وادنو منك دنو المخلصين
واخافك مخافة الموقنين واجمع في جوارك مع المؤمنين وبيانها
در مضامين مناجات خمسة عشر را كه همه مضامين است كه محصر اندر آنچه
كرديم حضرت امير المؤمنين سلام الله عليه در حديث مبسوطي كه
بكميل عليه الرحمة سفر نموده روزي كه دست امر حرم را بصحرا بردن پس آهي
كشيد فرمود با كميل ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها فاحفظ عني
ما اقول لك الناس ثلثة فعالم رباني ومتعلم على سبيل النجاة وهمج
رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم ولم
يلجأوا الى ركن وثيق الى ان قال عليه السلام والعلم يا كميل خير من المال
الدهر اعيانهم مفقودة وامثالهم في القلوب موجودة ها ان ههنا لعلما
واشار الى صدره لو اصبت له حملة بلى اصيب لقنا غير مأمون عليه مستعمل

آلة الدين للدنيا ومستظهرا بنعم الله على عباده وبحججه على اوليائه او منقادا
لحملة الحق لا بصيرة له في احنائه ينقدح الشك في قلبه لاول عارض
من شبهة الا لا ذاك ولا ذاك او منهوما باللذة سلس القياد للشهوة
او مغرما بالجمع والادخار ليسا من رعاة الدين في شيء
اقرب شيء شبها بهما الانعام السائمة كذلك يموت العلم بموت
حامليه اللهم بلى لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خافيا
مغمورا لئلا تبطل حجج الله وبيناته كم ذا واين اولئك اولئك والله الاقلون
عددا والاعظمون قدرا بهم يحفظ الله حججه وبيناته حتى يودعوها
نظراءهم ويزرعوها في قلوب اشباههم هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة
باشروا روح اليقين واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما
استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة
بالمحل الاعلى اولئك خلفاء الله في ارضه والدعاة الى دينه آه آه
شوقا الى رؤيتهم با كميل انصرف اذا شئت حضرت اورا حرض
فرمود كه خود اختيار فرما بيد با كميل مضامين اخبار واوعيه روايات

لحملة

كرشامه آنچه معروض كرديم بسيار است چنانچه شبهات كه تقابل نظر ائمه
نيز فرموده اند است با تجديد عهد سالك سبك سير چون طي مقامات
ومراتب معروضه نمود وانگاه بمقتضاي كل من عليها فان ويبقى وجه ربك
ذو الجلال والاكرام پروانه وار خود را بشمع شبستان زنده وبدريا
بي انتهاي فنا غوطه در گردد ونامي ما دون حق را بمضمحل وتلاشي بايد علما
وجحدا يعني عيانا ثم حقا كه بيابد حق را بحق وبمعنى عرف الله بالله
فائز گردد واندار كثير الاقتدار با من دل عن ذاته بذاته او را فرو
گيرد وشهادت شهد الله انه لا اله الا هو وانكام قاي تمام رسوم انتي
او او را شهود واين معنى نسبت بمقاوت حال مبتدي كه شرط
كه با صطلاح اهل بيت عليهم السلام ابرارش خوانند واهل اشاره
مفرهين نامند مقاوت است پس فناي اهل ابتدا كه هر پيش بيند
عبارت است از فناي معرفت در معروف بتجلي معروف بي
عارف واين را فناي علمي نامند كما قال علي عليه السلام لجملة
المتجلي لخلقه بخلقه واين نسبت با اهل حال مبتدي باشد وچون با واسطه

کار رسد فنائی که باو دست دهد عبارت باشد از فنای عیان در میان
که همه بچشم با بینم یا را و این است فنا جسد او چون باو آخر کار رسد
که نزدیک باشد باوایل مقام ابرار فنای او عبارت باشد
از فنای طلب در وجود و هو الغفار حقا و اما فنای متوسطین یعنی ابرار پس
عبارت باشد از فنای شهود طلب باعتبار سقوط او در اول حال
چنانچه در اواسط امر عبارت است از فنای شهود معرفت باعتبار
اسقاط او فاما در اواخر کار فنای ابرار نیست الا فنای شهود
عیان باعتبار اسقاط آن و اما فنای اهل الله که متوسطان
گویند پس عبارت است از فنای از شهود فنا در حالتی که بر قهای عین
جمع در خشندگی کبرد کما قال الامام علیه السلام فی دعائه و فی وجوهنا
لمعات القرب من آثار جمالک و حضرت امیر سلام الله علیه میفرماید
لقد اجهی قلبه و اماتت نفسه حتی دق جلیله و لطف غلیظه و برق له
لامع کثیر البرق فابان له الطریق و سلک به السبیل و تدافعه الابواب
الی باب السلامة و دار الاقامة و ثبتت رجلاه بطمانینة بدنه فی قرار

الامن و الراحة

الامن و الراحة بما استعمل قلبه و ارضی ربه پس اشراف لمعه نایان جمع او را
دست داد و باشد یعنی استیلای قهرمان سلطان جلال در دل او
بساط تکلف افکند و تحت بقا زده باشد چه جمع بر جامع است
و تفرقه علم او است جمع جمع مراد است قبل از اظهار مرید و هر که راجع
جمع که بحقیقت تفریق کند او را بعلم پس جمع حقیقت مراد او
و تفرقه شرایط علش باشد و هر که راجع کند از اعتبار و متفرق
کند او را باعتبار متصرف آید احکام او بحکم اختیار بدون اختیار
او که و لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون در مقام فنای از فنا روی آورد
چه در فنا های اول از تمامی ماسوی فانی گشته اما نفس فنا باقی است
و کنه آن از آن نیز لازم است که مرگ هم سر بریده شود و آخر من یموت
ملک الموت که از وجودم سیکر زنی در عدم در عدم من شاهم صاحب
علم زیرا که همچنانکه روز حکمی است از ممالک حضرت خداوندی
شب نیز یکی از ممالک او است و چنانچه نور مخلوق است ظلمت را
نیز آفریده و کلمه جامعه جاعل الظلمات و النور معروف است اهل

که رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که چون از سدره المنتهی گذشتم
و بهفتصد هزار دریاهای نور بدریاهای ظلمت می افکندند و از دریاهای
ظلمت بدریاهای نور داخل میفرمودند و از اینجا است یکی تر آنکه
در اخبار وارد است که سجده و دیدم را آنحضرت بی اختیار بدون امر
پروردگار بجای آورد زیرا که در مقام فنای اول اثری از عبد
باقی نمیماند و بکرچه جای امر و آمر و مامور و مامور به چه این کثرات
تمامی محذوف خواهد بود و لیکن چون بقای دویم که فنای از فنا
باشد برسد و باقی بالله و صاحب جمع الجمع میشود آنگاه هر یک
از احکام الهی بجای خود قرار میگیرد و در بیان این سر است
آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که در مقام قاب قوسین
او ادنی خطابی از جانب رب العزه رسید که ای احمد بایست
در خدمت من چون این خطاب رسید بر خود لرزیدم و از خود بیخود
شدم و چنان خیال میکردم که تمامی عالم مرده اند و صدای
تسبیح ملائکه را نمیشنیدم و باید دانست که تا تجلیات انوار جلالیه

زدی نیاورد و غلبه نکند و قهرمان سلطان ازل طلوع ننماید و
صدیقش بر دل نتشیند اصحاب دل عوالم انبیا دست ندهد چنانکه حضرت
امیر المؤمنین سلام الله علیه در شرح حقیقت شوق که کشف سبحات الجلال
من دون اشارة کشف غطاء محقق نماند که آنچه معروض
آمد از تجلیات الهیه و ترقیات عبدیه چه سابقین بصاحبان تجرید
و تاج داران ممالک تجرید و سر حلقه داران سلسله مجامع تفرقه و جمعیت
یعنی محمد دال محمد صلی الله علیه و آله که قطب دایره امکان و اول
نقطه پرکار اکوان اند که چون کلمه از کتابخانه اطفال اسجد خوان
سرادق انوار جمالشان بگوش دل معدومات گفته اند باده محبت
نوشیده خرد شیدند و چاپ رقص کنان معلق در سر بستان وجود زده
نفخه روحی یعنی قطره از یمی از روح مجسمی بحضرت مریم علیها السلام رسید
صبح مریم رسید جامه کسوت دریدند رخت تجرد بر بر خلعت تفرقه
پوشیده باده توحید نوشیده سر گرم خطاب مستطاب روح القدسی
گشته با ملکوتیان چهارم آسمان بهدایتشان آمد ذره از شعاع انوار

جلالشان که از پس چندین حجاب علوی بجناب موسوی گوشه نقاب
کنار زده آبادانی او روی بویرانی نهاده طور غیرانی نور مه سلیمانی
شد و او را نه اول ماند و نه ثانی نه نامی و نه نشانی و بمعنی
لن ترانی سخت وقف آمده انی تبت الیک در دلیل نهار
جانش گشته تاج افتخار کلیم الهی سرافراز آمد کما قال علی علیه السلام انا
حملت نوحا فی السفینة انا صاحب یونس فی بطن الحوت انا الذی
جاوزت موسی فی البحر الی ان قال ع انا الخضر معلم موسی انا معلم
داود و سلیمان انا ذو القرنین انا الذی فرقت بکلمها باذن الله
تعالی انا دحوت ارضها انا المنادی من مکان بعید الی ان قال
علیه السلام انا تکلمت علی لسان عیسی فی المهد الی ان قال علیه السلام انا
اللوح المحفوظ الی الهی علم ما فیه و فی خطبة له علیه السلام انا منزل الملائکة
منازلها انا اخذ العهد مع الارواح فی الازل بامر قیوم لم یزل
انا المنادی لهم الست بربکم الی ان قال ع انا المتکلم بالوحی
الی ان قال ع و انا باب السجود انا العابد انا المعبود انا الشاهد

انا المشهود

انا المشهود انا صاحب التنزیل الاخضر انا المذکور فی السموات
و الارض و کفایت میکند در این باب آنکه میفرماید انا صاحب
الطور انا ذلک النور الظاهر انا ذلک البرهان الباهر و انا کشف
لموسی علی سنباه لو جعله الله شخص من شخص الارض المثقال مبارا ابن عباس
خیالت پریشان شود که جز بجز اهر یک از زرین مضامین در اخبار
و احادیث مشهور و ورد است و در آیات قرآنی نیز اما جز صاحب تمیز
بعضی از آنها را کمتر ادراک میکند نه مقصود غزل خدا و نه از ممالک است
نعوذ بالله باحلول و اتحاد یا وحدت وجود چنانکه بعضی گفته اند امثال
این خبرها که جسما باطل و قول بانها کفر و قائل بانها ملعون است و خدا
و رسول و ائمه علیهم السلام از ایشان بیزار فی المثل اگر نور آفتاب
بآینه تابد و از آینه ضوئی بدیوار بیفتد و آینه بگوید که روشنی بدیوار
افکندم نه آن است که مدعی آن شده باشد که روشنی از من است
و در خلا آفتاب ندارد یا آفتاب نیفکنده و غافل میباشد که مثل از
حیثیتی مقرب است و از حیثیتی مبعد و نیه مثل الاعلی خدا و مرضاه او مرات

نه شبهی دارد و نه ضدی و نه ندی و نه نهایتی و نه کیفیتی و نه تصاریفی محرر عقل
القلوب ان تحمله و علی الاوهام ان تحده و یعلم الضمایر ان تصوره
از اوست خلق خویش است و سمات بریه خود تعالی عن ذلک علوا کبیرا
بسیط من جمیع الجهات که ادراک کنهش محال است آنچه با خلق نشود
و صورت ترکیب نگیرد و شبح ندارد و از اشاره بیرون است هر که
تشبیهش کرد دور ماند و هر که توهمش نمود اراده او نمود تا صنع عوالم و جهه
مصنوع او اسمای او تعبیرات و افعال او تفهیم و کنه او تفریق میان
او و خلق او متغیر بتغیر خلق نمیشود متحجب است نه باستهلال رویت
مباین است نه بمسافت نزدیک است نه بدانات مرجودات
نه بعد از عدم فاعل است نه باضطرار مقدر است نه بفکرت مدبر است
نه بحرکت آرنده و ادوات مصاحب او نیست آنکه محی و راد
نهاشد صفات تحدید او نمیکند ازلی است و ابدی ازلیتش در عین
ابدیت و ابدیتش در عین ازلیت چنانکه اولیتش در عین آخریت
و آخریتش در عین اولیت ظهورش در عین بطون و بطونش در عین ظهور

ظهوره

نه جوهر است و نه عرض قرینی ندارد و بمعنی احتیاجش نباشد صاحب
معنی ربوبیت بوده قبل از آنکه مربوبی باشد و حقیقت حد الهیه قبل
از ماله و معنی العالم قبل از معلوم و یا نسبتی نیست مگر بعد از معرفت
او و معرفتی تمام نیست مگر با خلاص و با وجود تشبیه خلاص بهیچوجه معنی
ندارد و هر چه در خلق است در خالق نیست و هر چه در صنع او ممکن است
در او ممتنع و محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیغمبر او که افضل جمیع انبیاست
و علی و آل علی علیهم السلام نیز بندگان خاص او سبحانه و خلفای حق
و ائمه خلق بدون آنکه تفویض فرموده باشد خلق کردن یا رزق
دادن و امثال ذلک را بایشان علیهم السلام چنانچه ابو الحسن
علی ابن احمد دلال قمی میفرماید که جماعتی از شیعه اختلاف کرده در آنکه
خدا و عز و جل تفویض کرده است بسوی ائمه علیهم السلام آنکه خلق
کنند و رزق دهند پس بعضی گفته این محال است و برای غیر خدا
جایز نیست زیرا که جسم را قدرت ندارد بر خلق انها غیر خدا
و بعضی دیگر گفته بلکه خدا قادر کرده است ائمه علیهم السلام را بر این و تفویض

نموده است بسوی ایشان پس خلق کردند و رزق دادند خلاصه جماعت
شیعه از طرفین در این مسئله نزاع شدید کردند پس بی گفت
چرا رجوع نمیکنید بسوی ابو جعفر محمد بن عثمن عمری و سئوال از او نمیکنید
تا حق را برای شما واضح کند پس هر مسئله که اوست طریق بحضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه پس همه راضی شدند پس مسئله را
نوشته بخدمت او آوردند توقیع مبارک بیرون آمد که نسخه آن این است
ان الله تعالی هو الذی خلق الاجسام وقسم الارزاق لانه لیس بجسم
ولا حال فی جسم لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر فالائمة علیهم السلام
فانهم یسألون الله تعالی فیخلق ویسألونه فیرزق ایجابا
لمسئلتهم واعطاء لمفهم وحدیث دیگر که متین مطلب است و حدیث
مسوطی که طبرسی رحمه الله علیه در احتجاج روایت میکند در مکالمه حضرت
امیر علیه السلام با زندیق بعد از پیمانی چند فاما قوله الله یتوفی الانفس
حین موتها وقوله یتوفیکم ملک الموت وتوفته الملائکة رسلنا وتوفیهم
الملائکة طیبین فغیر مخالفین والذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم تعالی

داوند

الله عما یقول

اجل واعظم من ان یتولی ذلک بنفسه وفعل رسله وملائکته فعله لانهم
بامره یعملون فاصطفی جل وعز من الملائکة رسلا وسفرة وبینة من خلقه
وهم الذین قال الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس فمن کان
من اهل الطاعة توفته فیض روحه ملائکة الرحمة ومن کان من اهل المعصیة
توفاه قبض روحه ملائکة النقمة وملک الموت اعوان من الملائکة لرحمة
والنقمة یصدرون عن امره وفعلهم فعله وکل ما تونه منسوب الیه واذا کان
فعلهم فعل الملک الموت وفعل ملک الموت فعل الله لانه یتوفی الانفس
علی ما یشاء وان فعل امتاره فعله کما قال تعالی وما تشاءون الا ان
یشاء الله وبعد از تفصیل بسیاری میفرماید واما ما کان اراک من الخطاب
بالانفراد مرة وبالجمع مرة اخری من صفة الباری جل ذکره فان الله تعالی
علی ما وصف نفسه بالانفراد والوحدانیة هو الفذ الازلی القدیم لیس
کمثله شیء لا یتغیر ویحکم بالمشاء ویجری ولا معقب لحکمه ولا راد لقضائه
الا ان قال علیه السلام فخلق مشاء کلها واجری قول بعض
الاشیاء علی ما جری من اصطفی من امتاله وکان فعلهم فعله وامرهم

امره وکما قال ومن یطع الرسول فقد اطاع الله الا ان قال علیه السلام وانهم
الحجب بینی وبین خلقی یدل علی انفراده وتوحده بان الله اولیاء یجری
افعالهم واحکامهم مجری فعله فهم العباد المکرمون الذین لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون وحدیث بسیار مطلب است و مناقبی
میان مضمون این حدیث که ذکر شد نیست و از تامل مضامین
این جناب بسی اسرار ذوی الابصار آشکار میشود والله ولی الاسرار
ولیه در الوالد قدس الله سره ترجیحت قال من بجان دل علی رسیده ام
بلکه از این بندگی شرمنده ام بنده کی کردم خدا را از علی
از علی نور خدا شد منجلی از علی دیدم بدل نور خدا از علی
رفتم بطور اهتدا از علی شد فتح باب الله دل از علی شد بسته
باب باطل از علی شد نور یزدان ظاهر از علی نوری پدید آمد ز نور
از علی رفتم بوحدت گاه عشق از علی او خستم خرگاه عشق
از علی سیر مع الله هم شد از علی راز الهی هم شد
از علی دیدم بخود نور اله از علی وعدیم را آمد گواه

الی آخر

از علی فیض الهی میرسد از علی تا ماه و ماهی میرسد من
نه منها از علی نور ایم من نه منها از علی ما جمله عالم از علی
شد فیض باب خود علی باب است و هم مفتاح باب خود علی شد
آشنا جان من تا که جانم زنده شد جان من خود علی دل شد
که دلبر را بدید خود علی شد مشتری دل آخر مه خود علی از دل بدلها
راه یافت منزل نزدیک آن درگاه یافت من غلام حیدرم حیدرم
از این که هر کجای هر حیدرم از این من غلام حیدرم حیدرم
ره نمای رهبر هر دو سرا من غلام حیدرم تا راه راست روز و دل آنجا
الی آخر ما افاد وجاد رحمه الله در روح الروح فاما بقاء پس اما قسم
از مقامات نهایات است که پس از آنکه سالک سلک سیر صعود
و دو هزار مقام طی کند آنگاه باین رتبه میرسد قال تعالی وتبقی وجه
ربک ذو الجلال والاکرام وقال ایضا والله خیر وابقی خیر است
امیر علیه السلام در تفسیر حی لا یفنی میفرماید فانه یقول قبل الابقاء
لا فناء معه و در بیان خصال نفس کلیه الهیه میفرماید لها خمس قوی بقاء

فنا و بقا

فی قال الا ان قال وجهه الحق مبدؤه منه و الیه یعود قال الله تعالی
و نفخت فیه من روحی و قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة اگرچه قائل قائل است در ازل و باقی باقی است
لا یزال که کل شیء هالک الا وجهه بقا اتم است از برای چیزی که
باقی باشد فاما بعد از فنای شواهد و شهود و اضمحلال انها و تقصیر
از شواهد در این چار رکن خلقیه است و آن شواهد که در دعای حضرت جعفر
علیه السلام است که و اسئلک بنور وجهک الذی ملأ ارکان عرشک و
دانا نورت که عبارت از واردات و بعضی از تجلیات
که بر عبد وارد میشود که شاهد صحت سلوک او و قرب حق است
باو که از مبادی شهود و از علامات صدق واردات
نیز باید بر خرد و منظور از وجه باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
هستند که برای خلق حجاب جلالند و برای عارف مظاهر
جمال چنانکه ابو حمزه روایت میکند که بحضرت ابو جعفر علیه السلام
عرض کردم که چه منظور است از قول خداوند که سبحانه ما یدل کل شیء

الا

هالک الا وجهه فرمود فیهلک کل شیء الا وجه الله عز و جل
اعظم من ان یوصف بالوجه و لکن معناه کل شیء هالک الا دینه
و الوجه الذی یؤتی منه و صالح ابن سهل میگوید که از همین آیه
سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام پس فرمود بخدا
و احادیث در این باب زیاد وارد است و تقاضیت بهر طائفه
رتبه دارد پس بقای مبتدی عبارت است از بقای معلوم بعد
از سقوط علم عینا لا علما زیرا که شهرستان علم بصدمه عزت
تجلیات جلالیه از پای درآمده و این معنی در اوایل حال
باشد تا باخر و بقای ابرار عبارت است از بقای مشهود بعد از سقوط
شهود و وجود الا نفسا چه مشاهده قهر بلا رؤیت است و رؤیت بلا
وصف بمعنی صحیحی که در اخبار وارد است چنانچه حضور رؤیت
بلا قهر است بمعنی صحیح و حرکت اراده با مشاهده شرک است
چنانچه حرکت از مشاهده و نفی اراده در مشاهده کفر مشاهده علن
الیقین است و هر که مشاهده کند وجود خود را قبل از عدم خود بر فرقه

کرشمار باشد و هر که مشاهده کند وجود خود را بعد از عدم خود تحقیق
آمده باشد و ملتفت باید بود که اسم رؤیت که در چند مورد
برده شد نه مقصود این زمان است چنانچه سابقا گفته شد که
خدای تعالی امر نمیشود و رؤیت محال است و بر جمله اتفاق جمیع
حکما و محققین است و ارباب ملل و قاطبه امامیه قول بر رؤیت
کفر است بلکه مقصود همان است که در اخبار بسیار وارد است
مثل حدیثی که طبرسی علیه الرحمه در احتجاج روایت میکند از ابن
عباس قال خرج من المدینة اربعون رجلا من الیهود قالوا انطلقوا
بنا الی هذا الکاهن الکذاب حتی نوبخه فی وجهه و نکذبه فانه یقول
انا رسول رب العالمین الی ان قال قالت الیهود موسی خیر منک
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و لم قالوا لان الله تعالی عز و جل
کلمه باربعة آلاف کلمة و لم یکلمک بشیء فقال صلی الله علیه و آله لقد اعطیت انا
افضل من ذلک قالوا و ما ذا قال قوله تعالی سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام حتی انتهیت الی قصی الی ان قال صلی الله علیه و آله فکلمنی

فاما قال

تعالی فقال انی انا الله لا اله الا انا السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار
المتکبر الرؤف الرحیم در آیه نفی و در آیه بعضی از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید لا تدرکه الابصار یشاهده الابصار
و لکن رآه بحقائق الایمان و در مناجات آنحضرت است
و انر ابصارنا بضیاء نظرها الیک و در آمالی صدوق علیه
الرحمه است قال مفضل ابن عمر سمعت مولای الصادق علیه السلام
یقول فجاءه حبر من الیهود یقال له موسی ابن عمران ابن عمران ابن کذا
من رغم انجبنی فاذا جنه اللیل نام عنی الیس کل حبیب یحب
خلوة حبیبه اما انا یا ابن عمران مطلع علی احبائی اذا جنهم
اللیل حولت ابصارهم الی من قلوبهم و شغلت نفسی بین اعینهم
یخاطبونی عن المشاهدة و یکلمونی عن الحضور حضرت رسول
میفرماید رایت ربی بنور ربی و در کتاب توحید است از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث مفضل و سؤال موسی و جبرئیل
لما زمن حمد الله عز و جل رب ارنی انظر الیک الی ان قال

القلوب

فقال له تبارک وتعالی لن ترانی فی الدنیا حتی تموت فتراني
فی الآخرة الحدیث واحادیث باین مضمون بسیار است وشکی
نیست که مقصود رؤیت بصری نیست وقول برؤیت بصری
باطل وکفر است واحادیث در نفی رؤیت وابطال آن بیرون
از حد است وادله عقلیه قطعیه بر بطلان رؤیت بسی قائم است
از جمله آنکه مستلزم ترکیب در ذات الهی است وترکیب مستلزم امکان
وحدوث تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا فما بقای متعرض
پس عبارت است از بقای ما لم یزل حقا باسقاط ما لم یکن نحو الحکما
قال علیه السلام فی شرح الحقیقة محو الموهوم مع صحو المعلوم وصحو
ذوق سکر وشراب بسط است وبالاتر از اشارات ومنتهی
از طلب است ودر جرح پاک است زیرا که صحو باخی است
ودر صحت خالی نیست وحیرتی که از مشاهده نور عزت در بعضی
مقامات دست میدهد در مقام صحو نیست لهذا خوف
نقصیت ولقا در علت در مقام صحو نخواهد بود

احمد یا نه وحکمه محمد صلی الله علیه وآله چون معلوم گشت سجود
مقام موت اختیاری وفنای کلی است کما قال علیه السلام
موتوا قبل ان تموتوا پس باید تحقیق آورد که تا عبد روی بمقام تعظیم بنهد
تفصیل بیاورد وشرد قهرمان انوار جلال خیمه در آب وگل زد
سالک نترد البته از خود دست بر ندارد ودر این حال فرقت مال
البته داشت بر عبد غلبه میکند وحیرت وبهتی فجاة بادیدی
میآورد که غلبه میکند بر عقل وصبر وعلم او بطریکه صورت حال قصد
عدم او کرده پایمالش کند آن حالی که حضرت امیر علیه السلام در دعای
کمیل اسم برده وهیمنه ودهشه تاخت بر عاقلش آورد وجلال سلطان
کشف هیبت او در اسرار اج برد اگر از اهل ارادت وابتدا
باشد اما سالک را پس صولت جلال جمیع جمال زدوم
خلقیه اش دست کشاید وهیمنه انوار باقتدار سبق دارد است
بنیاد وقتش در هم شکند وذره وار از هم بپاشد وجلال جبروت
سلطان مشاهده عوالم روح او را زیر وزبر کند وآبادیش را بویرانی

تحقیق آنکه جلال اقتضای تجلی
بسیار دارد وجمال اقتضای تجلی
بسیار دارد وجلال اقتضای تجلی
بسیار دارد وجمال اقتضای تجلی
بسیار دارد

مبدل کبرد ولکن مبارک قبال محبین که صورت اتصال لطف
عطیت وصولت نور قرب بر نور عطف وصولت وشوق
عیان بر شوق خبر شان هجوم آورد شود پس کما قال تعالی وخر موسی
صعقا سلطان همان بر ساحت دل نزول اجلال فرماید
ودامن ضبط وتماسک وخودداری از دست برود وحیرتی
باو دادند از حیرت اول دست دهد کما قال صلی الله علیه وآله
الهی زدنی حیرة وبهداره برقهای لطف درخشندگی کبرد کما قال
الدعاء وفی وجوهنا لمعات برق القرب من آثار حمائک
جهنا بهیبتک الدعاء ودر نهج البلاغه است از حضرت امیر
علیه السلام لقد اجهی قلبه وامات نفسه حتی دق جلیله ولطف
غلیظه وبرق له لامع کثیر البرق فابان له الطریق وسلک به السبیل
وتدافعته الابواب الی باب السلامة ودار الاقامة وثبتت
رجلاه بطمانینة بدنه فی قرار الامن والراحة بما استعمل قلبه وارضی
ربه ودرین وقت خست قدر وپستی رتبه وبی قیمتی عبد سخت

روشن شود اگر از اهل ارادت باشد فاما ابرار پس مواطن
امواج بحار تحقیق بتنزل آورد هنگامیکه بر اهیش انکسار شود
وعجایش بپا در رسد وانوار کثیر الاشعه ارش طرا بعد طرا
پیوسته ظهور نماید ولکن اهل اشهار اهیجانی دست دهد که
دریاهای سلطان ازل بموج آمده باشد وعبد را فرو گیرد
ومستغرق بحار کشف کند دیگر داب آن بحار در آمده باشد
ودر دعای سهم اللیل است از حضرت صاحب الزمان صلوات الله
علیه ذهلت العقول وانحسرت الابصار وضاعت الافهام
وقصرت الخواطر وبعدت الظنون من ادراک کنه صفات
ما ظهر من بوادی عجایب صنائع بدایع قدرتک وولی الشروع
الی معرفة لسان برودة حمائک واین همه از تجلیات سبحات
وجه پروردگار است که در خبر وارد است وکل شیء هالک الا
وجهه ولهذا حکم شد که عبد قبل از سجود رکوع کند وبمطالعه عظمت
جلالت حق در آید چنانکه حضرت صادق علیه السلام میفرماید

که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین سوره توحید را
تمام فرمود خطاب رسید که برای عظمت من خم شو و دست بر زانوهای
خود بگذار و بسوی عرش من نظر کن چون چنین کرد نوری از انوار عظمت
و جلال حق مشاهده نمود که مدهوش شد و بالهام الهی سبحان ربی العظیم
و بحمده گفت چون این ذکر را نمود اندکی بحال خود باز آمد و رشت
نفس او تسکین یافت و چون هفت مرتبه گفت بحال خود باز آمد
پس خطاب رسید که سر بردار چون سر از رکوع برداشت صدای ملائکه را
شنید که تسبیح و تهلیل و تحمید حق مشغول بودند پس گفت سمع الله لمن حمده
چون نظر بجانب بالا کرد نوری عظیمتر از انوار اول مشاهده کرد که
مرغ عقلش پرواز کرد و دهشتش از اول زیادتر شد پس از دهشت
آن حال نزد ملک ذوالجلال بسجده افتاد اکمدث و نیز
حضرت صادق علیه السلام میفرماید لا یرکع عبد الله رکوعا
علی الحقیقه الا زینه الله بنور بهائه و اظله فی ظلال کبریائه
و کساه کسوة اصفیائه و از رکوع اول و السجود ثانی فمن ارتفع معنی

الاول

الاول صلح للثانی و فی الرکوع ادب و فی السجود قرب و من
لا یحسن الادب لا یصلح للقرب فاذا رکع رکوع خاشع لربه بقلبه
متذلل و حبل السلطانه این است که قیام شکل الف است و رکوع
شکل دال و سجود شکل با و ازین مجموع حاصل میشود ادب
و از دال بیاسکند و یعنی از رکوع بسجود و بمناسبت آنچه مذکور شد
و گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده برای رکوع مستحب آمده و مؤید این گفته
اینکه در رکوع مستحب است گفتن این کلمات اللهم لک رکعت و لک خشعت
و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی
خشع لک قلبی و سمعی و بصری و مخی و عظامی و عصبی و ما
اقلت الارض منی چه خشوع خمود نفس و جمود و سکون طباع است
از برای متعاظم متفرعی و از برای هر طایفه از عوام یعنی بندگان طریقه
حق پرستی خواه درس خوانده باشند و عالم باشند و خواه نباشند
و از متوسطین یعنی خواص ابرار و سالکین و از خاصان خواص از اهل
اللهاء و مقربان بارگاه اختصاص اما خشوع طایفه اول پس عبارت است

اخبار بخشوع

از ذلت مر آداب امر از سبحانه را و انقیاد مر حکم او جل ثنائه را و انصاف نظر
حضرت او عز سلطانه را و اما طایفه دوم پس عبارت است
از ترقب آفات نفس و عمل در روست فضل هر دی فصلی بر جزئی
و تنسم نسیم فنا و تعرض ظهور مبادی تجلیات و لوامع انوار انهار
که در حال سجده دست خواهد داد و مهیا شدن برای اقتحام بحار
فنا کما قال تعالی و استعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیرة الا علی الخاشعین
الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون و اما طایفه سیم
پس عبارت است از حفظ حرمت و نگاه داشتن ادب بحکم
مکاشفه و تصفیه وقت از دیدن و مرایات خلق و اطلاع ایشان
بر احوال او زیرا که عبد در مقام وقت میان تجلی و استتار و
تحیر متحرک است و گاهی سیرش میان تمکن و تلون است اگر
چه تمکنش پاینده تر است پس غلبه حال بر علم پس مدعی صاحب وقت
بسی در این وقت عظیم میشود و اگر از دزدان دنیا هی قدر کند و کتمان
از خلق را رعایت نماید این دزدش بباد رود و دیگر تجرید در دست

فصل ذوالی

بیان مراتب خشوع

فضل از برای نفس است و لهذا حضرت صادق سلام الله علیه در باب
رکوع میفرماید که در رکوع ادب است و در سجود قرب و هر که ادب
نکند نباشد و نیکو نگاه ندارد صلاحیت قرب نداشته باشد فاذا رکع
رکوع خاشع لربه بقلبه متذلل و حبل السلطانه این است که پس از سر
برداشتن در راست شدن از رکوع مستحب است که بگوید سمع الله لمن حمده
الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و العظمة و الجبروت و باید دانست
اینچنین خشوع از ظهور عظمت که بعبودیت و هدایت الیه سرایت بجمیع اعضا
و جوارح او کند و اختصاص بعالم خیال او نداشته باشد و لهذا
در آن او کار مذکوره اسم هر دو که خشع لک قلبی و سمعی و بصری
و مخی و عظامی و عصبی و ما اقلت الارض منی و چون سجود و مقام فنای کلی
مستحب است که بگوید اللهم لک سجدت و لک رکعت و لک خشعت
و بک امنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی
سجد لک وجهی و قلبی و سمعی و بصری و جمیع جوارحی سجد وجهی للذی
خلقه و صوره و شق سمعه و بصره تبارک الله احسن الخالقین زیرا که عبد

تا بمقام فنا رسد اسلام و ایمان او کامل شود و بانجام بنماید
این است که حضرت موسی ع پس از آنکه باین مقام رفت انجام
رسید و از خود بیخود گشته پس آغاز عرض کرد سبحانک تبت الیک
و انا اول المؤمنین و از آنجا که امواج بحار قاچون تلاطم آید و سلطان
قهر مان عزت خیمه در بساط دل عبد زند شعله سطوات جلال عبد را
مضطرب کند البته قدم در این دریا باسانی نتواند گذاشت عرض
میکند علیک توکلت یعنی هر چه باد باد انجا میروم و انت ربی یعنی
بخودی خود قدم باین عالم نهادم و طومار حدوث در عزت قدم
بخود پیچیدم تو رب و پروردگار منی و بولایت ع و آل علیهم السلام
طی این مقام رفت انجام میشود و لهذا در اخبار وارد است که آن
تجلی که برای حضرت موسی ع روی داد چند قسمت از مثقالی
از ذره از انوار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود ای برادر
سخن پس باریک شد و صراط مستقیم پیش آمد و از موی باریکتر و از شمشیر
برنده تر است پس هش این الماس بی اسپر سپا گزیر بدین تیغ را بنمود جا

فصل دیگر در این باب خواهد آمد که بعد از این میزان دست بعضی
از علما گشته مضمر نهایت پسندیده اری مطابق حل گشت آسان شود
بسط لما سبق و شرح لما انس والله ولی الحق در این عنوان که یک
گفت بعضی عبارات مذکور شد که باعتبار بعد عهد و عدم انس
اغلب طالبان و اهتمام نمودن دلشعات نظر مودن آنکه بعضی
بود که کمال اهتمام در آن باب بفرمایند بسیاری از ناظرین را
فهم و فا نکند قصه باطول و با عرض مهیب قصه پس دور لیکن پس
قریب چونکه ظاهرا گرفته اجتماعات ان و قایق از ایشان
پس نهان صاحب دام ابهام را سر بر بر وان ظریفان را
بمجلسها کشید ای بسا شوخان زانکه خرف زان شهان
نامو خته جز گفت لاف هر یکی در کف عصا که موسیم
میدمد بر ابلهان که عیسیم اه از آن روز یکه صدق صادقان
باز خواهد از تو سنگ آسمان جمله جستی باز ماندی از حمیه
صید کرگانند این ابله رمه گفت را اموخت زان مرد هنر

لیک از معنی بترش بخبر از شر گرفت منطق یک بیک از شر
جز این چه داند طوطیک یک کس نا مستمع زاستهزا ورد صد کس گوینده
عاجز کند با جمله ای کور چشم شتی نهاد اسباب طرق
طالبان را زیر ران ازرق تتق جند که در رانه اش منزل است پس
البته اوصاف تیز رو نطلبش نشود و انکه زنده اند و بسوی آب زندگی
پوینده نگرشوند چون نباشی منتظر نامه تو آن نواله دولت
همشاد تو مرگ را نوزندگی پنداشتی تخم را در شوره خاکی
کاشتی ای خدا بنمای تو هر چیز را انچنانکه هست در خدمه را
در راه از فریب غول و اماندن و از اصول اصول و اصول
فروع خبر ناگرفتن نه از صحت عقول است باری سوی
دریا عزم کن زین آب گیر بحر جو در گرد این گرداب گیر چون
هر کسی باندازه حوصله هر یک از آن کلمات را حملی میکرد لازم
آمد که اجمالا بتفسیر بعضی از آنها خوض اقوای خاطر حرستان و مجاهدیم ایم
والله ولی التوفیق و از جمله آنها این عبارات بعضی

نظم

نظم وحده کشف هست صبر بس
در مشاهده اتصال سوی عبرت برس

تخصص ادب اما نظم پس آن مقامی از مقامات اودیه است
که پس از آنکه سالک شصت و پنجاه هزار مقام بحسب سیر تفصیلی
طی میکند باین مقام میرسد و سیر عبد در مقامی از مقامات قرب است
که فوق مقام عقل و دون مقام روح است در شیکاه سلوک سالک
باشد و منظم و مهتم سیر سالک در مقامات اودیه است و سعی و
مجاهده بسیار لازم داشته باشد و با آنکه سلطان سیر در شیکاه سلوک است
عقل را که از آن پایین تر است خلیفه تمام در کار است
و شیطان را در این وادی تصرفات قویه بمیان آید و کسی را
در اینجا غلبه باشد و باین سببها درین منازل مهالک و مهالک
خوف و بیم شدید و هر آنی خطرات و شبهات بحسب نظرات
عقلیه و کید های شیطانیه پس موجود و مهیا باشد مثل پناهی
دور از آبادانی که اگر توفیقات و تاییدات یزدانی دستگیر نباشد

و مرحمت امنای حضرت رحمانی علیهم السلام که ظاهر و مشتهر شود
از شیعیان خاص ایشان علیهم السلام و بیشتری نفرمایند البته یکی
ازین وادی پر خطر بسلامت نگذرد و من یهدی الله فما له من مضل
یا عنایات حق و خاصان حق که ملکات بخشش ورق فاکر
از مطلب دور نمی افتادیم بمنازل و کمال مهالک و طرق متقدس
و چاره برای نجات از نهایت جبارت مینمودیم و این معنی مناسبی
اختصار مطلوب این رساله است تعظیم عبارت است
از معرفت عظمت مع اقصی الله قلل لها و این معنی نسبت باحوال
مبتدی و متوسط و اهل انتها تفاوت دارد و حسنات الابرار
سیئات المقربین اما تعظیم مبتدی پس عبارت است از تعظیم
اوامر و نواهی حق بمعنی که عزم خمار بر امتثال اوامر و اجتناب
از نواهی با کمال جد و سعی و اهتمام بدون افراط و تفریط
اما تفریط پس مشخص است و افراط از زام کردن نفس است
بر شاق تکالیف که منافی شریعت حنیفه سمحه است مثل بعضی

تعظیم مبتدی

از ریاضات

از ریاضات صعبه که بعضی اهل هند و ستان متحمل میشوند که هر کسی را
طاقت و تحمل و تکلیفی است باندازه حوصله خود او چنانچه از حق
سبحان و ابوذر معروف است و شیخ فرید و بار بسایر اصحاب و ارباب
دیگر مشهور و مخفی باید بعضی از اولیا و ولایت قاسده را بخود راه ندهد
و کنار بگذارد مثل اینکه بعضی از کوتاه نظران نماز را ترک
میکنند و میگویند که خداوند فرموده که اقم الصلوة لذکری و من
همانا که بذکر مشغول باشم دیگر به حاجت به نماز و امثال این
تامر بوطها فاما تعظیم منهیات یعنی ابرار پس عبارت است
از تعظیم حکم سابق حق که ظاهر میشود بر عبد بموافقت عمل باحکام که در حقیقت
میراث عمل موافق شرع مطهر است و گاه باشد که حکمای
بطور الهام یا تقاضای حال بر عبد مشخص و یقین شود که باشرات
علمیه عقلیه سازگاری نکند و معروف از عقل که این عاقول
غیر کامله است این است که فرموده اند خروج از علم و ثبات
با علم ضعف است و معرفت بعلم توحید خداوند جوارح را

در تعظیم منهیات

جهل است

مبنیه و رفتار نه اختیار باحق فرو نبسته زبان بکام کشد این مجمل
از تفسیر تعظیم بود اما وجد پس از اتمام شرح مقامات احوال است
که همه بنفس موافقت عنایت شود که بعد از طی اشقاء و رنج مقام اجمالی
و مشخصه و تباه هزار تفصیل است و هر بحر بسیر تفصیلی سلوکی وجد
لهب نوری را گویند که مشتعل شود از مشهود امری از امور غیبیه لهبه
بقتنه که سالک را بتعلق در آورد اما مبتنه بر اسباب گاهی مخاطبات
سمعیه باشد و گاه صور بهائیه که تعبیر میشود از اغلب اما مثل و گاهی
معارف فکریه باشد فاما وجد ابرار پس وجدی باشد
که روح مقتبسه بران شود و طبعان انوار ازلیه با سماع ندا های
اولیه یا جذبه از جذبات حقیه که اگر دوام کند پس خوشا بحال
صاحب آن و الا نوری بران افکند که وصف آن موافق
و اما وجد مقربین پس او وجدی است که صاحب او را از گرد آب
آب و گل بر آورد و از بند کی ما و طین آزادش کند و از رنج
کونینش برگیرد که سلطنت دنیا فرود نیاورد و از جمیع لذات حظوظ

بعد از تعظیم جنت

وجد ابرار

وجد مقربین

بشریت پاک و مطهر آید پس اگر استعداد او تام و تمام باشد دیگر هرگز
بتلوین نیفتد و لا اسمی بجز عاریت بر او نبخشد و وجد حقیقت فقدان
موجود است باشد و وجود مفقودات و حرام است بر قلب صاحب
وجد یکه یافته باشد روح شاهده را و شیرینی انس و تجلی مقارنت
اینکه وجد او زوال پذیرد تا قلبش ساکن شود و حقیقت وجد وقوع
در تحیر زیرکیت جاودان اظهار وجد شرک است و اخفای آن ضعف
و وجد از برای وجد هلاک است هر که مشاهده وجد خویش کند
حرکات او مخروج باشد هر که از وجد خود فانی بوجد شود
حرکاتش خالص باشد سبحان الله که وجد نه سکون است و نه حرکت
و حقیقت وجد را بعبارت وصف نتوان و هیچ علمی وفا
بوصف وجد نکند وجد مصادفه غیب بغیب باشد و وجد حضور
قلب باشد مر واردات الهیه را تواجد حرکت واجد باشد
بمشاهده وجود یا خبر یا بود که علم قدمه است و وجد بحرکات
روح هوی و الله ذاتی نفس غلط اند از صاحب وجد باشد فاما کشف

پس سابقا اشاره بتفسیر آن گذشت و اما همت اوجز من منزل
از منازل او دیده باشد قال تعالی ما زاغ البصر و ما طغی همت آن
قوت عزمی را گویند که بر انگیزاند عبد را بطلب مقصود خالصا
عن سایر الاغراض بطریکه درنگ و مهلت بر خود روا ندارد و گویند
صبر و صبوری را چاک زده چشم از هر سخنی و شدتی پوشیده و تکیه
دامن بکمر زده روی بمقصد آورد و اما همت بندی پس عبارت
باشد از همتی که حفظ کند دل را از رغبت بدنیای فانی و ما فیها
و میل دهد او را برغبت در باقی و از کدورات شبهات و کلفت
باشد مصفی دارد که بنای جان سالک بین قصور و شبهات حکما قال
الحسین علیه السلام امرت بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیک بکسوة
الانوار و هدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت
الیک فیها مصون السر عن النظر الیها و مرفوع الهمة عن الاعتماد
علیها و همت ابرار همتی است بالاتر از این چه همت او همتی است
در شواب علل و غبار شوائب علل را از دامن او دور کند

و هیچ وجه نظری در مقامات و فضایل و کرامات نیست باشد
و ریشه امل و آرزو را از گلستان دلش بکند و انگاه بعمل در چشم
باصیرتش بسی تیره و تار آید و همت مقربین بسی بلند پایه تر از این
باشد در هر تجلیات نور به هم فرود نیاورد و دل نه بندد و چشم از حق
ماسوی حضرت دوست بر بندد که هر چه با او با انجا میرد هم
کما قال علیه السلام و اما السجود و اما صبر پس آن مقام اول
از دو مقام اخلاق است که قلب در آن مقام در پیش گاه سلوک
سالک است و خلق موارث معاملت است پس از آنکه سالک
سی مقام اجمالا و سیصد و دو هزار مقام تفصیلا طی نمود آنگاه بمقام
صبر میرسد زیرا که باعتبار مجاهده و سعی که در طی مقامات بقیه کمال
میآورد از دوام و تکرار آنها برکات و فیوضات چندی از حضرات
حضرت قدس افدی بیاری داد او حضرات معصومان علیهم السلام
علیهم اجمعین بر قلب سالک فائض میشود که بسیاری صادر در آنچه ملکات
تامه در او یافت میشود که بصفای آنها صدور فضایل و تخلق بخلق

حسنه سهل و آسان میشود که فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره
للیسری قال تعالی و اصبر و ما صبرک الا بالله صبر حبس نفس است بر جزع
کما من از شکایت بغیر اما شکایت بخدا پس منافی صبر نیست
چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام فرمود انما اشکو بثی و حزنی الی الله و بعبارة اخری صبر حبس نفس بر کردن
و بستن زبان از شکایت و شکایات حالیه بنزد اهل شکایت است
مثل گرسنه که نگرسنه پدیده باشد از گرسنه کی و مقهور و مقهور خلق
در آید و موافق اخبار صبر را اقسام بسیاری است و کلیه صبر
دو صبر است صبر بر کرده و صبر از محبوب و صبر صعب منازل است
بر بندی در عوش نامند باصطلاح اهل بیت علیهم السلام اگر چه
تمام عمر خود را صرف تحصیل علم نموده باشد و از حش مقامات است
در طریق محبت زیرا که محبت مقتضی انس است و موجب الفت است
چه جای جزع بعلاوه آنکه صبر اظهار تجلد است و تجلد در مذهب محبت
از اشد منکرات است کما قیل و بحسن اظهار التجلد للعبدی و بقبح

الا الصبر عند الاحبة و صبر در توحید یعنی ناپسندیده است زیرا که صبر
مدعی قوت ثبات است و این معنی از رعونات نفس است و توحید
مقتضی فنای نفس لهذا در اخبار وارد است که حضرت ایوب علیه السلام
والده و علیه السلام خوب نگرد که انظر صبر کرد با آنکه ان الله مع الصابرین
وارد است و حبس نفس بر کرده ولیکن باضطراب پس از تصبر است صبر
روزی جوانی از محبین از شیخ شبلی علیه الرحمه پرسید که ایا کدام صبر شدید تر است
شیخ گفت صبر لله انجوان گفت که چنین است پس شیخ گفت صبر لله
انجوان نیز گفت که لا پس شیخ گفت صبر لله انجوان نیز انکار
نمود پس شیخ گفت صبر فی الله انجوان باز گفت که لا شیخ گفت
صبر مع الله انجوان نیز انکار نمود پس شیخ گفت وحک پس
کدام صبر شدید تر است جوان گفت صبر عن الله پس شیخ صیحه
زد و بیهوش افتاد صبر لله را بعضی صبر از معصیت و صبر بر طاعت
گرفته اند صبر فی الله را عبارت دانسته اند از صبر بقوة الله و تایید الله
که ما صبرک الا بالله و صبر مع الله را صبر حکم الله در این حال است

متصرفی جز حضرت او بجا نه بیند و صبر مع الله خاصه اهل
حضور و مشاهده است و آیه مبارکه صبر داد صابر داد را بطور
تعبیر بصبر از بن و صبر از معصیت و صبر بر طاعت فرموده اند و اما
بعضی پس آن عبارت است از استقبال اهلام توحید تجلی انوار الست
و طلسم امواج بحار قدم که تا صد سه عزت متلاشی کند تمامی اسم
انسی خلقی را در اورد عبد را بفضای جمع مهیا کند او را بر ای
ظفر بحقیقت باستغراق در بحار ازلیت و این معنی را در عداد مقامات
کلیه بر ایه محسوب نداشته اند و اما وقت پس آن مقام دویم
از مقامات ولایات است که تا عبد باین مقامات نرسد
او را مواقع اخبار شیعه واقعی شوان گفت و پس از طی هفتاد
و یک مقام اجمالا و هفتصد و ده هزار مقام تفصیلا عبد باین مقام
میرسد قال صلی الله علیه و آله لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک
و لا نبی مرسل و قیه در الوالد قدس سره حیث قال دانیم
ای دوستان وقتی شبی انچنان وقتی که فرماید نبی لی مع الله کان

وقت لا یسع لا نبی لا ملک کل القطع آن شبم با لله موسی نور
بود با موسی شب نمای روز بود الی اخر ما افاد رحمه الله
وقت عبارت از حیثی که متلاشی شود در آن رسوم خلقت کشفا
لا وجودا محضا زیرا که کشف را غالبا دوامی نباشد و گاهی
عبد از کشف بتلوین آید بخلاف مقامی که تعبیر از آن بوجود و حضور
و مقام وقت فوق مقام برق و وجد است و اگر دوام کند
مشرف بمقام جمع میشود و در حال اهل ارادت عبارت است از زمان
وجد صادقی که دست دهد از اهتبال ضیاء فصح که جذب کند
او را صفای رجا یا از صدمه در هم شکننده که جذب کند او را
اشتعال نایره محبت صرفه و اما در حال ابرار پس عبارت است
از طریق سالکی که سیر کند میانه تمکن و تلون و تمکن نایند تر
باشد بسبب غلبه حال بر علم که حال غالبا او را بمنزل تمکن نرساند
و گاهی علم او را بتلوین کشاند پس بلای او را درین هنگام تحت
عظیم گردد گاهی بچشانند با و شهود را بطوری و گاهی بپوشانند او

کسوت حیرت را بطوری بقرفه اش آرند پس میان تجلی و استتار
و تحیر متحرک باشد و انچه مناسب حال متقرهین است اهمال است
که او لا تفسیر شد و عین ای حال وقت را از مدخله نفس در مخاجت
طبع محافظت باید نمود و ادب آن را نگاه باید داشت که اگر
اهمال شود ضایع گردد و آن دولت بی پایان از دست بیرون رود
و از زدان وسواسی و هواجسی بر حضور باید بود و البته در کتمان آن
کمال مبالغه باید نمود که مردم بجذب نظر او را استغراق خواهند
نمود و آبا دیش روی بویرانی خواهد کرد هر که آفات وقت را
نشناسد بحقایق اوقات نرسد لهذا فرموده اند تقید بوقت
حجاب وقت است و عدم تقید آن موجب ازدیاد آن
در وقت وقت ناظر بوقت نباید بود بلکه ناظر رب الوقت
باید بود تا ترقی حاصل شود چنانچه از اول آن نظر وقت دست
داد پس فطانت حفظ وقت است و کیاست معرفت وقت
بدانست که هنگام وقت هر که از خود غایب شود پس

بر حال

حال ابرار

نخواهد اخوف صادقی را از اهل الله علی علیه السلام

وقتش مبارک باد و اگر نظر از وقت و رب الوقت برگرفته
بخود ناظر شود و قیمتش تمام شود و تخمینش بر کمون میشود و اما شاهد
پس سابقا اشارت اجمالی بتفسیر آن گذشت و اما اتصال
پس آن مقام نهم از مقامات حقایق باشد و مقامات
حقایق بعد از مقامات ولایت باشد که در سفر ثانی یعنی بازگشت
دست دهد بعد از عبور از مقام صحو قال تعالی ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی اتصال را کلیه سه معنی باشد
یکی اتصال اعتصامی دویم اتصال شهودی سیم اتصال وجودی
و از این عبارت بگمان اتحاد و امثال نباید افتاد که سخنها
چون بوفق منزل افتاد در اوهام خلایق مشکل افتاد اما
اتصال اعتصامی پس عبارتست از تصحیح قصد اولا باستخلاص از
تردد و تصفیه ارادت ثانیا بشهود اجابت و رای حقیقت
بعین حقیقت و تحقیق حال ثالثا بشهود تاثیر از تجلی نه از حال و اما
اتصال شهودی پس عبارت است از خلاصی از اعتلال

وغنای

وغنای از استدلال که پای استدلالیان چوبین بود و تعلق طائفه
اسرار بمعنی کثرات تجلیات اسمائیه و صفاتیه ائمه اطهار
علیهم السلام لیه الملک الجبار و اما اتصال وجودی پس تعبیر صفتی
از او ادراک شود ان نمود لاتق الفانی فان فی الازل و الباقی باق
لم یزل محل مقصود از این مقام همان است که امام ائمه السلام در مناجات
دعای اسرار فرمود الهی کیف یستتر بالعدم و انت الظاهر حتی تحرق
ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا
معلقة بعز قدسک الله ما و اما شوق پس آن مقام سیم از مقامات
احوال است که بعد از مقام محبت و غیرت دست دهد و از اوایل
مقامات خواص باشد که عوام را در آن باب نصیبی نیست
و حدیث است که چون این حال بحضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
دست داد جهل شبانه روز نه آرام گرفت و نه قرار و نه خواهید
و نه خوری خورد و نه آبادانی آمد قال تعالی من کان یرجو القاء ربه
فلیعمل عملا صالحا شوق حرکت روحانیه قلب است بطلب محبوب

تعبیر شوق

غایب و در طریقه عرفا علت شوق بسی عظیم است و بتدبیر شوق
عبادت تامه باشد برای طلب بهشت و خوف از عذاب
اما ابرار را پس شوق الی الله باشد که طالع از مخفی شود که در جوار
بهشت روبه باشد که مشاق بسکند عبد را برای مطالعه لطائف
کرم و آیات بر او سبحانه و اقتضات انعام این شوق را ساکن بسکند
و آتش او را می نشاند بر رد و فرح او را ممزوج نماید و اما شوق
مقربین پس آتشی باشد که مشتعل از صفوت محبت گردد و نظری بنعمت
در این وقت بهیچ وجه نباشد و آسایشی بخود راه نه دهد مقصد
نرسد و بغیر وصل دوست هرگز تجری تسلی نیابد الا بوصل حضرت
دوست و بغیر دوست هرگز تسلی نیابد که دوست ما را بوصل نعمت
و رحمت ثمار کما قال علیه السلام لسلمان حاسد الشوق اجمع
پس تفسیر آن در ضمن بیان دهشت گذشت و اما برق پس آن
مقام نهم از مقامات احوال است قال تعالی از رای نارا
الآیه و فی الدعاء و فی وجه سنا لمعات برق القرب من آثار

جمالک برق از بنادی طریق ولایت است لهذا موجب آن
شد که انوار آن از پس چندین حجاب علوی بر حضرت موسی
ع نبینا و آله و علیه السلام تجلی در طور سینا فرمود چنانکه در اخبار و خطب
سابقه گذشت و آن اول نوری است از انوار و تجلیات تجلی
در طلوع میکند و دعوت سفر باید عبد را بدخول در طریق ولایت
ائمه اطهار علیهم السلام و فرقی که با وجد دارد اگرچه ادراک دعوت
بنظر برق سفر باید این است که وجد قبل از ابتدا و شروع باشد
اما برق پس بعد از آنست و لیکن برق باعتبار شدت نور است
ثباتش کمتر از وجد است لهذا وجد را از او گرفته اند و برق را
از آن شمرده اند و بعد از ورود بمقام ولایت وجد باقی
باشد و لیکن برق بگذرد برق برای اهل ابتدا از جانب
وعده های کرامتی و قرب خداوندی بدرخشد و نظر را از سیه
روشنی افکند بطوریکه قلب از عطای حق در نظر منور سالک نیکی
عظیم و بسیار نماید و سبب شود آنکه سکینی بار تکالیف سهل براو

تمامه و خستگی در طریق عبادت و بندگی و ملازمت خدمت دیگر
نه بیند و بلیات در کام جانش بسی شیرین و گوارا باشد
و اما نسبت با برایس برقی باشد که طلوع کند از جانب
وعید در عین حذر از مشقت و حرارت شمس از مقام قرب
و از نظر اقران و اهل ات سخت حسنه در طریق ترقی بر آید
بنده را طاقت انوار جلالیه نیست و او را منع بسکند و اعتقاد وی
نیاورد مگر که بذراکه تحمل او را داشته باشند و تمامی عمر
در نظر صاحب این برق بسی کوتاه نماید و قیامت را بسی نزدیک
بیند چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع در بیان احوال اهل ذکر
در نهج البلاغه تصریح بدین نموده و در احوالات اهل یقین نیز در اخبار
دیگر وارد است آورده اند که روزی جمعی به دیدن اویس قرنی
قدس سره رفتند و چون غالباً در بیابانها بسر میبرد بصحرا رفتند
و بسی جستند تا بخدمتش مشرف شدند بعد از چند کلمه از گفتگو اویس
علیه الرحمه برخواست و فرمود در پیش این باهم نشستن و صحبت داشتن

نزاوار نیست که قیامت نزدیک است بالجمله صاحب این حال
کمال احتراز از صحبت و مؤانست با خلق داشته باشد و حقیقت
و از نزدیک اشعار خود کند این بود که حضرت موسی ع وقتی که این
حال با وی روی آورد از اهل خود دور شد و واقع شد آنچه
واقع شد و پوشیده صاحب این حال بظهور سر خود پردازد که اثبات
بغیر کند و مبادا بغفلت و شرقه باز آید مشغول است از جمعی
مسافرین که راهرا گم کرده بودند در بیابانی بصومعه راهبی رسیدند
و پرسیدند که ای راهب راه کجاست پس راهب با خود
اشاره بطرف آسمان نمود پس قوم دانستند که به اراده نموده
پس گفتند ای راهب آیا اگر سؤالی بکنیم جواب میگوئی گفت
سؤال کنید اما نه زیاد زیرا که روز دیگر بر سنگ دو عمر خود عمود
میکند گفتند وصیتی بفرما گفت توشه با خود از سفر بردارید بالجمله
و اما برق سفر پس برقی باشد که بدرخشد از جانب لطف
در عین افتقار عبد پس برانگیزاند ابرهای سرور را بشمال اسرار

بدانکه سفر

ملاطفت باشراق سحاب حقیقت و بارد بر صاحب این حال
باران طرب را نا جاری شود بگلزار نهرهای افتخار با قبایل
الطاف مقربه و عواطف عنایات لاریبه و شواهد اختصاص
پس خواص الناس اگر به بیت حفظ آداب عبودیت خود را
ضبط نموده لب بگشاید کما قال تعالی و من آیاته یریکم البرق خوفا
و طمعا و ینزل من السماء ماء فیحیی به الارض بعد موتها ان فی ذلک
لآیات لقوم یعقلون و اما تحقیق پس آن مقام چهارم
از نهایات باشد که خفی که شعر و غیب و هم است در مشکاه
سلوک باشد و بعد از طی نود و سه مقام اجمالا و مقصدی مقام
تفصیلا عبد بآن مقام سرافراز آید و از مقام بقای با الله دست دهد
تحقیق تلخیص و تهذیب و تجرید ما صحب من الحق است از شوائب
نسب خلقیه زیرا که هیچ صفتی از صفات خود را نسبت بخود نبیند
مثل دانائی و توانائی بحقیقت و در تی لا حول و لا قوة الا
بالله گوید و این مقام مقام بی طمع و بی صبر است که در آن حدیث قدسی

مشهود تفصیل آن وارد است و چون از این معنی بر نرود و این تلخیص و تجرید
نیز از خود سلب نموده از جانب حق باید بطوریکه شهود عبد با شهود
حق ترک معارضه نماید و چون این معنی قوتی نه پذیرد و تلخیص فی الحق
فائض شود چنانچه تلخیص دویم بالحق بود پس دیگر از اوضاع
خلقیت در رسم انیت بوی مشام جانش نرسد و بسبقت حق در جمیع
جهات وجودیه اولا و آخرا بر او حاطه کند پس اشارات سابقه
و عبارات باطل و اشارات لاحقه نقش شود که الله عبد اشاره الی
و اینکه ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین رجب الله و علم الله و قدرة الله
میگویند با قضای این مقام است کما قال علیه السلام اسد الله
فساد النفس من افضل التحقیق و اما ادب پس آن مقام چهارم
از مقامات اصول باشد که قلب در بیابان در مشکاه سلوک
سلک شد و عبد بعد از طی سی و سه مقام اجمالا و مقصدی
هزار تفصیلا با نیز حد قدم گذارد ادب حفظ حدود شرعیه است
مع الحق و الخلق و النفس بدون غلو و جفا که قل یا اهل الکتاب لا تغلوا

تعبد ادب

فی بیتکم غیر الحق وقال ایضا ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون
وهمینی هم در عقاید قائم است وهم در احکام فروع اما ادب عبدی
پس عبارت است از منع خوف که تعدی بیاس تمام دست
رجا که باین نگشاید وضبط سرور که موجب جرات بر معاصی گردد
که ان الله لا یحب الفرحین ولیکن ادب متوسطین عبارت باشد
از خروج از خوف بمیدان قبض وصعود از رجا بمیدان بسط
وترقی از ضیق سرور بفضای وسیع مشاهده اما ادب منفردین
پس عبارت است از معرفت ادب بتعریف رب وعطای
از تادیب خویشتن بتادیب حق وحرمن مقام ادب قدمی
از شهود سکینه باری ادب باشد بسبب استغراق در حضرت جمع
وتعالی کثرات خلقیه ولذا قال الوالد قدس سره بادب باش
پیش این سلطان بی ادب نیست محرم آن بار جز ادب
هیچ نیست معنی عشق جز ادب هیچ نیست آن رخسار ادب
آموزگاری در عشق ادب آموزگاری این بار ادب

آموزگاری گردد مظهر باز مطلع انوار ادب آموزگاری
زانکار ادب آموزگاری قرار وبعد از چند شعری بمثنوی
سفر باید ادب وعشق این چه بیان است ادب وعشق بگذر از انکار
ادب وعشق عاشق نه عشق دارد از این هزار مرتبه عار
الی آخر ما افاد قدس سره روحه باری از مطلب بسی دور افتادیم چون
فی الجمله بعضی از اسرار سلام وتشهد وسجود ورکوع معلوم شد بحول الله
تعالی وبعد از این نیز اشاره بعضی از دیگر فی الجمله خواهد آمد وبعضی
از اسرار قیام وقرائت حمد وسور در ضمن چند اشاره معروض
میاید والله ولی التوفیق اشاره اولی در بیان اینکه نماز
قیام بحق بسبب مقرر آمده است بقا معلوم شد که معراج مؤمن نماز است
وعبادت است معراجی وجامع جمیع عبادات است تمامی
عوالم وجودیه وحرکات جهتیه وکمال معراج بسیر وطی
قوس دایره امکانی است که فلکان قاب وقوسین او ادنی
که بر منفصل وفی فتدلی است که تعبیر میشود از ان دو قوس نزول وصعود

وقوس نزول که مدار عالم تکوین وتشریع بهمین دو قوس است
که یکی متعلق است بموت ودیگری بحیات وهر یک از این
دو قوس در حقیقت دایره تامی است مشتمل بر دو قوس که حاصل
میشود از مجموع ان دو حرکت وسکون وحیوت ودو حیات
وبعبارة اخری دو فنا ودو بقا که دو سجده ونماز دو جلوس
بعد از سجدتین در هر رکعتی مقام تفصیل ظهور حسی صوری این چهار
مقام است ولهذا ارکان وجودی هر موجودی در هر عالمی مثل
بچهار رکن میشود کلیه مثل ارکان عرش واقرار اربعه آن که
در حمل دارد است ومثل عناصر اربعه که در عالم عنصریات است
ومثل چهار خلطی که مقوم اولی بدن است یعنی خون وصفرا وبلغم
وسودا وامزجه اربعه که در هر ذی مزاجی متعبر امده است تا کار جائی
کشیده که اعداد که در مقام امراض است چهار رکن بیش ندارد آحاد
وعشرات ومآت والوف وعالم حروف که اصل همه اینها
نقطه است چهار رتبه بیش ندارد چون نقطه وخط وسطح وجسم در عالم

اجسام متحقق آمد در هر موجودی بحسب تقسیم کلی ظاهری وباطنی وظاهر
ظاهری وباطن باطنی چنانکه صریح حدیث است لهذا در حرکات
کلیه انسانی در نماز قیامی برقرار شد ورکوعی وسجودی وقعودی در هر
از اینها اشتمالات کلیه واحکام منفصل دیگر به برقرار آمد یعنی در تشهد
وسجود ورکوع وقیام بعنوان وجوب اما در حرکات بیکارات
دیگر مثل استقام برخواستن وسر از رکوع برداشتن وامثال ذلک
از کارهای مستحبه چندی مقرر گشت که در ترک انها عقابی نباشد ودر ترک کلی
ان از کارهای سابقه عمد انماز باطل خواهد بود بخلاف این باقی
اشاره چهارم در بیان اینکه چرا در قیام قرائت حمد ورد
برقرار شد اما در رکوع وسجود وتشهد مقرر نیامد مگر ادکار چند
پس باید دانست که عوالم وجود کلیه منقسم بر دو قسم است که تعبیر میشود از انها
باعتباری بظاهر وباطن وباعتباری بغیب وشهادت وباعتباری
بتفصیل واجمال چنانکه نور وظلمت ووجود وعدم وسلب وایجاب
واعلی واسفل وبیان وبسار وبدن وروح ومادی ومجرد وعالم ارواح

الا عجز هذه و باقتضای هر یک از این عوالم مقصود و مناسب هر یک
از آنها حکمی مطابق آن معین است بمقتضای حکمت تامه یعنی وضع کل
شیء فی موضعه و چون سیر و ترقی و معراج عبارت است از سفر کردن
از ظاهر بباطن و از شهادت بغیب و در تفصیل اجمال و از کثرت
بوحدت که سفر من الخلق الی الحق است لهذا ابتدا از این طرف
میشود که متعلق بجنبه ظاهر و کثرت و لهذا در حال قیام که مبدء
شروع بسیر است متعلق بظاهر عالم کثرت است و تفصیل باید بقرائت
سوره حمد که مشتمل است بر تمامی تفاصیل فرنسیه و عوالم کلیه و جزئیه
امکانیه بپردازد بتفصیل و بعد از اتمام آن که مقام عبور بعد از تفصیل
باجمال است و هنگام شروع بعالم اجمال اول بعد از تفصیل هر آنست
زیرا که امر غیبی مناسب شهادت اول است لهذا غیب اول بعد
از شهادت اول است و آن غیب مناسب بهمان شهادت است
باید نیز بسوره از سور قرآنیه خوانده شود اما مقتضا باید بود که هر سوره
از سور قرآنیه که باشد اگر چه از سور های طولانی باشد بتفصیل سوره حمد

لکه نحو

نحو اینچه زیرا که سوره حمد مشتمل بر جمیع سور قرآنیه است چنانکه اخبار
وارد است که آنچه در عالم است در قرآن و آنچه در قرآن است در سوره
حمد و آنچه در سوره حمد است در بسم الله الرحمن الرحیم است و آنچه در بسمله
در باء بسم الله است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که
خصوصیت بفاتحه الکتاب چنانچه اذان و اقامه که تفصیل و اجمال
اذان مفصل تر از اقامه است زیرا که فصول اذان و اذکاری که
که در آن باید گفته شود بیش از اقامه است و لهذا در احکام عالم فرق
و ظاهر جاری است از قبیل اینکه اذان را بآرام و تانی باید گفت و
التفات باطراف و جوانب در او منع شده و در او همچنین
تکلم کردن در آن بین و روی گردانیدن از قبله که هر دو از احکام
عالم فرق و تفصیل است و ظاهر است بخلاف اقامه چنانچه بوسیله
و از جمله تفاوت اینکه اذان و اقامه در عدد این سفر محسوب است
در منع شدید و ترک آنها وارد شده در نمازهائیکه در سفر
قصر میشود یعنی نماز صبح و نماز مغرب اما در باقی نمازها این منع شدید

در ترک آنها وارد نیست فتامل فان سره لعلم غامض از اسفار چهار
عنوان از تفصیل و اجمال در اوضاع نماز کلیه مقرر خواهد بود
باعتباری یکی اذان و اقامه دیگر حمد و سوره سیم ذکر رکوع
و ذکر سجود چهارم ذکر تشهد و سلام اگر چه در هر یک از اذکار کلیات
مقرر بتفصیل و اجمالهای بی اندازه است که کلیه محدود بچهار
هزار میشود یعنی از اول تا آخر چنانکه در پیش حضرت رضا صلوات الله علیه
و انتخاب عدد هزار باعتبار آن است که تمامی عوالم مظاهر جمالی
اسماء الله است و عدد اقدر اعم آنکه هزار در یک اسم معین است که تمامی
اسم مکنون مخزون است و باقی دیگر در کار لهذا در تفصیل اول
هزار عالم پیدا میشود از اینجاست که در روایت است که حسین علیه السلام
هر یک هزار تکبیر از آنش خلاصی می بخشد و چون هر یک از اسماء بزرگ
اعتبار شود هزار هزار عالم بهم رسد چنانکه در حدیث وارد است
روایت نموده ابو حمزه ثمالی از حضرت سید السجاد علیه السلام
بهزار تکبیر میفرماید اتقن ان الله لم یخلق خلقا سواکم یا ولد آدم خلق الله

الوفر

الف الف آدم و الف الف عالم و انت والده فی آخر تلک
العوالم و چون سابقا عرض شد که بحسب تقسیمات کلیه ارکان عالم منتهی
بچهار رکن میشود از اینجهت رسول خدا اصلی الله علیه و آله میفرماید که
مرا بمعراج میبردند با قسم اسم علی علیه السلام را مفرد با اسم خودم
در چهار موضع و باعتبار چهار مقام کلی تمام و تجدید اول از برای
هر یک هزار قدم معین پس منتهی خلد بچهار هزار هزار حد و الله اعلم
سابقا معروض شد که مواقع عقل و نقل حضرات معصومین
علیهم السلام قطب دایره امکان و مرکز افلاک اکوان اند و علل اول
و فرمانفرمای جمیع ممالک وجودند و جمال مثبت و اول حضرت
خداوندی اند و بقاعده حکمت محقق و مشخص است که طفره در فیض
نیست و پیوسته مدد و فیض از مبدء فیاض ظاهرا و باطنا
غیبا و شهادتا بواسطه علل اولی یعنی حضرات معصومین علیهم السلام
بخلق رسد و در هیچ آنی از آنات هیچ بقعه از بقاع عالم
امکان و حقیقی از اصقاع عوالم امکان مستغنی از جریان فیض

تخصیص کلی و تفصیل اجمالی

از آن مبادی مستند جزئیه کافی ام کلیا و حمد خدا را که درین دوره
زمان بجهة تفصیحی که در اوضاع عالم بهم رسیده در بیان این مطلب
اغلب خلق را حاجتی باقامه دلیل و برهان نیست لهذا ذکر ادله
و آیات قرآنیه و احادیث که شاهد این مطلب و مدعا باشد
متوقف دانم و بذکر اصل مقصود رخصت افزا آدم و الله الموفق
که با وجود مقدمه که گذشت و لزوم اتمام و فیض اگرچه فیوضات
جزئیه باشد از آن مبادی عالیه علیهم السلام کی سزاوار است
که در مثل ادای نماز که عبادتی است باین عظمت و این
سفریست که تعبیر از آن بمعراج فرموده اند عبد روی توجه
بایشان علیهم السلام نیاورد و اعتصام نجوید و متوسل نگردد و هر که
اندک اندک شعوری داشته باشد و تامل کند خواهد یافت
که بدون توسل و اعتصام بآنها الهیه این راه طی نشود و مقصد بدست
نیاید و لهذا حضرت رضا صلوات الله علیه سفر ماه رمضان
عند افتتاح الصلوة و ذکر الله و ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل

واحد امن الائمة نصب عینیک

واحد امن الائمة نصب عینیک یعنی نیت کن نزد افتتاح نماز
ذکر خدا و ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و برقرار داری از ائمه علیهم السلام
در پیش نظر و تصور خود و سبحان الله که در این فقره چه نکته ها که
قطع فرموده و باجمله کفایت میکند در انجام این مطلب مضامین
صحیحه که در زیارت جامعه کبیره است که حاصل آنها این است
که هر که خدا را بطلبد و قصد او کند توجه بشما می کند و روی بشما
باید آورد یعنی مقصد من صلوات الله علیهم اجمعین پس بآنچه خدا او مرا
مهربان او ضاع نماز را بطوری مقرر فرموده که ضرورت دارد
و باطنا ذکر او تسبیحی بحسب کلمات و حروف باعتبار مقام
و زبر و پیش و بسایط و جمع بحسب اعداد که هر یک عالمی است برای
جامع سرائر و ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است از ابتدای آن
تا آخر سلام و با غبار رسول الجمال رفت و در حقائق الائمه علیهم السلام
که اسرار جلیله و رقیمه عالیه نیز در تشخیصات و تحدیدات و تصویرات
صوریه حسیه تشخیص و تحدید و تصور فرموده اند هر دانا و نادانی

دانا و نادانی خودی بان وادی تواند رسانید مثل خانه که
مراقی اخبار تحدید مثالی الصورات که عبارت از مقام
قلب باشد که حضرت آدم بنا فرموده و اگر اسرار و نکات
این ماجرا با بسط وجهی معروض دارم مثنوی اشعار این کلمه نزد
و این معنی نکته ایست که بیاری اولیاء عنایت آل الله سلام علیهم باید
الهی برای داعی معلوم گشته و دیده ام که احدی از علمای
متقدمین و متاخرین رضوان الله علیهم اجمعین ملتفت شده و ذکر
فرموده باشند و کم ترک الاول للاخرین و اخیر جمله در طی
ده باب ثنا الله تعالی بطوریکه منافی اختصار مطلوب از این رساله
نباشد معروض میاید رموز آیه وافی هدایه بسم الله الرحمن الرحیم
در ذکر اشارات در موزیست که در آیه وافی هدایه بسم الله الرحمن الرحیم
و تعدیم بیان اشارات این آیه مبارکه بر کلمات اذان و اقامه
و تکبیرات بنا بیت آن است که مراقی عقل و نقل و تمامی کتب
مذهبیه منزله انسانی و تکوینیه عوالم امکانی ابتدا و انتها بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر آیه بسم الله الرحمن الرحیم

شده چنانچه در قرآن مجید اتم و اکمل و حقیقة اقدم جمیع کتب است
ابتدا بان شده است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید
که ما انزل الله کتابا من السماء الا و هی فاتحته و کذا عن الصادق
علیه السلام و حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید که اول کل کتاب نزل من
السماء بسم الله الرحمن الرحیم لهذا داعی نیز ذکر رموز این آیه مبارکه را مقدم
داشت قال علیه السلام ان لله قسم کلامه ثلثة اقسام فجعل
قسما منه یعرفه العالم و الجاهل و قسما منه لا یعرفه الا من صفا ذهنه و لطف
حسه و صح تمیزه ممن شرح الله صدره للاسلام و قسما لا یعلمه الا الله
و ملائکته و الراسخون فی العلم امیرش نیز آنحضرت میفرماید
که کتاب خدا دارد بر چهار طور است عبارت است و اشارت
و لطایف و حقایق پس عبارت از برای عوام است و اشارت
از برای خواص و لطایف از برای اولیا و حقایق از برای انبیا
علیهم السلام و در حدیثی اقسام قرآن را آنحضرت زیاده بر یک
و بیست قسم بیان میفرماید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در

زیادتی در حدیث مبسوط مفصل بعد از بیانات چند می‌فرماید
وضرب مثلهم بقوله فاما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض فاما الزبد فی هذا الموضع کلام الملحدین الذین
اثبتوه فی القرآن فهو یضمحل ویبطل ویتلاشی عند التحصیل والذی
ینفع الناس منه فالقشر بل الحقیقی الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه
ولا من خلفه والقلوب تقلبه والارض فی هذا الموضع هی اهل العلم
وقراره یعنی معصومان علیهم السلام جمعین وعلمای راسخین از شیعیان ایشان
علیهم السلام چنانچه در تفسیر تفویض اطراف ارض وارد است وبعد
از آن حضرت علیه السلام چند حدیث در این حدیث بیانات چند می‌
فرماید فرموده اند انما جعل الله تبارک وتعالی هذه الزبور لآل
محمد علیهم السلام وغیر آل محمد وحجة فی ارضه لعلمه بما یحدثه فی کل یوم
العباد لیون من السقاط اما حجة ولبسهم ذلک علی الامة لیعقبهم
علی باطلهم فاثبت فیه الزبور واعمی قلوبهم وابصارهم لما علم
فی ترکها وترک غیرها من الخطاب الدال علی ما احدثوه فیه

وجعل

وجعل اهل الکتاب المفهمین به والعالمین بظاهره وباطنه من شجرة
اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها
ای یظهر من العلم المخلد فی الوقت بعد الوقت واین عبارت اگرچه
بحسب ظاهر اختصاص بائمه اطهار علیهم السلام دارد ولیکن بمقتضای شعار
مناسخه عمومی نسبت بعلمای ربانی وخواص شیعه در باب بعضی از آن
رموز نیز دارد وبعد از اشارات چند میفرماید فالسعید من سعد به
والشقی من شقی بعدوه عنه ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور الله
وبالجمله قطع نظر از ادله عقلیه کرده احادیث بسیار وارد است
که در قرآن مجید خداوند متعال باسم مختلفه اشعار بذکر محمد
وآل محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که از آنجمله رموز حروف است
در سور عدیده هم بحسب زبر وهم بعنوان تهجی وهم بطریق تقاطع
حقایق گویند چنانچه صاحب مجمع البیان قدس سره روایت
فرموده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که میفرماید از برای
هر کتاب صفوة است وصفوة این کتاب یعنی قرآن حروف

تهجی است وخداوند میفرماید وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی
الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر
وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون
در محققین ثابت است که عالم حروف عالمی است مطابق تمامی
عوالم کونیه ومشتمل بر جمیع اسرار قضا وقدر وهمه علومیکه در لوح
محفوظ است وعلم بوجه کمال خاصه آل الله علیهم السلام است وجلوه از او
نزد بعضی از علمای راسخین رضوان الله علیهم اجمعین باز شود
چنانکه در اخبار وارد است وکمال اختصار معصومین علیهم السلام
باین علم داشته اند ودو کتاب در حضرت امیر علیه السلام
در این باب معروف است وهمچنین یک کتاب در حضرت صادق
صلوات الله علیه که مسمی است بجفر جامعه وحضرت امیر علیه السلام
بحروف جمعی استدلال بر وقوع فتن میفرموده است
وچون این حروف مبارکه نازل شد اصحاب آثار دلال
وانده در روی مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

تا مدتی

مشاهده نموده از سبب آن استفسار نمودند پس آنحضرت فرمودند
که باین حروف مبارکه خداوند خبر داد مرا از حوادثی که در
آخر الزمان بر امت من نازل خواهد شد از خسف وقذف
وخروج دجال وفتنه یاجوج ومأجوج محمد ابن قیس روایت کرده
که از حضرت امام جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود که حیی
وحیی وابا یاسر رود پسر اخطب وچند نفر از یهود از اهل نجران
آمدند خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله پس عرض کردند که آیا
نیست در آنچه ذکر فرموده در آنچه تا بکه بر تو نازل گشته الم حضرت
فرمود بلی پس گفتند جبرئیل از نزد خدا برای تو آورده حضرت فرمود
بلی گفتند بتحقیق که مبعوث شده نه انبیای چند پیش از تو نمیدانیم
پیغمبری از ایشان را که خبر داده باشد مدت پادشاهی خود را
وآنکه اجل امت او چند است غیر تو پس حیی ابن اخطب رو
با اصحاب خود کرده گفت از برای آنها که الف یک لامی
ومیم چهل این هفتاد ویک سال پس عجب است از کسی که داخل شود

در این کسیکه مدت ملک او هشتاد و یک سال باشد بعد رو بحضرت
کرد و گفت که یا محمد آیا با این غیر این هم هست حضرت فرمود
یا پس گفت بیاور پس حضرت المص گفت این سنگین تر و دراز تر است
الف یک ولامی و میم چهل و صاد نود پس این یکصد و چهل و یک سال
بعد عرض کرد بحضرت که آیا با این غیر این هم هست حضرت فرمود
یا گفت بیاور حضرت فرمود الرا گفت این سنگین تر و دراز تر الف
یک ولامی و راء دویست پس بعد عرض کرد که آیا غیر این هم هست
حضرت فرمود یا عرض کرد بیاور حضرت فرمود المرا
گفت این سنگین تر و دراز تر است الف یک ولامی و میم چهل و راء دویست
پس عرض کرد که آیا غیر این دیگر است حضرت فرمود یا عرض کرد بر
شد امر تو بر ما پس نمیدانیم که چه عطا کرده شده و پس بر خواستند
و ابو یاسر پیر را در خود گفت چه میدانی شاید محمد صلی الله علیه و آله
جمع شده باشد از برای او اینهمه زیاده از آن و در آخر حدیث
حضرت فرمود و هی تجری فی وجه خیر غیر تاویل حی و لا یاسر و اصحاب

انها و ابو جمعه ابن صدقه میگوید که زندیقی از بنی امیه آمد
خدمت حضرت صادق سلام الله علیه و عرض کرد که
المص که قول خداوند است در کتاب خود چه چیز
اراده کرده است باین و چه چیز در او هست از
حلال و حرام و چه چیز در او است که منتفع شوند باو
مردم پس حضرت غیظ کرده فرمودند امسک و یحک
الف یک ولامی و میم چهل و صاد نود چه قدرت
با تو پس آن مرد گفت واحد و ثمانون و ثلثین ماه پس
حضرت فرمود اذا انقضت سنه احدی و ثلثین و ماة
انقضی ملک اصحابک قال فنظرنا فلما انقضت سنه
احدی و ثلثین و ماه یوم عاشورا دخل المسوده الکوفه
و ذهب ملکهم کشته و دیگر اینکه مرحله این است که قرآن
مجید بر طبق نظم و ترتیب کیانی عوالم امکانی
نازل گشته و مشخص است عقلا و نقلا که حضرت معصومان علیهم السلام

علیهم اجمعین اصول عوالم وجودند و ظاهرا و باطنا محیط تمامی
موجودات امکانیه اند کما قال علیه فهم هلاک سمائک و ارضک
حتی ظهر ان لا اله الا انت و از برای ایشان علیهم صلوات الرحمن
در هر نشاه از نشات حقیقه ملکیه ناسوتیه و جبروتیه و لاهوتیه
در عوالم احاد و حروف گرفته تا بعالم معانی و از نشات صدریه
تا نشات قدسیه روحیه ظهوری است و هر جا و هر عالمی هر سبعا
اقرب و کدورات و ظلمتش کمتر است ظهور ایشان علیهم السلام
آشکارتر است و لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر ما
که شبی که بمعراج رفتم علیه السلام را در آسمانها مشهودتر یافتم و در دیگر سفرها
که در هر فلک مثال او علیه السلام را دیدم و هر قدر این کار تکرار میکرد
و قوت لشکر زیاده شود آنها را علیهم السلام در هر عالمی اقدم و اتم
و اشبه ظهور او حیطه خواهد یافت و زیاده از این شنوندگان
شنیدن نمیآورند پس قرآن مجید که بترتیب عالم کیانی آمده است
البته در اطوار قرآنی باید ذکر ایشان علیهم السلام اظهر و اتم و اقدم و اقوم

سایر موجودات باشد و در کمال ظهور البته از نظر کوتاه نظران و آنان
ضعیف البصر مند پوشیده خواهد بود و در احادیث وارده
حضرت صادق علیه السلام و حضرت رضا صلوات الله علیه
بقواعد حرفیه گاهی اشاره لالات میفرموده اند و خزانه علوم حروف
گفته است که هر کسی را دست رسی باین مخزن اسرار الهی نیست
و چون نباشد که خداوند عالم اشیاء را از مقام هر غیبی مشهود
وجود عیانی لازمی آورد تمامی مجردات و مادیات را با حروف
و نظر اطوار و تدویر او در از مقام کلیات تقدیر بسعه عالم تصویر
که رسانید و ودیعه نهاد در آن عالم نسبتی از اسرار حروف را
کلمه کن اولا در جبلت فطریه آدم اول در عالم عالم بخشیدن اختراع
لاهوتی بدون تجدیدات مثالیه و در عالم ایجاد و ثانیا نحو تفصیل
در مناسب عالم عقل جبروتی باشد و در اطوار بهاء ثالثا حمل
ثانیش نامند و در عالم لطایف روح ملکوتی رابعا و در ابداع
ثانی بلطایف قلب ناسوتی خامسا پس قرار گرفت اسرار آنها

در عالم قدس لاهوت و معانی آنها در جبروت و لطایف آنها
در عالم روح یعنی اعلای ملکوت و صور آنها در نفس و نقاش آنها
در قلب و قوه ناطقه آنها در زبان و در شکل آنها در کرسی اما
در عالم عقل جبروتی جز یک حرف نبود و آن حرف الف بود
در حقیقت همه حروف بود و له در الوالد قدس سره حیث قال
جمله قرآن حرف و همه بعد و نفس حرف واحد حرف واحد بعد نفس
و له در من قال الف الحروف هو الحروف جمیعها و لها دایره عنه
نظرف حضرت رضا سلام الله علیه میفرماید ان اول
ما خلق الله عز و جل لیعرف به خلقه کتابه حروف المعجم و ان
الرجل اذا ضرب علی راسه بعصا فزعم انه لا یفصح بعض الفصاح
فالحکم فیه ان یعرض علیه حروف المعجم ثم یعطی الدیه بقدر ما لم یفصح
منها و لقد حدثنی ابی عن ابیه عن جده عن امیر المؤمنین علیه السلام
فی ابواب ت ث انه قال الالف آلاء الله و البا بهاء الله
و التا تمام الامر لقایم آل محمد صلی الله علیه و آله و در زبان هر یک از حروف

معنا یا نعمتی

معنایی تعیین فرموده و در معنی لای میفرماید لام الف لا اله الا الله
و هی کلمة الاخلاص الحدیث و حضرت امام حسین علیه السلام
میفرماید جاء یهودی الی النبی صلی الله علیه و آله و عنده امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب فقال له ما الفاتحة و حروف الهجا فقال امیر المؤمنین
علی علیه السلام اجبه و قال اللهم وفقه و سدده فقال علی ابن
ابی طالب علیه السلام ما من حروف الا و هو اسم من اسماء الله
عز و جل ثم قال اما الالف فانه الذی لا اله الا هو الحی القیوم
و اما البا فبا فاق بعد فنا خلقه و اما التا فالتواب یقبل
التوبة عن عباده و اما الثا فالثابت الکائن ثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت و اما الجیم فجبل ثنائه و تقدست اسماؤه
و اما الحا فحی حلیم و اما الخا فخبیر بما یعمل العباد و اما الدال
فدیان یوم الدین و اما الذال فذو الجلال و الاکرام و اما
الرا فرؤف رحیم لعباده و اما الزا فزین المعبودین و اما السین
فالسمیع البصیر و اما الشین فالشاکر لعباده المؤمنین و اما الصاد

صادق الوعد فی وعده و وعیده و اما الضاد فالضار
النافع و اما الطا فالطاهر المطهر و اما الظا فالظاهر
لایاته و اما العین فعالم بعباده و اما الغین فغیاث المستغیثین
و اما الفا فالمؤلف بین القلوب و اما القاف فقادر علی جمیع
خلقه و اما الکاف فالکافی الذی لم یکن له کفوا احد و لم
یلد و لم یولد و اما اللام فلطیف بعباده و اما المیم فمالک الملک
و اما النون فنور السموات و الارض من نور عرشه و اما الواو
فواحد احد صمد لم یلد و لم یولد و اما الهاء فهاد لخلقه و اما
اللام و الالف فلا اله الا الله وحده لا شریک له و اما
الیا فیدیه باسط علی خلقه قال رسول الله صلی الله علیه و آله
هذا هو القول الذی رضی الله عز و جل لنفسه فی جمیع خلقه
فاسلم الیهودی و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید
سأل عثمان ابن عفان رسول الله صلی الله علیه و آله عن تفسیر ابجد
قال رسول الله صلی الله علیه و آله فان فیه الذهاب کلها

دل ذهاب الدهر

و بل لعالم جهل تفسیره الحدیث بطوله و رعایت آن قواعد
عالیه چون بسی مشکل و از اذهان بعید است لهذا اکتفا میشود در این
باب به بعضی از قواعد جزئیه که سهل التناول باشد و کسانیکه
اطلاع در سنی بر مراتب علیه مذاهب نمایند بهره مند شوند
و آن قواعد جزئیه قواعدی است که صاحبان علم حروف
غالبا رعایت میفرموده اند و همچنین ائمه اطهار علیهم السلام رعایت
فرموده اند از جمله در باب حروف مقطعه فواتح السور است
چنانکه بر متتبع روشن است و از حدیثی بر میاید صریحا که ظهور
قرآن اشیانند علیهم السلام و دلالت میکند بر اینکه ظواهر
قرآن یعنی حروف آن اشاره باشان علیهم السلام باشد اگرچه
معنی دیگر هم دارد و حدیث این است که جمر ابن علی از حضرت
ابی جعفر علیه السلام سوال کرد از ظهر قرآن و بطن آن حضرت
فرمود ظهر الذین نزل فیهم القرآن و بطنه الذین عملوا بمثل اعمالهم
یجری فیهم ما نزل فی اولئک سابقا شارت رفته و دوم

صریح اخبار ابتدای جمیع کتب آسمانی بسم الله الرحمن الرحیم
بوده چنانچه قرآن مجید که بر طبق مراتب کونیه نازل گشته
و موافق صریح آیات و احادیث آنچه در همه عالم است
از لاهوت تا ناسوت تمامی که در زیاد در قرآن است کما قال تعالی
ما فرطنا فی الکتاب من شیء و نقصا و لا رطب و لا یابس الا
فی کتاب مبین حتی ترتیب عوالم بدون هیچ اختلافی و سابقا
نیز گذشت که اولین موجه دریای وجود و نخستین جلوه حضرت
معبود محمد محمود و آل اطهار او علیهم السلام بود پس عقلا و نقلا
بدون شایبه و شبهه در معنی بسم الله الرحمن الرحیم که مدلول کتاب
تدوینی است اول مدلول او و اولین جلوه است که در کتاب
تکوینی است یعنی حضرات معصومین و چون حضرت خدا در
بلد شهر از این آیه و آنچه بدایه منظور است و توجه بخدا توسط
معصومین علیهم السلام بوجه تمام میسر نیست زیرا که ایشانند
علیهم السلام آینه های حق نمای که من رآنی فقد رای الحق و مرآت

لیعنی

مضامین زیارات و ادعیه و احادیث هر که انها را دوست
بدارد و خدا را دوست داشته و همچنین در اطاعت و سایر امور
حتی در باب معرفت حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه و علی اولاده
و آبائه در علیهما السلام میفرماید که معرفتی بالنورانیه معرفت الله و معرفتی
معرفتی الی غیر ذلک که دانایان را حاجت بذکر آن تفاصیل
نیست دیگر آنکه موافق حدیث مشهور که هر چه در عالم است در قرآن
و تمامی قرآن در فاتحه است و تمامی فاتحه در بسم الله الرحمن الرحیم است
و تمامی آنچه در بسمله است در بای بسم الله است و بای بسم الله محمد مصطفی
و نقطه باء علیه السلام است باید در بسم الله الرحمن الرحیم که بسمله
ذکر محمود آل محمود صلی الله علیه و آله شده باشد و سخت مناسب است
با مضمون این حدیث مشهور اینکه حرف با بمعنی ابتدا و انتهاست
آمده معانی دیگر او هم بسی نهایت دارد و ذکر آنکه با آنچه مسطور
که بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تمیز العابد من المعبود و البسمله چنین
باشد زیرا که حروف چون در لطیفه روح مفصل گشته

بر ضلع از اضلاع مثلث شد ضلع قائمی و ضلع مربعی ضلع
قائم الف بود و ضلع مبسوط حرف مبارک با بود و از اینجا است که
فرموده اند ما من شیء الا و الباء مکتوبة علیه و له در قائمه حبیب تعالی
الف الحروف هی الحروف جمیعها و الباء دائرة علیه تطوف و نقطه با
حقیقه اولیه موجودات و مبدء کائنات و قطب دایرات
و مرکز افلاک تمامی علویات و سفلیات است و محیط بجمیع عوالم
غیب و شهادت است که ظاهر او نبوت است و باطن او ولایت
و دلیل بهمین معنی است پای خواستن جسم از سطح و خط و نقطه
و سطح از خط و نقطه تا فیلسوفان گفتند که نقطه اصل است و جسم حجاب
او و صورت حجاب جسم چنانکه معانی از کلام و کلام از حروف
و حروف پس اوست فیض نخستین و مبدء قوه و تکوین در تکوین
ظاهر شد از او الف غیب و بامتداد آن حتی صار خطا
و اوست مقام روح الله فی قوله تعالی و نفخت فیه من روحی
و حرف او باست و با ظاهر نقطه و حامل او و لهذا ابرای با

لسمی الله

مبین آمد حکم ظاهر و حقیقت او مقام نبوت است و نه در مثال
یا رب بالالف اللتی لم تنعطف و بنقطه ای سر کل الاحرف
و بعبارة اخری نقطه روح عالم امر است که منبع است و در وسط
غیب کلمه کن و آن نون اثبات کونیه است این است که نقطه
ممیز حروف از یکدیگر و مشخص و معین انها آمد پس تمامی اشیا را
دلالت بر نقطه است که معروض همه سماوات و ارض است
و نقطه را دلالت بر حضرت احدی الذات و با را الف
مبسوط گویند لهذا اولین وحی است که در طریق نزول
بر حضرت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نازل گشته و اول صحف
ارم و نوح و توریة موسی و انجیل عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام
و سر قیامت بقیام طرف اوست و سر او از انبساط الف
در او و اوست عالم اختراع و مثیر بحقایق ابداع این است
در امام علیه السلام در وصف امام در حدیث مبسوط مشهور
و بل یعرف او و یصف او یعلم او یفهم او یدرک او یملک شان

من هو نقطة الكائنات وقطب الدائرات وسر الممكنات وشعاع
جلال الكبرياء الا ان قال عليه السلام وكيف وبسم الله الرحمن الرحيم
والكلمة العليا والسمية البيضاء والوحدانية الكبرى الى ان قال فهم الراسخون
المخزون والوسائط المقربون وامره بين الكاف والنون
لا بل بسم الكاف والنون الى ان قال عليه السلام وقدرت الرب
ومشيته وام الكتاب وخاتمة وفصل الخطاب وولاية الى ان قال
عليه السلام الا اسرار مودعة في الهياكل البشرية الحديث وخاتمة
باين مضامين لافعه ولا تحصى است میشخفی ویرید
آنچه معروض آمد این است که زبر کلمه مبارکه بالباطن الوجود
چهارده حرف مبارک است پنج حرف غیر مکرر است باین
تفصیل ب ا ل ط ه ر ا ل و ج و د و در این چهارده
حرف مبارک پنج حرف غیر مکرر است باین تفصیل ط ه ر ج و د
یعنی حقیقت محمدیه صلی الله علیه وآله که عبارت است از حقیقت باین فصل
در چهارده مقام پاک که عبارتند در چهارده معصوم علیهم السلام
و در بیان

و در بیان آن خمسه انجناب علیهم الاف تحیه ممتاز و اول
تفصیلند و دلیل براین نکته این است که بسایط آن پنج حرف
مبارک غیر مکرر دوازده حرف مبارک است باین تفصیل ط ا
ه ا ر ا ج ی م و ا ل یعنی دوازده امام علیهم السلام از خمسه انجناب
علیهم السلام مند و مزید این نکته است اینکه بسایط لفظ وجود در اسم چهارده
مبارک است باین تفصیل و ا و ج ی م و ا و د ا ل و تمامی آن
دوازده حرف مبارک مشتمل بر پنج حرف غیر مکرر است که سه
دیگر است از خمسه انجناب علیهم السلام باین تفصیل ج ی م د ل و
این پنج حرف مبارک چهارده حرف است بمقام یعنی
بالباطن الوجود چون مقام ظهور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بود لهذا
زیرا و چهارده حرف مبارک بود اما کلمه و بالنقطه یعنی چون
مقام ظهور علوی علیه السلام است لهذا زیرا و چهارده حرف
مبارک است باین تفصیل و ب ا ل ن ق ط ت م ی ز
و موافق این تفصیل در آیه وافی هدایه بسم الله الرحمن الرحیم

و سوره مبارکه حمد و ادکار دیگر و آیات بسیار موجود و اشاره
بعضی از آنها معروض خواهد آمد و معلوم خواهد شد که اسم جلیله مخصوص
اطلاق نیست و این نکته از قبیل استخبارات نی در حفظ اسطام
بطوریکه معروض گردید در جا از آنچه معروض خواهد آمد اشاره به
قطع برای منصف حاصل میشود که این اشارات لطایف
نکات لطیفه بخصوصها منظور نظر اقدس کبریائی بوده و از آنجا
که موافق اخبار تمامی عالم در قرآن و تمام قرآن در بسم الله
الرحمن الرحیم است و اول صادر و نخستین مبدأ وجود غایت
هر موجود محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله است و مطابق است کتاب مرقوم
با کتاب تکوینی پس باید اول حقیقتی که در این آیه مبارکه ذکر شده
باشد ایشان علیهم السلام ملک انسان باشند و دلالت آن بر حضرت
حق بدلالت آنها علیهم السلام باشد چنانکه مضمون صریح کلمات
ایشان سلام الله علیهم است که میفرمایند که نحن الاولون الاولون الاول
و ذکر سایر موجود است در این آیه وافی هدایه ذکر ایشان علیهم السلام
فافهم

فافهم العبارة و ان کنت من اهل الاشارة زیرا که عقلا و نقلا
ایشان از قبیل ذکر تمامی موجودات در عالم عقل اول و مقام
مشیت مذکور در همه عوالم وجود مذکور همه عوالم در آنها مذکور و بعبارة
اخری ایشان آیه خلق و خلق آیه ایشان علیهم السلام اند چنانکه مضمون
این دو بیت است که نسبت اور انجنرت سید الشهداء علیهم السلام
در حق له الفداء داده اند که لکل صفاتکم و اسمائکم ذات
والکل بنور ذاتکم ذرات والجملة فکلم و اسمائهما اسم لهم و هم
لکم مرات چنانکه امام علیه السلام میفرمایند فبهم ملأت سماءک
و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت و احادیث باین مضمون
بی اندازه وارد است این است که هر کلمه از کلمات این آیه وافی هدایه
بهر قاعده و ضابطه در وقت کشف ذکر ایشان علیهم السلام را
خواهند یافت و اشاره بعضی از آنها مذکور خواهد شد
اشاره لطیفه است سابقا محقق گشت که بسم الله
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله است و بعد از حرف مبارک با حرف سین و میم

و پنجه این دو حرف مبارک بحساب عدد یکصد و دوازده است که عدد اسم مبارک
ع علیه السلام است باین تفصیل ع ل ی ی ی ا ی م و اینهمه صریح است
در اینکه بعد از حضرت حق تعالی باب صمد له علیه و آله خلیفه برحق و جای
نشین مطلق محقق او با فضل ع علیه السلام است و در جفایر این جمع
حرف مبارک در شان آنحضرت علیه اللهم اسرار بی انوار است
اولا اینکه چون مقام محمدی صلی الله علیه و آله مقام کلیت جامعه صرفه است
لهذا یک حرف با اشاره باین حقیقت و الاشه اما مقام قوی
علیه السلام چون مقام تمیز و تفصیل است و لهذا افاروق اعظم
گویند و فصل الخطابش نامند و قسیم بهشت و آتش خوانند که کلمه و با لفظ
تمیز شیر باین نکته بود و باین سبب تفصیل امامت در نسل پاک
او علیه السلام قرار داده لهذا ابدو حرف مقصد اشاره آنحضرت و نحو
بعد با اینکه حرف سین و میم را محققین از حروف ظاهره اسم
اعظم گفته اند و اگر با طن انها بر کنی ظاهر و هویدا شود که
اسم اعظم برا و معلوم خواهد شد دیگر اینکه حرف سین را در تمام حروف

تهجی

تهجی اعتبار خاص است که در خلی بسار حروف ندارد و از جمله اینکه
عدد پنجه او با عدد و خود او موافق است و باین اعتبار حروف بسیج حرف
از این قبیل نیست حرف میم هم اعتبار دیگر دارد و عدد مشترک است
که او را بنفس خود تعبیر میکنند بعلاوه حرف یا تا بعد اشاره داد
دو میم و یک یا اول میم ملک است جزء میم ملکوت و با که در وسط
و غیب اوست با میت که در اخر اسم علی علیه السلام است
که ملک عشره کامله چنانچه در غیب حرف سین نیز موجود است و قبه بن
الاسرار و بغیر دارد و نون اسیج حرف بنفس خود تعبیر کرده اند
و لهذا این هر سه حرف از علامات جمع بر قرار اند باعتبار ان
معنی کلیت و جامعیتی که در انهاست اما حرف میم در تمهیدی جاهلیت
تاثیر و افزون تر است لهذا اعداد جمع در موارد ی مواقع منظور که
نون واقع نمیشود اما در افعال همه مساویند و لیکن در مثل لکم و
اثم و هم پس دایره میم و سیر است و باین سبب عدد او چهل است
که عدد انجام مهام و تکمیل هر تامی است و باینجهه عدد او چهل است

هر مشکل و کشف هر مهم منقطع باین عدد است و بنیه او بحساب است که
چون عدد خود میم که چهل است بر او افزوده شود نود خواهد شد که عدد
بسایط میم است و در این محاسب بسیار است و او را ارتباط تامی با امام است
لهذا اللهم را بالف و میم تعبیر میکنند یعنی انا محمد و محمد انا حضرت صادق
علیه السلام میفرماید که الف لام میم حرفی است در حروف اسماء
اعظم الهی که منقطع است در قرآن که تالیف میکند او را نبی یا امام علیه السلام
پس هر وقت که با و دعا کنند مستجاب میشود حضرت باقر علیه السلام فرمود
که ان الله تبارک و تعالی انزل الف لام میم الی ان قال علیه السلام
و بیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة الی ان قال و نعوذ بالله
عنه الفصاحها بالم فافهم و عدد و اکتمه آیا کدام اسم اعظم است حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر بسم الله مفصلا در معنی
اسم نفسی بسمة من سمات الله عرض کردند که ما السمة و ما العلامة
آیا کدام علامت اشرف از آنحضرت علیه اللهم است اشاره عرفانی
مراقی اخبار و تحقیق صاحبان آثار و عرفا و علمای ذوی الابصار است

تمام

حضرت حق سبحانه و جود بسیط مطلق و منزه از همه قیود حتی از قید
اطلاق و تقدس و منزه است از تمامی شروط حتی شرط عدم شرط و لهذا
نه کلی است و نه جزئی و عام است و نه خاص و مطلق است و نه مقید حتی
از این تنزیه هم منزه است و مقام اسما مقام تجلیات اولیه او سبحانه است
که متعلق جعل الهی هستند و باید از جهل کافی بخصوصیه متعقد در این باب
و حاصل مضمون اخباری که در اینجا ذکر میشود باید است که اسمای
حسنی از مقوله الفاظ و حروف و اصوات نیستند بلکه حقایق متاصله حقیقی
هستند که موثر در عوالم وجودند بنهج چنانکه در ادعیه وارد است که تمسک
بالاسم الذی خلقت به العرش و بالاسم الذی خلقت به الکرسی و بالاسم
الذی جمعت به المتفرق و اسئلک بالاسم الذی تجلیت به للکلیم علی الجبل
العظیم و از این قبیل احادیث در ادعیه و احادیث بسیار است چنانچه
اما علم در تفسیر آیه و لله اسماء الحسنی فادعوه بها میفرماید نحن و الله اسماء
الحسنی است پس بشبهه معلوم میشود که مقصود از اسم در بسم الله همان حضرت
علیه اللهم است که حضرت صادق علیه اللهم در باب بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید که لعنت خدا بر مخالفان باد چیست آنها را که قصه عظیم ترین
آیه از کتاب خدا بشکنند پس گمان مبر مگر که هرگاه اظهار آن
کنند بعجب باشد و حضرت رضا از حضرت صادق علیهما السلام
روایت میفرماید که جمیع اهل بیت اتفاق نموده اند بر جهاریه بسم الله
الرحمن الرحیم در نمازها بالجمله در نمازهای اخفاتیه الحمد و سوره را اخفات
باید نمود و در نمازهای جهریه باید کرد و استحباب بجهت همین مرحله است که ذکر محمد
و آل محمد علیهم السلام در او آشکار و پنهان است و بسبب همین ماجرا است که
رسول خدا صلعم میفرماید که امت مرا در قیامت موقف حساب
بدارند و اعمال ایشان را در میزان در آرند حسنات ایشان را چون
امم سابقه گویند که امت محمد صلعم با وجود قلت عمل چه اکثر
حسنات ایشان را چون انبیاء پیغمبران ایشان گویند بجهت آنکه اندک
کلام ایشان سه نام بوده از نامهای الهی که اگر همان سه نام را
در کفه نهند و سایر حسنات و سیئات بنی آدم را در کفه دیگر نهند راجح
آید و آن سه نام بسم الله الرحمن الرحیم است ای عزیز مشقت باش

که این همه عظمت و شرف در این آیه از کجا بجهت چیست در خبر است
در روز قیامت بنده امر شود که بدوزخ رود چون کنار
دوزخ رسد بسم الله الرحمن الرحیم گوید و قدم در دوزخ نهد
آتش دوزخ از دوی هفتاد هزار سال راه بگیرد و هیچ نیز دارد
در روز قیامت بنده را بجایگاه آرند و نامه اعمال وی که
سراسر قبایح اعمال و فضایح احوال است بدست وی دهند
بنده وقف گرفتن نامه بر سبیل عادت که در دنیا داشته باشد
که بر بسم الله الرحمن الرحیم نامه را بستاند چون کتاب همه را بگشاید
بیند و هیچ نوشته بنظر وی در نیاید و گوید در اینجا چیزی نیست
تا بخوانم فرشتگان گویند که در همه این نامه سیئات و خطیئات
تو نوشته شود اما از برکت و یمن بسم الله الرحمن الرحیم محو گردد و حضرت
رضا علیه السلام میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم اقرب است باسم اعظم
از سیاهی چشم بسفیدی و در خبر است که فرعون قبل از آنکه دعوی
الوهیت کند امر کرده بود در بر کوشک عمارت او این کلمه مبارکه

نوشته بودند و در بعضی از تفاسیر وارد شده که جبرئیل از نوشته
بود چون دعوی ربوبیت کرد حضرت موسی بنی اسرائیل علیه السلام
از ایمان او مایوس شد بحقتعالی مناجات کرد و شکایت او را
بعرض رسانید خطاب آمد که ای موسی تو نظر بر کفر داری و بلکه
او را میطلبی و نظر من در آن کلمه جلیله است که در کوشک او مرقوم شده
سوگند بعزت و جلال من که تا آن نام مرقوم باشد او را عذاب
نکنم و چون اراده الهی تعلق گرفت بهلاک وی اول آن
نقش را از آن کوشک محو فرمود آنگاه عذاب نازل فرمود
و بهوش شدند و اما که این همه آثار بزرگ که با همه عالم برابری می کند
و فایقتر میآید بوشه نیست الا باعتبار اشتمال او بر دو کلمه
محمد و مقربه توضیح بطریقه عوام و خواص را بفضل الله در این باب
شبهه نماند معروض خواهد آمد تحقیق و تدقیق بر تحقیقات
ثابت است که در میان جمیع انبیا علیهم السلام هشت پیغمبر است که صاحب
مقام خلد شدند و از برای هر یک از آنها دوازده نقیب وصی بوده

بظهور میرسید احکام آن پیغمبر از آن دوازده نقیب وصی که بر طبق
این معنی دیده اند ظهور احکام ماکوک سیار را در دوازده برج و آن
تعداد هفت گانه در حقیقت از بابت آن است که موجودات عالم
مثل افلاک و مرتفع الکیفیه اند هر موجودی بنسبت آن و اما
تفصیل موافق تحقیق عقلا و نقلا عدد دوازده است این است
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که خداوند نور مقدس حضرت محمد صلعم را
خلق فرمود پیش از آنکه آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح
و قلم و بهشت و حور و غلمان را بیافریند و پیش از آنکه حوا و آدم
علیهم السلام را بیافریند چهارصد و بیست و چهار هزار سال و بآن
دوازده حجاب خلق فرمود حجاب قدرت حجاب عظمت حجاب
منت و حجاب رحمت و حجاب سعادت و حجاب کرامت
و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب نبوت و حجاب
رفعت و حجاب هیبت و حجاب شفاعت پس آن نور مقدس را
در حجاب قدرت دوازده هزار سال جای داد و او مسبحه سبحان

ربی الاعلی و بحمده و اکبر شأنه بطوله و با بعضی احادیث بسیارست
و سبحان الله چه قدر از اسرار که درین حدیث شریف و بمختصر را
مجال ذکر عشری از اعشار یکی از هزار ان نیست و نیز محقق است
در عدد هفت باعتباری مفصل میباید در چهارده مقام ظهور یافته است
مشروح الهلال مبین الاسباب و باعتباری در دوازده
و لهذا تمام کلمات این آیه مبارکه که چهار کلمه اند که از آن
گویند با چهار باشد و کلمه اول آن مشتمل بر سه حرف مبارک
و کلمه دوم چهار حرف مبارک که این مجموع هفت حرف مبارک
میشود که مفصل گشته در دوازده حرف مبارک که در کلمه جمله الرحمن
الرحیم که یکی از اشارات صریحه است بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام
تأیید و مؤید این مرحله در مدکور شد این است که
کلمه مبارک بسم الله در هفت حرف مبارک است مفصل میشود
در بینه خود نیز دوازده حرف مبارک باین تفصیل ای ن
ی م ل ف ا م ا م ا و تمامی آن دوازده حرف مبارک مشتمل

بر سه

بر سه حرف غیر مکرر است که عبارتست از ن ل ف و چهار
حرف مبارک الف و سه حرف مبارک میم و دو حرف باین
الائمه علیهم السلام سه امام علیهم السلام الله الملک العلام اسامی مبارکه ائمه
هیچ مکرر نشده یعنی حسن و جعفر و موسی علیهم السلام چهار امام و دیگر اسم
مبارکشان سه است که منها اربعة حرم که در آیه وافی هدایه آن
عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله منها اربعة حرم ابرار
منفرد بحجار امام ع نام علیهم السلام است و سه امام اسم مبارکشان
محمد است و دو امام دیگر علیهما السلام اسم مبارکشان حسن است بحسب مناسبت
که آن سه حرف مبارک غیر مکرر اشاره باشد به امام علیهم السلام
که اسامی ایشان بعد الله مکرر نشده یعنی حسن و جعفر و موسی علیهم السلام بحسب
بی مناسبت و حرف نون اشاره بحضرت حسن ع باشد و حرف فا
بجعفر ع که این دو حرف بخصوصیها در آن حرف اسم مبارک موجود و مکرر است
و حرف لام اشاره بحضرت امام موسی علیه السلام باشد و مناسبات حرفیه
هم بخصایصی که از هر یک از آن امام ع بظهور رسیده و لام سه حرف مختلف است

تفصیلش فی محله است الله بعد از این میآید و چهار حرف الف اشاره
باشد بچهار ع نام و سه حرف میم اشاره باشد به محمد علیهم السلام
و دو حرف یا بدو حسن ع و در اشاره کردن حرف الف بچهار نام مناسبت
بسیار است از جمله آنکه حرف اصل همه حروف است که تمامی آنها
راجع باوست چنانکه مسطور الف الحروف همه حروف
جمعها و لهذا خداوند در قرآن مجید میفرماید در فواتح السور
باین حروف منور ابتدا فرموده تا مطابق آیه اسرار فضا
و قدر در کتاب تدوینی بنظم تام و ترتیب کتاب تکوینی و تمامی
عوالم علویه و سفلیه در تحت فلک همین حروف است که مستند از اوست
داد بود در سر عقل چون کوه مخاطبا بکلمه کن که شنید اسرار علوم حقیقت
تمامی حروف بسر همین حرف و تمامی حروف دیگر منجلی از همین
حرف اند و لهذا خط الفرا یوم السجود گرفته اند و فیه عجائب الاسرار
از جمله آنکه سجود مقام مقام عبودیت صرفه است یعنی تمام کائنات
سر خط بندگی یاد عبد الله داده اند و با عبادت پروردگار میکنند

و تمامی

و خود او در مقام محو طلب عبدیت است و عدد بسایط الف را که باطن
تأیید اوست با عدد اسم اعظم مطابق یافته اند بعلاوه آنکه نه الف
بحجم عدد دیگر مصدود است که با عدد اسم ع مطابق است و لهذا واقع
در اول اسم الله است و اول حرف تعریف است و نخستین حرف اشتق
جنس عهد بسی اسرار در او است که اغلب آن متحمل شدن آنها
نشوند و اما در رکن سه حرف میم به محمد نام که بخصوصه این حرف در
جای این اسم منور موجود است بعدد و مناسبات حرفیه کمال ظهور
دارد همانا بحرف میم به تمثیل تعبیر میکرده اند و اما حرف مبارک یا
پس اشاره کردن آنها بدو حسن ع نام و به ترتیبی که مذکور شد یعنی حسن
و حسین علیهم السلام بترتیب در ابتدای آن حروف مبارکه مذکور خواهند
بود و اما محمد باقر و لام موسی کاظم و لام جعفر علیهما السلام نیز بهمین طور مذکور خواهند
بود و که ذلک یا حسنا و محمد تقی علیهما السلام اگرچه هر یک از خصوصیات اسم اعظم
جهان مالک جمیع حروف اند و هیچ فلکی از افلاک عالم از حیطه فلک آنها
بیرون نیست شخصا و عددا و حرفا چنانکه در اخبار و احادیث باعتبار

بسی وارد است از جمله حضرت صادق علیه السلام میفرماید انا باب التسع
التی ذکرها امیر المؤمنین علیه السلام وهی اسماء الائمة من ذریته ابن
وان هذا الامر یصیر الامن یؤوی الیه اغنه الخیل من الافاق وهی المظفر
ع ابن کلمة ومالک فاتحها وکافاتها والاسماء والمهدی
علیه السلام در کمال احاطه واستیلای بر این باب وتکمیل شان جمیع
وجودیه را که از انجمله عالم حروف است از وضع ترتیب صوری شان
علیهم السلام تمامی حروف ابجدی با حفظ ونظم وترتیب ظاهر مهدا
میشود وسه دایره برای فهم سهولت این مطلب در کتاب ایات الله
وضع نموده مذکور داشته ایم وبالله التوفیق وبر طبق همین حروف
مبارکه بدون خلاف وتغییر مکرره آنها در چهار آیه بعضی
وجمع مفاتیه از آیات قرآنیه که موافق روایات شیعه وسنی
آن آیات بخصوص چهار شان ائمه اطهار علیهم السلام نازل گشته
آخر ام نهم در کتاب ایات الله معروض داشته ایم از جمله دایره
واقع هدایه دین الیل فسبحه وادبار النجوم ودیگر دایره واقع هدایه دایره

والشجر مسجدان ودیگر دایره واقع هدایه وبرسطه وقصر مشید ودیگر
دایره واقع هدایه الله نور السموات والارض ودیگر دایره واقع هدایه
والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی ودیگر دایره واقع هدایه
اهل یستوی هو ومن یامر بالعدل وهو علی صراط مستقیم بعد وده انکه در
اسامی مبارکه ائمه علیهم السلام تیز معین وتشخیص نموده معروض
داشته ایم در سه موضع وهر که جویا باشد بان کتاب رجوع
کند وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بغیر حساب ومطابق همین
رمز است اینکه تمامی زبر دایره واقع هدایه بسمله نوزده حرف است
زبر اسامی خمسه النجبا نیز نوزده حرف مبارک است که بعضی از
دیگر خواهد بود از بسمله بخمسه النجبا علیهم السلام وتمامی ان نوزده حرف
بسم الله الرحمن الرحیم مشتمل بر هفت حرف احادی است بان تفصیل
ب ا م ل ح ا ح که از ترکیب انها بعد از حذف مکررات
کلمه احبه حاصل میشود که اگر صیغه جمع باشد بمعنی دوستان میشود
واگر فعل متکلم باشد معنای ان این میشود که دوست میدارم

علیهم هفت احبه والبهاء

آیه و شاهد

اورا بعد از حذف این هفت حرف مبارک دوازده حرف
دیگر باقی میماند باین تفصیل س م ل ل ل ر م ن ل ر ی م
وتمامی این دوازده حرف مبارک مشتمل است بر سه حرف
غیر مکرر یعنی س ن ی وسه حرف میم وچهار حرف لام
ودو حرف را پس اشارت این دوازده حرف مبارک
بر دوازده امام علیهم السلام آشکار وعلامه مثل اشارات
سابقه که در بسمله کلمه بسم الله الرحمن الرحیم مشخص آمده خواهد بود بمعنی که
حرف غیر مکرر اشاره به امام علیه السلام که اسامی انها مکرر نشده یعنی
حسن وجعفر وموسی وسه حرف میم به امام علیهم السلام که اسم مبارکشان
محمد است وچهار حرف لام بچهار امام علیهم السلام که اسم مبارکشان علی است
وده حرف را بده امام علیهم السلام که اسم مبارکشان حسین است
ومناسبات حرفیه در این شانات کمال ظهور وتطابق دارد وما
حرف بین پس بعضی از اسرار او گذشت وبعضی دیگر از اسرار او
این است که اورا در دفع بلیات وتصحیح اسقام وشفای امراض بلیغ

قلوب بر خلق تمام است ودر جذب حبیب وحصول الفت
عظیم دارد ودر اجابت دعوات وحصول مقاصد ومهمات
ونیل مراد ودریافت خیرات وبپا رسیدن برکات تجربه
با تاثیرات ودر مراوده بذکر او کرامات وخوارق عادات
دست دهد ودر کمال جلالت وعلو قدر است که بهمین
حرف مبارک در قرآن مجید خدا او بخطاب بحضرت محمد باب
میفرماید در یوم یس چنانکه اخبار در تفسیر آن وارد است واگر زیاده
از این هزاران معروض اید خلف مقتضای اختصار مطلوب
از این رساله خواهد بود وهمین خواص واثار باختصاص ظاهر در حضرت
امام حسین علیه السلام کمال ربط وتشابهت را دارد چه آنحضرت علیه السلام همان
امامیست که بوجود وجود او تمامی عوالم شرع مهدی صلی الله علیه وآله
مراتب عوالم که بنه از مفاسد شیطانیه نسبه جنسیه وسبایب دنیه
صحت یافت وآنحضرت علیه السلام که در حاق حقیقت خمس خمسه
سلطنت زده جمیعش در تمامی عوالم وجود منتج گشته هر کسی از این دریا

بقدر حوصله و ظرفیت مقداری بر دولت بنی از نفس و کمال محبت
او نبیه السلام قال صلی الله علیه و آله ان للحسین فی قلوب المؤمنین محبة لا تکون
و تحقیق آنا و که این قسم پیش حضرت نبیت بعالم تکلیف و تشریف
و ان بحسب عالم تکوین و تکوینیت هیچ صنعتی از صنایع عالم و هیچ
فردی از افراد بنی آدم در بسیط خاک تا ماورای ملکوت اعظم
و عقل کل خالی از بنی محبت نیست و الله هنا از سر حد عدم قدم بعرصه
وجود ننهاده و ندی و ان محبت عکسی از عکوس جلوه در تجلیات
محبت این بزرگوار علیه السلام است و نشر اعلام هدایت و آثار ربوبیت
و ظهور انوار نهایات معرفت و غایات توحید و مراتب
نبوت و ولایت و نصرت دین مبین و شریعت و ایمان طریقت
و حقیقت قبه ماثوره از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
اجمعین و اقامه امر و حفظ ناموس الهی و حدود اسلام ما عدا
کلمه توحید و ایصال تکالیف بمکلفین اگرچه تا اقصی بلاد و صعاب
چین باشد و از منتهی بلاد از صین تا باوج اعلا علیین بحسب ظهور

تشعشع اختصاص آن سرور بلند قدر علیه السلام و در دلها جاری شده
امر ولایت و امامت در نسل پاکزاده او و قسم بر اقسام شفا
و بجهه و بر تربت مطهر او استجابت دعا در تحت قبه مبارکه او و هم
جا تحت قبه او علیه السلام پس با وجود این استنباطات در اشارات
این حرف مبارک باسم مقدس آنحضرت مع کو یا برای خواص و عوام
مشتبه نماند و بعد از آنکه این حروف بخصوصه و رسم اسم مبارک او
علیه السلام موجود و مذکور است و اما حرف نون پس او حرف
که کلمه کن با و تمام گشته و نقطه نون را یکی از تجلیات حضرت مجیدیه
گرفته اند و او حرف دوم است از اقطار حروف و او در اسم
از اسمای الهی است نافع و ناصر و ظهور و ورود هم و محو و زوال
شادی و بر و زوال و انبساط او را مدخلیت کلی است و سبب در تحبب
قلوب و بر انگیختن الفت و مغلوب نمودن اعدا و ظفر و نزول
رحمتهم اما عظیمه بر او مترتب و در تمام امور و تکمیل هر ناقصی تاثیرات
عظیمه دارد و فتح و فیروزی و نصرت با اوست و موجب صفای

ذهن و ذکا و جودت فهم است در مداومت او قلب نورانی و روشن
شود و اسرار الهی و معارف نامتناهی بر قلب روی آورد و بجهت
جهلیه و ظلمات و کدورات آئینه پرده بر کنار زند و تحقیق
اهل تحقیق چنین ان و اساطین بنطریق انوار غلبه کند در باطن
که آثار او بجوارح ظاهر شود و این مناسبات که از حضرت امام
بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق علیهما السلام ظهور یافته کمال اطلاع
دارد که بمناسبت بعضی از همان خصایص آنحضرت صلی الله علیه
ملقب بصادق شده و نسبت داده اند مراتب علم را بامام
و علمه جعفریه گوش زد هر عام و خاص است و این حروف مبارک اگرچه
بظاهر در رسم مبارک آنحضرت علیه السلام مذکور نیست اما
یکی از قواعد علم حروف که نزد محققان بطایفه متشرع است در حقیقت
موجود است و آن قاعده این است که هر حرفی که در هر مرتبه موافق
باشد سه مرتبه دیگر بر او میافزایند آنگاه حاصل او را صاحب
آن مرتبه از عدد از جمله حروف تعیین می کنند و حرف نون

از مرتبه پنجم عشرات واقع است چون سه عشر بر او بیفزایند هشتاد
حاصل میشود صاحب این عدد حرف مبارک فا است و حرف
مبارک بخصوصه حرف پنجم است مقدس جعفر علیه السلام و ایضا
در هر حرفی چهار وقت معتبر است که اول و اربعه گویند که خاطر
حرف را بایام پنج سایع عیام تاشر و قدر رابع حرف نون حرف فا است
و قدر سابع که قدر دویم است باعتباری و بیم باعتباری حرف
راست و حرف را بخصوصه نیز در اخر اسم مبارک جعفر مذکور است
و در دایره ابقع و قدیم حرف نون عین است و عین نیز در اسم
مبارک آنحضرت علیه السلام مذکور است و بحسب دایره اعظم و قدیم
دویم حرف نون جیم است که نیز در اول اسم مبارک آنسرور مذکور است
و اما حرف یا پس او را الف مطلقه گویند و او است حرف صبر
و شکیبائی و حرف زهد و تقوی و خلوت و انزوا و بردباری
و دراز دیا و برکات و سعادات دنیویه و اخرویه و بخت
با تاثیرات و موجب ازدیاد فهم و ذکا و جودت ذهن و

روح است و این خصایص با آنچه از حضرت امیر ابن جعفر علیهما السلام مذکور
رسیده بکمال مناسبت را دارد و این حرف مبارک بخصوص عدد آخر
اسم مقدس مذکور است و بقاعده که مذکور شد چون سه عشر را
افزوده شود عدد چهل حاصل آید و صاحب این عدد حرف میم است
و حرف میم در اول اسم مبارک آنحضرت صلی الله علیه مذکور است و اما حرف
لام پس با وجود بعضی از مناسبات و خصایص او که مذکور شد بعلاوه آنکه
او از یکی از حروف علویه که گویند که دال است بر تمامی اثبات
خلقه و طالع است از باطن الف و سی رتبه اثبات خلقه میشود
از پنج مقامی که مشیر است باو و شش جهة که مشیر است باو حرف واو
باین جهة چون او را با الف که متعلق بجنبه غیبیت است ضم کنند
تعریف میشود و دلالت بعلم و کلیت و استغراق میکند و کلمه شهادت که
لا اله الا الله که حرف زده حرف مبارک است و سوابق صحیح
اخبار شاهد بر این علم حروف مسطرات لا اله الا الله جمعا
از شمار لام و الف و ها است و در این کلمه مبارکه در پنج مقام جلوه گر

چنانچه الف نیز در پنج مقام مذکور گردیده تا دلالت کند
بر اسمی حقیقت و بوجه اتم بر تمامی عوالم توحید که هر یک مفصل
آمده و یکی در حضرت انجا علیهم الاف التحیة والثنا و حرف ها که در دو
جا مذکور است که بعدد پنج است و او نیز مشیر بهمین پنج مقام است
و هه در مقام نفس ذکر شده و بار دیگر در مقام ثبات یعنی کی در مقام
ظاهر و یکی در مقام باطن یعنی شهادت و غیب و بالجمله واقع آمده حرف
لام در مطلع غیب اسم اقدس الله و الله و غیب هم تمامی و یکجای میم
مشدد است که در هم مظهر واقع است و تشدید آن که از رمز ارواح عالم
آنست در یکجا که در رسم تهجی برای دلالت بر دو رتبه جلال
و جمال است و اینکه جلال حق در عین جمال و جمالش در عین
جلال است بدون شایبه کثرت و لهذا در دو لفظ جلال
و جمال مذکور آمده اما در جلال در دو جا مذکور شد و لیکن
در جمال در یکجا که بجای لام میم مذکور شد و این بر است در هم
مهد صح اهم علمه و اله است که بحسب تفصیل مظهر جمال حق است اما در جلال

پس لام علی علیه السلام است که بحسب تفصیل مظهر جلال حق است
و بحر یک اسم از اسماء الهه در او ابتدا با این حرف مبارک نشده است
و در مقام تعبیر تعبیر میشود از او بالف و میم ما خوذ است میم در وسط
جمال و غیب آن و عدد لسان لطیف لام را با عدد اسم اعظم مطابق
دیده اند که مشیر است باو عدد الم با اضافه آنکه حرف لا بخصوصیه
در غیب اسم علی علیه السلام مذکور است پس در اشاره کردن بچهار حرف
لام بچهار رکن نام علی علیه السلام انصافا جای شبهه برای منصف باقی
نمانده و مناسب همین اشارات و دقایق اینکه در باب ابن
و باب قریش میگوید که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم
جمعی از فلسطین خدمت حضرت باقر علیه السلام آمده در مسائل
چند می سؤال کردند و حضرت جواب آنها را فرمودند سؤال
از اسم اقدس کردند پس حضرت فرمود که مشیر در او ابتدا است که اقدم
پنج حرف است پس اشارت بسوی انیت او و واو است
قول خداوند عز و جل شهد الله انه لا اله الا هو و این بینه است

اشاره است بسوی غایب از درک حواس و لام دلیل است
بر الهیت او اینکه او اله است و القدر لام که مدغمان مستند
ظاهر نمیشود نه زبان و واقع نمیشود در گوش و ظاهر نمیشود در کتابت
و لیکن بر اینکه الهیت او بلطف پنهان است ادراک حواس
نمیشود و واقع نمیشود در زبان وصف کننده و نه در گوش شنونده
زیرا که تفصیل اله این است که عاجز از خلق از درک ماهیت و کیفیت
او بحس با توهم نه بلکه او مبدع او هام است و خالق حواس
و این است و جز این نیست که ظاهر میشود این نزد کتابت
دلیل است بر اینکه خداوند سبحانه ظاهر کرده است ربوبیت
خود را در ابداع خلق و ترکیب ارواح لطیفه انها در اجساد کثیفه
انها پس وقتیکه نظر کند عبد بسوی نفس خود نه می بیند روح خود را
چنانکه لام الصمد ظاهر و آشکار نمیشود و داخل نمیشود در حاسه از حواس
خمس پس چون نظر کند بسوی کتابت ظاهر میشود از برای او
آنچه پنهان بود و خفی بود و لطیف بود پس چون که نظر کند بعبد

در مائیه باری که نسبت او دالّه شود در او متحیر میماند و حاطه می کند فکر
بسوی آخری برای او زیرا که او عزّ و جلّ خالق است بر هر چه که نظر
کند بسوی خلق و ثابت شود او که عزّ و جلّ خالق انهاست و زیرا که کشنده
ارواح ایشان و حیات آنها و اما صادق پس دلیل بر اینکه او عزّ و جلّ
صادق است و قول او صدق است و کلام او حق است و وعدت
فرموده بندگان خود را اتباع صدق بصدق و وعده داده است
بصدق و از صدق و اما میم پس دلیل است بر دوام ملک او و اینکه
او عزّ و جلّ ملک حق است لم یزل و لا یزال و لا یزول و اما
دال پس دلیل است بر دوام ملک او و اینکه او عزّ و جلّ دائم است
الحدیث و اما حرف میم پس بعضی از خصایص آن گذشت و بعضی
از محققان و ایل طایفه او را اسرار ممکنه شمرده اند و او حرف چهارم
از قطار حروف است و اولش میم ملک و آخرش میم ملکوت است
و او کنار حقایق متاصله عالم جمع و کلیت است و لهذا اعلمیت جمع
واقع شود در حروف نوریه مرتبه است و عدد او چهل است و نبذه او

پنجاه چون نسبت با دو بنده عدد چهل را عدد نود حاصل آید که عدد
حقایق اسم میم است و در باب وفا و مرتبه است اسم جمعی نامی است
و در برابر تحتین و کلمه محبت از عظیم دارد و در تیسیر مهمات و فتح و تسهیل
مشکلات و فرو نشستگی کارها قوی التاثیر است و در برابر آن حجابات
دنیویه و اخرویه خواص عجیبه در او دیده اند و در تکمیل عوالم عقلیه و روحیه
و اجرای نتایج حکمتهای الهیه بر قلب و طلوع بر مخفیات غیبیه
پس قوی دست باشد و کفایت میکند درین باب و نشانات
ائمه اطهار علیهم السلام که حرف میم را از حروف مقطعه اسم اعظم
شمرده اند پس از ایشان گرفتن او بر سه امام علیهم السلام که اسم مبارک ایشان
مجهول است با وجود ذکر میم در حاهای این اسم متعدد کسی را یارای انکار
نخواهد بود و اما حرف را پس او حرفیست از حروف مرتبه
نوریه و اول حروف است که فلم علا بدان جاری گشته تا سبقت
گرفت رحمت بر غضب و اول حرف در رحمن اسم مبارک الرحمن
الرحیم آمده و از اوست کشف اسرار و ابراز حقایق و آثار و اوست

حرف حلم و بردباری و شرف است بر او و بوده اشراق رازهای
نهانی و مخفیات ایمانی رحیمی و رحمانی بشارت که بجهت
همین نایشه سبب کثرت تکرار او در قوانیح السور قرآنی و در اسرار
گرفتن آن بدو امام علیهما السلام که اسم مبارکشان حسن است تحمل است
خواهد داشت و مطابق همین حرف مبارک که بی اختلاف در غیر مکرره
آن و جز بی اختلافی در بعضی از مکررات در چندین آیه از آیات
قرآنیه بجول اسم معین نموده در آیات الائمه معروض گشته که آن
آیات و آن کلمات مفسر بائمه اطهار علیهم السلام گشته موافق
اخبار از جمله در آیه وافی هدایه و ضعفوا عن سوا السبیل است و در وافی
روایات شیعه و سنی مقصود از سوا السبیل ائمه اطهار علیهم السلام
و دیگر در آیه وافی هدایه و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر
فیها اقواتها فی اربعة ایام سوا للسائلین است و در تفسیر آن خصوصیت در آیه
مناسب نیست پوشیده نماند که حرف حمله الرحمن الرحیم
پنجاه آنها نورده حرف مبارک است مثل زبر تمام اسم الله

الرحمن الرحیم و مثل زبر اسما خمسه الهیه علیهم السلام و این تفصیل
بیانست و دو کلمه الرحمن الرحیم ل ف ا م ا ا ی م و ن ل ف
ا م ا ا ی م و تمامی این نوزده حرف مبارک از هفت حرف
مبارک حاصل شد که آن هفت حرف با ده آنها است بآن تفصیل
ل ف ا م ی و ن و بعد از وضع این هفت حرف مبارک دوازده حرف
مبارک دیگر بمانند پس تفصیل آنها ل ف ا م ا ا ی م و تمامی این
دوازده حرف مبارک زیر مشتمل بر سه حرف غیر مکررات یعنی
ل ف ی و سه حرف مبارک میم و شش حرف مبارک الف
پس اشارات با شارتش بر اسامی مکرره و غیر مکرره ائمه اطهار
علیهم السلام مثل دو مورد خواهد که گذشت و مطابق همین حرف
مبارک بدون هیچ اختلافی در مکررات و غیر مکررات مشخص
و معین آمده در آیه وافی هدایه ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق
و نیز بدون هیچ اختلاف و در آیه وافی هدایه شرع لکم من الدین ما
وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم

وصی عیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم
الیه یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب وهمچنین در آیه وآتی
هر آیه ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته
کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین
سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی
وان اعمل صالحا ترضاه واصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک
وانی من المسلمین باقلیل اختلافی در بعضی از کلمات وهمچنین در اسامی
معصومان سلام الله علیهم اجمعین با جزئی اختلافی در بعضی از کلمات
بعد از آنکه پنجه هفت حرفی که مذکور شد دوازده حرف مبارک
باین تفصیل ا م ا ل ف ی م ا و ن که اشاره دیگر خواهد
بود بر ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم خصوص آنکه بسایط آن
هفت حرف مبارک نیز نوزده حرف مبارک بر طبق ترتیب بسم الله
الرحمن الرحیم وحروف اسامی خمسه النجا علیهم هف التحیه والثنا
باین تفصیل ل ا م ف ا ل ف م ی م ی ا و ا و ن و ن

چندی در این حروف مبارکه بر خمسه النجا علیهم هف التحیه والثنا
باین تفصیل ل ا م ف ا ل ف م ی م ی ا و ا و ن و ن و ا
چندی در این حروف مبارکه بر خمسه النجا و چهارده معصوم در اسامی
علیهم السلام موجود است و اختصار گنجایش این قلیل تفاصیل را ندارد
والله الهادی و این هفت حرف مبارک بعینها در آیه بسم الله
الرحمن الرحیم و در اسامی ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و در بوده مبارکه
حمد و ذکار خاصه نیز بچندین وجه معین آمده و آیات بسیار
دیگر که در شان معصومین علیهم اللام و ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم وارد است و بعضی از کلمات خاصه آنها بجز زبر در بعضی
و پنجه بسایط در بعضی دیگر بترتیبی که در آن سه مورد معین
مذکور آمد بحول الله تعالی انتباط نهم قریب شصت آیه مثل آیه
باین نظم در کتاب آیات الائمه معروض داشته ام و ترتیب
درست آیه دیگر که نه باین ترتیب است مکررات و غیر مکررات
آنها بلکه بعنوان دیگر است حوادث روزگار و ناسازگاری بعضی

از معاندین نه مجال ثبت ضبط آنها را دارد و نه فرصت وقت انتباط
آیات دیگر که در حقیقت باین نظم و این ترتیب در طی ذکر کلمات
اشاره باسامی مبارکه ائمه و سایر معصومین سلام الله علیهم اجمعین
نمودن یکی از معجزات باهره قرآنی است که هر حکیم و دانائی باین
کلمه پر خرد و شبهه در نبوت محمد مصطفی و ولایت آل اطهار علیهم السلام
قرآن مجید از جانب حضرت خدا دیدن برای او باقی نماند
اگرچه از جهان ملل دیگر باشد و لله یقول الحق و هو یهدی السبیل
طور آخر بیان حروف مبارک بسم الله الرحمن الرحیم پنج حرف از آن
جمله غیر مکرر است باین تفصیل ب س م ه ن ی که اشاره است
بخمسه النجا علیهم هف التحیه والثنا زیرا که بسایط این پنج حرف
مبارک هر دوازده حرف مبارک است باین تفصیل ب ا س ی ن
م ه ا ن و ن ی ا یعنی دوازده امام معصوم سلام الله علیهم از خمسه النجا علیهم السلام
هستند و تمامی این دوازده حرف مبارک از هفت حرف مشهور
باین تفصیل ب ا س ی ن م ه و بعد از وضع این هفت حرف

مبارک هشت پنج دیگر باقی خواهد ماند یعنی ا ن ن ا ی ا بسایط این
پنج حرف مبارک چهارده حرف منور است یعنی چهارده معصوم
از خمسه النجا علیهم اللام هستند و تمامی چهارده حرف بسایط این پنج
حرف بعد از وضع مکررات آنها شش حرف مبارک میماند
که بعد از وضع آن شش حرف باقی هشت حرف ظاهر بود و چون
مکررات آن هشت حرف مرضوع شود پنج حرف دیگر باقی میماند
باین تفصیل ن و ا ل ف و بسایط این پنج حرف مبارک بر چهارده
حرف است و اشارات بسیار در این باب است و چون بنظر اجمال
میکشد رخصت افزائشتم نظم جلی مذکور شد که پنج حرف از دوازده
حرف بسم الله الرحمن الرحیم غیر مکرر است و چون موضوع شود آنچه
حرف منور باقی خواهد ماند و تمامی آن چهارده حرف در زیر
پنج حرف مبارک است باین تفصیل ا ل ر ح م که از ترتیب آنها
کلمه الرحم حاصل میشود و این اشاره دیگر است بچهارده معصوم علیهم السلام
و اینکه همه آنها از خمسه النجا علیهم السلام هستند و این است تفصیل آن حروف

مبارک م ال ل ال ح م ال ح م و بعجب کل که اول
این چهارده حرف مبارک میم است و آخر آنها نیز میم است یعنی
اول نام محمد و آخر نام محمد بخصوص آنکه همچنین از این چهارده حرف
مبارک نقطه ندارد و همه آنها مجردند و فی ذالک من عجایب الاسرار
فتدبر و کن من الشاکرین و صلی الله و سلم علیهم اجمعین و بسایط آن چهارده
حرف مبارک تا ماسی و پنج حرف میشود که اول آنها نیز م است
و آخر آنها هم میم است و همه آن سی و پنج حرف بسایطی از سه حرف
مبارک است یعنی چون مکررات آنها حذف شود هفت حرف باقی
میماند باین تفصیل م ی ا ل ف ح و این همان حروف بسایط
حاصل از پنج حرف مکررات بعد از حذف مکررات و چون این پنج
حرف غیر مکرر جمع کنند و مکررات را بر دارند همان دوازده
حرف مبارک خواهد ماند که اشاره دیگر است بر ائمه اثنی عشر
علیهم السلام و هر یک بسایط تامی بر بسم الله الرحمن الرحیم
پنجاه حرف مبارک است و در این باب اسرار بسیار است و چون مکررات

انها مرتفع شود همان دوازده حرف مبارک میماند که اشاره بدوازده
بر دوازده امام علیهم السلام و این است آن دوازده حرف مبارک
ب ا س ی ن م ل ف ح ع و بعدد آنکه تمامی آن بسایط که
پنجاه حرف است مشتمل بر چهارده حرف الف است و دلالت الف
بر معصومین علیهم السلام همین سابقا گذشت و دلیل دیگر بر این دلالت
این است که قرینه لفظ الف عبارت است از پنج حرف باین تفصیل
ل ف ا م ا و بسایط این پنج حرف مبارک چهارده حرف
منور است باین تفصیل ل ا م ف ا ل ف م ی م ا ل ف یعنی
چهارده معصوم از خمسه النجبا علیهم السلام و الف حرف آنها است
دیگر آنکه تمامی این پنجاه حرف دوازده حرف نقطه دار و از میان آن
آنها است که اشاره دیگر است بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام و آن
آن حروف ب ی ن ی ف ف ی ن ن ف ی ی و همه آن حروف
بعد از وضع مکررات چهار حرف است که حاصل شود از ترکیب آنها
فنبی چنانچه در زیر کلمه بسم الله الرحمن الرحیم سه حرف نقطه دار است

یعنی ب ن ی که هر یک در یکی از کلمات جلیله است و از ترکیب آنها
همان کلمه حاصل میشود بدون حرف فا و بسایط تامی پنجاه حرف
بسایط مشتمل بر نوزده حرف احادی است بطریق زیر آن در طریق
اسامی خمسه النجبا علیهم السلام یعنی چهارده حرف و یک حرف یا و پنج حرف نا
و دو حرف جا و پنج حرف دال پس همه این نوزده حرف از پنج حرف
خواهد بود باین تفصیل ا ب ح ح ر که اشاره دیگر است بر خمسه النجبا
و چهارده معصوم علیهم السلام زیرا که بعد از وضع این پنج حرف
از نوزده حرف البته چهارده حرف خواهد ماند بعد از آنکه بسایط
این پنج حرف مبارک دوازده حرف مبارک است باین تفصیل ا
ل ف ب ا ح ا ح ا و ا و و این دوازده حرف نیز مشتمل بر پنج
حرف غیر مکررات دیگر آنکه پنج حرف که از زیر بسمله مکرر چهارده
حرف مبارک شد کلمه الرحمن از آنها حاصل میشود که اشاره است
بآنکه ایشانند علیهم السلام رحمت موصوله حق بر خلق چنانکه در مضامین
زیارت جامعه و دعاها و اخبار است و دیگر آنکه مطلب است آنکه رحمت

بفرماید که در معراج پس از آنکه سلام کشم در آخر نماز خود
فرمود که سلام و رحمت تو را و امامان بعد از تو و لهذا مقام رحمت
تکرار یافت رحمت رحمانی و رحمت رحیمی از این آیه مبارکه بدو
کلمه جلیله الرحمن الرحیم سر عجیب و راز عجایب اسرار آنکه هنگام
تکلم و تنطق به بسم الرحیم پنج حرف از او ظاهر نمیشود بلکه همان
چهارده حرف مبارک آشکار میشود و به تنطق میاید و آن پنج حرف
مبارک عبارت است از الف اول الله و الف و لام الرحمن
و الف و لام الرحیم و این اشاره بتربیه خفیه است بمقامات
غیبیه تربیه خمسه النجبا علیهم السلام و الف النجبه و الشاهد همه آن پنج حرف
جز الف و لام چیزی نیست و محققین تمامی اسرار را در این
دو حرف عالیمقام دیده اند و احادیث هم شاهد این مقامات
و مؤید این نکته است اینکه بمقام وصل در این آیه واقع هدایه
ظاهر است که مقام اجمال و سکون است که یعنی خلق بسکون
مدرک بالسکون در اشاره دیگر خواهد بود بمقامات اولیه خمسه النجبا

و در اخبار این قبیل اشارات اخبار بسیار وارد است از آن جمله
نظیر همین معنی است که روایت میکند او را ابن ابی
وثیق میگوید که جمعی از فلسفیان آمدند خدمت حضرت صادق علیه السلام
و مسائلی چند سؤال نمودند آنحضرت جواب فرمود بعد سؤال
کردند از اسم الصمد پس تفسیر فرمود تفسیر او را و اینکه پنج حرف است
پس الف اشاره بانیت سبحانه و اما قول خدای عز و جل است
شهد الله انه لا اله الا هو و آن تنبیه است و اشاره است بسوی غایب
از درک حواس و لام دلیل است بر الهیت او اینکه او است الله
و الف و لام که مدغمند و ظاهر نمیشوند بر زبان و واقع نمیشوند بر وهم
و سامعه و ظاهر میشوند در کتابت دلیلند بر اینکه الهیت او
بلطف او پنهان است که ادراک نمیشود بحواس و واقع نمیشود
در زبان و صف کننده و نه در گوش شنونده زیرا که تفسیر آن
چیزیست که عاجز است خلق از درک ماهیت او و کیفیت او بحیث یا ما هو
نه بلکه او مبدع اوهام و خالق حواس است و این است و جز این نیست

که ظاهر میشود آن نزد کتابت دلیل است بر اینکه او سبحانه ظاهر گردانیده است
ربوبیت خود را در ابداع خلق و ترکیب ارواح لطیفه انها
در اجساد کثیفه ایشان پس وقتی که نظر کند عبد بسوی نفس خود
می بیند روح خود را چنانکه لام الصمد مدغم و ظاهر نمیشود و داخل
نمیشود در حاسه از حواس خمسه او پس چون نظر کند بسوی او
کتابت ظاهر میشود از برای او آنچیزی که پنهان است و لطیف است
پس هنگامی که تفکر کند در عبد در مایه باری و کیفیت او عاجز
میشود در او و متحیر میماند و احاطه نمیکند فکرت او بچیزی که متصور شود
برای او زیرا که او عز و جل خالق صور است پس وقتی که نظر
کند بسوی خلق او ثابت شود برای او اینکه او عز و جل خالق
انهاست و مرکب ارواح انهاست در اجساد انها و اما صاد
پس دلیل است بر اینکه او عز و جل صادق است و قول او صدق و کلام
او صدق است و خواسته است بندگان خود را بسوی صدق بصدق
و وعده کرده است بصدق در صدق را و اما میم پس دلیل است

بر دوام ملک او و اینکه او عز و جل ملک حق است لم یزل و لا یزال
و لا یزول و اما دال پس دلیل است بر دوام ملک او و اینکه
او عز و جل متعالی است از کون و زوال بلکه او عز و جل مکون کائنات است
انچنانکه گفته است بتکوین او هر کائنی و ایضا تمامی بسمله که چهار کلمه است
در سه کلمه از آن در هر یک یک حرف نقطه دار است و باقی نه حرف است
و چون آن حروف نقطه دار وضع شود همانا چهار حرف مجرد میماند
که اشاره است آن حروف نقطه دار بر حضرت نبی صلعم که همین
کلمه از ترکیب آن سه حرف حاصل میشود و باقی دیگر بر چهارده معصوم
علیهم السلام و این تفصیل آن چهارده حرف مبارک سین میم الف رحم
آل رحم م و اشارات دیگر در این طریق موجود است که مجال
ذکر آنها نیست و علیک با تامل ایقاظ ب بسیط سه کلمه مبارکه
الله الرحمن الرحیم جمعا چهل و دو حرف مبارکست که مطابق است
با عدد زبر اسامی دوازده امام بدون زیاده و نقصان و با بینه نقص
اسم مبارک معصومین علیهم السلام بعد از وضع حروف غیر مکرر آنها که همین حروف مبارک

بسیطی مشتمل بر هفت حرف است که منه انما چهارده حرف مبارک
میشود یعنی هفت الف و هفت میم که اشارت است بجمله حقیقه محمدیه
و علویه علیهما السلام الف سلام و تحیه در چهارده مقام و اسمی که
کوتاه نظران دور است که تخمها چون بوقی منزل افتاد در اوهام
خلایق مشکل افتاد بعد از آنکه کل الحروف مشتمل بر هشت حرف
نقطه دار است که همه از سه حرف است و بسیط این سه حرف هفت
حرف است و منه ان هفت حرف دوازده حرف مبارک است
و تمامی آن دوازده حرف مبارک از پنج حرف مبارک است
یعنی الف و ن و بسایط ام حرف چهارده حرف مبارک است
پس بچندین وجه در این طریق اشارات بر جمله ائمه چهارده
معصوم و حجت از دوازده امام علیهم السلام موجود خواهد بود همه این تفاصیل از بنی
تا لاحق در اسامی مبارکه ایشان علیهم السلام بحسب زبر و نقطه و بسایط
با حفظ نظم و ترتیب موجود است حتی آنکه حروف نقصان ام کلی میشود
بدون اختلاف در وضع و ترتیب طرا آخر متقن نما تا که تمامی

اشارات و تفاصیلی که مذکور شد در صورتی بود که حرف مبارک با
در عداد سایر حروف بسم الله الرحمن الرحیم محسوب شود و موافق
آن حدیث مشهور که آنچه در بسم الله الرحمن الرحیم است در با بی بسم الله است
باید اشاره بخمسه انجبا و چهارده معصوم و دوازده امام علیهم السلام
باشد حروف بعد از وضع حرف با هم موجود باشد لذا اجمالا
رحمت افزای خاطر دوستان ایمان میماید که واضح است که چون
حرف با در عداد آن حروف محسوب نشود البته هیجده حرف علیهم السلام
باقی خواهد بود و تمامی آن هیجده حرف مشتمل بر چهار حرف
غیر مکرر است باقی همه مکرر و البته چهار حرف که از هیجده حرف
موضوع شود چهارده حرف باقی خواهد ماند که اشاره بچهارده
معصوم و تمامی آن چهارده حرف از پنج حرف مبارک است
با این تفصیل ا ل ح ح و این همان پنج حرفی است که اشاره بسابقا
معلوم شد و بنه چهار حرف غیر مکرر شش حرف مبارک است و بنه
این شش حرف یازده حرف است و همه این یازده حرف بعد از وضع مکرر است

پنج حرف مبارک است و این است آن پنج حرف ا و ن ا ف
و بسایط این پنج حرف مبارک چهارده حرف مبارک است و
از این چهارده حرف مبارک بعد از وضع و تقسیم هشت حرف مبارک کرانی
میماید با این تفصیل ل ف ا م و ن ی و این همان هشت حرف مبارک است
که سابقا اشارات آنها معلوم شد و بعضها در اسامی مبارکه معصومین علیهم السلام
موجود و مبین است با حفظ نظم و ترتیب دیگر اینکه تمامی این هیجده حرف مبارک
شش حرف جاری دارد با این تفصیل ا ه ا ح ح ش حرف که در همه
حرف موضوع شود البته دوازده حرف مبارک میماند که اشاره بدوازده
دوازده امام علیهم السلام و ایضا تمامی هیجده حرف مبارک دو قسمت میشود یکی
مکرر است و دیگری غیر مکرر است اما غیر مکرر پس با این تفصیل ب س م ا ل ه
ح ح ن ی و اما مکرر است پس با این تفصیل است ا ل ا ل م ا ل ر ح م و بنه
نه حرف غیر مکرر که نصف اول است چهارده حرف مبارک است
و آن چهارده حرف مبارک بعد از وضع مکرر است با آن هشت حرف میشود که
سابقا اشاره او معلوم و مشخص آمد فقد که و بنه شش حرف اعاد مکرر

نه حرف و همه آن نه حرف از سه حرف و بنه آن سه حرف
پنج حرف است و بسایط این پنج حرف چهارده حرف مبارک است
که اشاره دیگر است بچهارده معصوم و آنکه آن چهارده نور پاک
از خمسه انجبا علیهم السلام اند **اشاره آخر** بیانات آن هیجده حرف
بر سه بعد از وضع حرف با سی حرف مبارک است که مطابق است
با بینه اسامی خمسه انجبا علیهم السلام و ما بعد حروف دوازده امام علیهم السلام
بعد از وضع مکرر است آنها و همچنین که همه این سی حرف بینات
هیجده حرف از هشت حرف مبارک است سی حرف بینات اسامی
خمسه انجبا نیز از هشت حرف است که عین همین هشت حرف است
بعد از تفاوت اصل او این است آن هشت حرف ا ی ن م ل ف ا و
و دیگر مذکور شد که این هشت حرف مبارک بنا بر شش حرف
مبارک است و اشاره دیگر هم بود که محمد داد کرش الله
در حقیقت هر یک از این حروف مبارکه اشاره است بیکی از هشت اسم
معصومین علیهم السلام چنین و ایضا همچنین که بینات اسامی علیهم السلام

حروف نقطه دار آنها از سه حرف است همچنین بینات این هیجده حرف
حروف نقطه دار آنها از سه حرف مبارک است و بسایط آن سه حرف
در هر دو جا هشت حرف است و بینات آن هشت حرف دوازده حرف
مبارک است که اشاره دیگر است بر دوازده امام علیه السلام و در تفصیل دیگر
دیگر لازم نیست و تمامی سی حرف مبارک که پنج حرف غیر مکرر دارد که
عبارت از حرف دو باشد و بعد از وضع است ده حرف و تمامی
شد بینات هشت هم مبارک معصومین علیهم السلام همین بعد از وضع چهارده
حرف الف آنها و دیگر آنکه تمامی این حروف مبارکه نوزده حرف
عشر آنی دارد و تمامی آن نوزده حرف مبارک از پنج حرف مبارک است
و بعد از وضع آن پنج حرف البته چهارده حرف دیگر میماند که اشاره بعدد
خمسه انجبا و چهارده معصوم علیهم السلام و نظیر این تفصیل است بعضها با حفظ
و نظم و ترتیب بدون اختلاف در حروف اسامی مبارکه خمسه انجبا
و اسامی ائمه چهارده معصوم علیهم السلام با قسام مختلفه موجود در کتاب
آیات الائمه معروض شد **تنبیه** و از برای آنکه مبادا گواه نظری

مراتبی را که معروض آمد حمل بر لطافت و استحسانات نماید لازم آمد
و ذکر قسم باشی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شرح جفر مبارکه
میفرماید که بالفعل بین العلما مشهور است تا بر عوام و خواص میرسد
شود که فوزده حرف مبارک بسم الله الرحمن الرحیم اشاره باسمای عظیم
اسلام است و بعضی در این اشارات معروضه ما فی نامه ولا حول
ولا قوة الا بالله عبد الله ابن حسن که در کوفه بوده و کنیه او ابو الهیثم است
دار الخلافه کوفه بوده روزی خدمت مولانا و مولی العالمین امیر المؤمنین
علیه السلام شرف شده و شکایت بسیاری از طاغوت که در کوفه
بهم رسیده بوده است نمود تفصیل آن طولی دارد پس از حضرت سلام الله علیه
خواهش کرد که اسمی از اسما عظام الهی بتعلیم فرماید که حرز خود کند
پس حضرت علیه السلام فرمود که ما را محزون کردی بسبب قطع آب
بموت مردها و قطع نسلها بموت صغار و اطفال و دریا
سؤال کردی و از خلق یا نیست رد سؤال کسی تحقیق که سؤال کردی
در تن امر عظیمی زیرا که اسم اعظم الهی سزاوار نیست که بر کسی اظهار کنند

در تعالی

در جهال ولیکن ای ابا منذر بر تو باد بخفای آنچه ری که ظاهر خواهم
ساخت بتو تا بتوانی و لعیاذ بالله که اهمال نمائی پس این
ابیات چندی که بیان میکنم از برای تو در آنها چیزی که زود
سبب دفع طاغوت و هر دردی مشکلی شود و اسم اعظم الهی آنچه که
تند گذرد لهیبه شواهج الجبال پس بعد از فرمایشات بسیاری ابیاتی چند
او فرستاد و این داعی موضع حاجت از آن ابیات مناسب
ذکر مینمایم قد جئت لتقتل یا ابن النار له الطاغوت وهما فالاسماء
ما رجت اسماء ربی تعالی قد رمت وسمت ارجکتها بالنفع
قد فتحت فاکتب لذلک بسم الله یعقبها فرد وحی قد مه وقد طرحت
من بعده حکم وعدل واحترا اسم المطهر قدوس وقد صحت
لک الطریقه و اکتب بعض آیتها عن صادق تقول الانعام قد صحت
باسم سر ان یا نار نازل الفتح المبین مذ حلیا صحت
واحرفا بهجات ضع فلیس لها فی الوضع مثل ستار بعده قد حرت
فتسعه ثم عشر ضبط عدتها بین دایره الاسما قد انتحت

براه ضعهم فی دور دایرة بالزعفران و مسک ریحه نفحت
و بعده از چند شعری بفتیه ها لطائف به فی هماله جمعت
فالعارفون بها صدر الفقه خذ ما تقایس و زغر مطلبها
بها نفوس کثیر الفضل ما بحت پس از آنها ابن بحر میفرماید برای
ابا منذر این ابیات دیگر است که بیان میکنم در آنها برای تو از
کیفیت دایره و وضع حرف و اسمائی که اشاره کرده پس
آنها هر از فرد اثبات چندی میفرماید پس بر سبیل که آنچه ما قصد کردیم
او در معنی است که به حق عن فهم از یکی و سیصد و شصت و ثمان حروف که
شده است بر پیشانیهای خزنه جهنم نوزده حرف است و ثمانیه حروف
اسمائی که ذکر آنها گذشت نوزده حرف است و ثمانیه حروف
بسم الله الرحمن الرحیم نیز نوزده حرف است فلهذا کان فعلهم اقطع من ا
لسیوف الماضیه اذا الجمیع مطابقون فی الدعوی ادای را در بودن
باش و پریشان خاطر مباش و متعفن شو در این عبارت بعضی
سلام الله علیه ضمیر کلمه مبارکه فلهم را ضمیر ذوالعقول و ذکر فلهم زیرا که اسمای
در تعالی

بحقایق مناسبه معصومین سلام الله علیهم اجمعین مثل ضمیر هم عرضهم علی الملائکه
که راجع است باسما و درایه شریفه و علم آدم الاسما کلها ثم عرضهم
الله کمه و بعد از فقرات چند دیگر بذکر ابیات شریفه شروع فرموده
میفرماید احمده و اثنی شکره فهو مولی زایدین شکره
عبده مولاه ع فدغدا قارعا بالذل باب المغفره یا ابا
المنذر ضمن قولا بدا من معان قد غدت مستتره کل منظر
قد نظرته لک فاتبعه بعقل المسطره واحذر التبعید عن اصحابه
واستعذ بالله ممن غیره پس از چند بیتی میفرماید ثم ضع
احرف عجم عدها سبعة اثنین تبدا عشره کل حرف
خلق الله له ملکا من الکرام الهبره خط ذاک الحرف فی جبهته
جل صنع الله فیما سطره فهم لائک خزان النظر ثم تقدیرا
وارو عنی خبره پس چند بیتی دیگر میفرماید للذی قد حاز
اسرار الها جمع اخبار الوری مختصره وهی اوفی حکم اودعتها
ضمن ابیات کنس نثره و اگر کسی در مضامین این ابیات مبارکات

درست تامل کند بعض سیه از که انهمه توصیف و تعریف و ذکر خواص
و آثار نامحدی که بعضی بر ما که جمیع اخبار مخاجنه با ذیت الا از آیت
اینکه آن حروف و نقوش مبارکه حروف اسامی معصومان علیهم السلام
علیهم اجمعین است و اسم اعظم بلاشبهه انها هستند و چون خود آنحضرات
علیهم السلام علیه تاکید بکمال فرموده اند لهذا شرح این باجرا زیاده
ازین مناسب نیست اگر در خانه کس است یک حرف بس است و اشارات
بشارات چندی در آیه و اذ هدایسم الله الحسنی از جهت حضرات
معصومان علیهم السلام علیهم اجمعین است که مجال ذکر انها در این مختصر نیست
و برای بسد از کردن دلهای خواهنده و اظهار قیمت پاینده
و سر رشته بدست دادن در ادراک لطایف و اسرار مکتوبه و بکر
بحول الله و کرمه و یحیی من حی عن بینه من صفا و بینه و لطف حسنه
و صحت غیره و شرح الله صدره للاسلام و الی الله تعالی سلیم او القی
السمع و هو شهید بوشیده نیست که اسم قدس الله چهار حرف مبارک است
بتفصیل ا ل ل ه اسم مقدس محمد نیز چهار حرف است بتفصیل م ح م د

همچنانکه اسم اقدس الله حرف ما قبل آخر که حرف لام است در اول و آخر است
اسم مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیز متمثل مکرر است که حرف میم باشد همچنانکه
حرف مبارکه اسم الله هم مجرد و با نقطه است همچنین حروف مبارکه اسم
محمد نیز هم مجرد و با نقطه است و همچنانکه اسم اقدس الله مشتمل بر حروف اعتبارات
یعنی الف و ها و دو حرف عشرات یعنی دو حرف مبارک لام اسم مقدس
محمد نیز مشتمل بر دو حرف مبارک احادی است یعنی حا و دال و دو
حرف مبارک عشرات یعنی حرف میم و چنانچه حرف عشرات در اسم
الله مکرر است در اسم مقدس محمد نیز دو حرف عشرات که هم شبیه مکرر است
و چنانکه نقطه اسم اقدس الله هفت حرف مبارک است بتفصیل ا ف ا م
ا م ا نقطه اسم مقدس محمد نیز هفت حرف مبارک است یعنی ی م
ا ی م ا ل و چنانکه اسم اقدس الله با نقطه یازده حرف مبارک است
بتفصیل ا ف ل ا م ل ا ه که عدد است که نیک اسم مقدس
محمد نیز با نقطه یازده حرف مبارک است بتفصیل م ی م ح ا
م ی م د ال و چون حرف لام در الله مکرر بود اگر محسوب نشود

حروف دیگر با نقطه نیست حرف مبارک خلاصه بود بتفصیل
ا ل ف ل ا م ه انچنین چون حرف میم که در اسم مقدس محمد صلی الله علیه و آله
مکرر بود محسوب نشود بسایط حروف دیگر است حرف مبارک
خلاصه بود بتفصیل م ی م ح ا د ال و همچنین اسم اقدس الله هفت
حرف مبارکه بعد از وضع مکررات چهار حرف مبارک است بتفصیل
بتفصیل ا ف ا م و بسایط انچهار حرف مبارک نیز یازده حرف
مبارکست مثل بسایط حروف اولد مذکور شد بتفصیل ا ف ا م ا ل
ف م ی م همچنین نقطه اسم مقدس محمد که نیز هفت حرف مبارک بود
بعد از وضع مکررات انها چهار حرف مبارک میماند بتفصیل
ی م ا ل و بسایط انچهار حرف مبارک نیز یازده حرف مبارک است
بتفصیل ی م ی م ا ل ف ل ا م و چنانچه یازده حرف بسایط چهار
حرف اسم الله که مذکور شد بعد از وضع مکررات پنج حرف مبارک است
بتفصیل ا ل ف ی و همچنین تمامی یازده حرف مبارک بسایط چهار
حرف نقطه اسم مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیز بعد از وضع مکررات پنج حرف مبارک

بتفصیل ی م ا ل ف پس متفق با یکدیگر بود که این دو پنج حرف بعینها
مثل یکدیگر بدون اختلاف در حرفی از حروف جزئی اختلاف در
ترتیب است و بعضا چون از هر یک شش حرف خلاصه نمایند اما از یازده حرف اسم
الله پس بتفصیل ا ل ف م م و اما از یازده حرف اسم مقدس محمد پس
بتفصیل ی م ا ل م و نقطه شش حرف مبارک اول پس یازده حرف
بتفصیل ا ل ف ل ا م ا ی م ی م و همچنین نقطه شش حرف مبارک اسم
نیز یازده حرف است بتفصیل ا ی م ل ف ا م ل ف ی م
و متفق با یکدیگر یازده حرف اول که از اسم اقدس الله تعیین
شد بعینها یازده حرف دوم است که از اسم مقدس محمد صلی الله علیه و آله مدون
شد و در هر حرف از حروف یازده یازده حرف مبارک که اول از پنج
حرف است یعنی ا ل ف ا م ی همچنین یازده حرف در اسم پنج حرف
بتفصیل ا ی م ل ف و این پنج حرف مبارک بعد از حذف و همان حرف
اول است که بتعیین شد و بغیر جزئی اختلاف در ترتیب همچنین

و در چندین سوره در آیه وافی هر ایسم الله الرحمن الرحیم همین حرف مشتمل است
و حقیقی نماند که بینهایت حرف اول هشت حرف مبارک است باین تفصیل
ا م ل ف ی م ا و بینات این هشت حرف مبارک چهارده حرف
مبارک است که اشارات بچهارده معصوم علیهم السلام باین تفصیل ل ف ی
م ل ف ا م ا ی م ل ف و تمامی این چهارده حرف مبارک از پنج
حرف است باین تفصیل ل ف ی م ا و این همان پنجحرفی است که بقا
معین گشت و این تعیین در اسم اقرب اسماء بعد و چون پنجحرف اسم معرف
محمد و ما بعدها همان پنج حرف بعد در اینک تمهید شد پس همین حرف
و اشارات در او حد اخمد ف خلیه بعد و همین حرفها بعضها با حفظ
و نظم و ترتیب بعد اخمد ف صمد در بینه اسم مبارک محمد
و ع و فاطمه علیهم السلام معین گشته و اینجا مجمل ذکر آن تفصیل است و اگر
کسی در است بر اسرار این تفاصیل و قف آید التفات و مرادین کلمه
لکفات با قلم نور و در صفحه وجود نوشته آید تا از وصف پنج
زبانی تو ما دم زده ایم ورق گل خجل است از ورق دفتر ما و سواد

کو تا نظری این تفصیل شورش کند در صفوان ابن یحیی با سناد خود از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند که از آنحضرت سؤال کردم
از بسم الله الرحمن الرحیم این حرف سر بهاء بهاء الله و لیس بسناء الله و المیم ملک الله
قلت قال الله قال الالف الله و خلقه من النعیم بولایتنا و اللام آلائه
و خلقه و ولایتنا قلت فالها هال هو آل من خالف ولایتنا محمد و آل محمد
الحدیث و بنحو آن چه عرض شد این است که اعداد احادی و جمعی آن
حرف مبارک بسم دوازده است باین تفصیل ب س م و سیصد و شصت و چهار
حرف مبارک ب س م باین تفصیل ا ل ل ب ح و عدد احادی جمعی اسم مبارک
نوزده است باین تفصیل ب ح م ا ن و سیصد و شصت عدد حروف الرحیم باین تفصیل
ا ل ل ب ح ی م و عدد احادی جمعی حرف غیر مکرر بسم الله الرحمن الرحیم
نوزده است باین تفصیل ب س ح ن ی ی و تمامی چهارده حرف
که بعد از وضع حروف غیر مکرره باقی میماند و پنج حرف احادی را
باین تفصیل ا ا ح ا ح اعداد این پنج حرف نیز نوزده است و مجموع
پنج حرف مبارک در مکرر چهارده حرف شده نیز مشتمل بر پنج حرف

احادی است باین تفصیل ا ا ا ح ا مجموع اعداد آن پنج حرف مبارک نوزده است
که اینها هر یک اشاره دیگر است بر مطلب و همه این تفاصیل
در اسامی مبارکه خمسه اینجا و چهارده معصوم و حجت زده امام علیهم السلام
با نحاء شتی موجود و در آیات الائمه معروض گشته و ایضا حالیه یک
عنوان از آنها در اینجا معروض میآید در طی کتاب دیگر که باب
دوم باشد باب دویم سابقا گذشت که امهات عوالم
منقسم بهفت قسم است مثل سموات سبع و در ضمن سبع و کواکب
سبعه سیاره و اقالیم سبعه ارضیه و اقالیم سبعه کونیه من اندر الجنة
و عوالم سبعه علویه حیث قال علیه السلام لا یکون شیء فی السموات
و لا فی الارض الا بسبعة بحدیث که عبارت از عوالم قضا و قدر
باشد و اراده و مشیت و امثال و اطوار سبعه قلبیه و حجب سبعه بکار
سبعه و اسمای سبعه در صاحب مقام خلافت بوده اند الی غیر ذلک
و چون مقدم است در همه عوالم اصول بر فروع لهذا معصومان سبعه
علیهم اجمعین مقدم خواهند بر تمامی کائنات حتی بر نبی سبق و تقدم مراتب

پس مشیت و سبقت خواهد گرفت هم انها جمع همه در رسم انها جمع
و عدد انها جمع اعداد و ذکر انها جمع اذکار و حروف انها جمع
حروف و جسد انها جمع اجساد و روح انها جمع ارواح و از مجموع
از جواهر و اعراض تجلی و تجسمی و شعاعی و پرتوی از شعاع ان عالم انها علیهم السلام
باشد لهذا تمامی چهارده معصوم علیهم السلام هفت اسم مبارک است که عدد
کامل است که مفصل در چهارده مقام شده که تفصیل هر عدد و ضعف الف است
چنانچه اسامی مبارکه دوازده امام علیهم السلام که شش اسم مبارک است
و مفصل بر دوازده مقام شده و بر تمامی هفت اسم مبارک معصومان است
حرف مبارک باین تفصیل م ح م د ع ل ی ف ا ط م ه
ح س ن ح س ی ن ج ع ف ر م و س ی و در تمامی این
حروف مبارکه هشت حرف غیر مکرر است باین تفصیل د ل ا ط
ج ر و ه بعد از وضع این هشت حرف مبارک که مذکور شد از بیست
هفت حرف مبارک بیست و نوزده حرف مبارک خواهد ماند باین
تفصیل که مکرر است م ح م ع ی ف م ح س ن ی ی ف م س ی

مطابق است با رسم بسم الله الرحمن الرحیم و اسامی خمسه انبیا علیهم السلام و همه این
نوزده حرف مبارک حاصل از هفت حرف مبارک است با این تفصیل
ح ح ی ی ف س ق و چون این هفت حرف مبارک از نوزده حرف
موضوع شده بهانا و دوازده حرف مبارک بیمانده با این تفصیل ه ه ح
ح س ی ن ن ف ه س ی و تمامی این دوازده حرف مبارک نیز شامل
بر سه حرف غیر مکرر است یعنی ن ف و بر سه حرف مبارک میم
و دو حرف مبارک حا و دو حرف مبارک سین و دو حرف مبارک یا
بر اشاره خواهد بود سه حرف غیر مکرر بر سه اسم غیر مکرر یعنی خضر و خضر
و یوسع علیهم السلام و سه حرف مبارک میم بر سه مخبر نام علیهم السلام و باقی دو حرف
دیگر از اسامی مکرره و مطابق این تفصیل از غیر مکرر و مکرر با قلیل اختلافی
و بعضی از مکررات مشخص و معین در ایات الائمه معروض گشته
یکی در آیه واقع در آیه الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم
و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا
و اتبعوا سبیلک و دیگر در آیه واقع در آیه و وصینا الانسان بوالدیه احسانا

حکمة انه کرا و خصه کرا و جمله و فصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ اشده
و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی
والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی
من المسلمین خصوصا آنکه حرف نون و تدویم او در دایره ایقضی بیان
و بخصوصه در اسم مبارک حسین علیه السلام مذکور است و تدویم حرف عین
در آن دایره حرف فاست که در اسم مبارک جعفر علیه السلام مذکور است و با
حرف فا پس و تدویم او در دایره انثی حرف واو است و تدویم
چهارم او حرف یا است که تماما در اسم موسی مذکور است و بیان رسالت
و حرف سین و دو حرف یا شاهکار عظیم باشد زیرا که تدویم
سیم حرف سین در دایره انثی حرف عین است و تدویم او در دایره
در دایره ایقضی حرف سین است و در دایره اسطی و تدویم او حرف
و هر یک از این حروف مبارکه بخصوصه در اسم مقدس
علیه السلام موجود است فاما حرف یا بعد از آنکه بخصوصه در آن اسم
مقدس مذکور است و تدویم او در دایره ابجدی حرف عین است تمام

آنکه نظیر و حرف یا در دایره اسطی حرف لا است فاما حرف حا پس و تدویم
او در دایره ابجدی حرف نون است و در دایره انثی حرف سین است
با وجود خود حرف حا که و تدویم اول است اسم مبارک حسن علیه السلام بر روش
مسایر و اشارات عجیبه در مسبات بسایط اسامی مبارکه معدودات
موجود است و اختصار گنجایش آن تفاصیل را ندارد باب سوم
در ذکر اشارات و رموزی است در رسوما مبارکه حمد که ام الکتاب
گویند و مواقع الحدیث مشهور که آنچه در عالم است در قرآن است و آنچه
در قرآن است در سوره حمد است و آنچه در حمد است در بسم الله الرحمن الرحیم
و باعتبار سابقیت حقایق معصومان علیهم السلام بر جمیع حقایق عالم
تکوین و لزوم مطابقت کتاب تدوینی که قرآن است با کتاب تکوینی
باید اول چیزی که در رسوما حمد بعد از بسم الله الرحمن الرحیم ذکر شده
محمد و آل محمد باشد و کفایت بکند بیان در سابقیت آنها
بر سایر عوالم مضمون خطبه که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در کتاب وصیه باین عبارت که الحمد لله مدبر الدهور و مالک الامور

الامور الذی کان فی کونه بکینونته قبل خلق الکائن فی الکون الاین
ازلین لا موجود بین منه بدا و الیه یعود ان الدهر فیما قضت
حدوده و لنا اخذت عقوده و انسیاره شهوده الخطبه و از آنجا
که تمامی عوالم وجود منقسم بر دو قسم است اجمال و تفصیل و مراتب اول
و برای حکیم و شواهد خبیر بر هر یک از این دو عالم شهی در رسوما
در حقیقت چهار رتبه حاصل میشود و نسبت لمجمله رسوما حمد نسبت اجمال
بتفصیل چنانکه نسبت را سوره حمد نسبت تمامی قرآن دارد و پس ما
ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله در رسوما حمد اشکالی در تفصیل
از ذکر انبیا علیهم السلام در بسم الله الرحمن الرحیم باشد و همان اشکال
که در بسمله معروض آمده باید در رسوما مبارکه حمد واضح تر و مفصل تر
باشد حکمة الهیه بعد حظه اینکه در حقیقت رسوما حمد
عالم تمامیت من المبدء الی الختم و هر موجودی از موجودات را در حمد
یک وجهه ربانی و یکی وجهه نفسی خلقی لهذا این رسوما مبارکه شامل بر دو حمد
جنبه آمده چنانکه ابه بسم الله الرحمن الرحیم نیز همین طور است اما

بعضی اینکه ذکر در جمله نفی مشرق و مغرب زمانی باشد لهذا امیر مؤمنان
امیر المؤمنین در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قال الله
عز و جل قسمت فاتحة الکتاب بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی و نصفها
لعبدی الحدیث و تا کسی مفصلا و مجملا نکته امر بین الامرین و جمع
بین الضدین در مزج البحرین در برزخ بین انسانین بر نخورد این کلمه را
بدرستی ادراک نماید سر تحمیدیه پوشیده نیست که هر کلمه در بعد
در جمله درین دنیا مبارکه دارد است کلمه مبارکه الحمد است و سوای خبار چنانکه
گذشت اول تفصیل بر طبق نه عالم و حیدیه تحمیده لنجبا علیهم السلام و فتحیه
و لشنا بوده اند لهذا کلمه الحمد پنج حرف مبارک آمده و بطن الحمد
مبارک چهارده حرف مبارک است و اشاره بچهارده معصوم علیهم السلام
که در تحمیده لنجبا علیهم السلام و فتحیه لیشها متعدد و ایات آن چهارده حرف
مبارک الف ف ل ام ح ام ی م دال و تمامی این چهارده حرف
مبارک شمس چهار حروف غیر مکرر است یعنی ف ح ی د ف
فاطمه حسن یا حسین و حیدر یا بالعکس و چهار حرف مبارک الف و سه حرف

مبارک یم در اسامی مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام چهار اسم غیر مکرر است
یعنی فاطمه و حسن و موسی و جعفر و ده بسیار مناسب است در چهار حرف غیر مکرر
اشاره بچهار اسم غیر مکرر و چهار حرف الف بچهار نام امیر و
حروف مکرره باقی اسما مکرر و علم لهم جمعین و مناسبات حرفیه
ظاهرا و باطنا نیز موجود است نسبت بهر یک و علیک بالتامل و تطبیق
و ایضا تمامی چهارده حرف که مذکور شد از شش حرف مبارک است
بالتفصیل ال ف م ح ی د و هر حرف اشاره بنامی از شش اسم
معصومان علیهم السلام است هر یک بخصوصه و در یکی از آن اسما مقدسه مذکور است
و بعد از وضع این شش حرف مبارک شش حرف مبارک دیگر نمایند بان
تفصیل ل ا ا م م ال و همینه این شش حرف مبارک نیز چهارده
حرف مبارک است بعدد آنکه الف و لام که در اول کلمه الحمد است
و شمس بر اسم اسرار الهی است موافق اخبار چنانکه گذشت و از حرف
اسم اعظم بسط انها پنج حرف است و بسط آن پنج حرف مبارک چهارده
حرف مبارک است و اشاره بآن چهارده معصوم علیهم السلام و الف الحمد است

یعنی علیه السلام است و دال آخر اشاره بحمد صلی الله علیه و آله است لهذا اخر
تفصیل که اینک گذشت بحسب صورة و لفظ و حرف بود اما
بحسب مفاهیم و معنویت پس باید است در مواقع تحقیق اکابر و مضامین اخبار
حمد بر دو قسم است اول حمد ذات خدا اند عز شانه بر خود فرموده
چنانکه مضمون حدیث شهد است انا لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک و دلالت دارد حرم آنچه خلق بقدر حوصله
وجودی و معرفت و شهود بنمایند و حمد اولیا شکی نیست در سایه بیت
یکه بایجاد کمالیت که دال بر اتصاف بصفات کمالیه باشد
یا بایجاد موجودات که مشتمل باشند بر حکم و مصالح و لطایف صنع و رود کار
که از مشاهده هر یک علم قطعی حاصل شود باتصاف مبدء موجودات بانواع
انواع صفات جمالیه و جلالیه و سمات کمالیه و بنا بر این
حقیقت محمدیه و دال اهل را و علیهم السلام که اتم و اکمل و اشرف
و افضل موجودات اند افراد حمد خواهند بود اما آنکه منفعت
لوای حمد را بدست من او و من بدست علی علیه السلام اشاره دارد

میدانند که حمد جمیع اهل تحمید در حیطه آن لوای حمد است پس عمده و مستحق
و مولی که از الف و لام الحمد منفاد و مفهوم صحیح و باطن حای خواهد بود
و این کلمه مبارکه در عداد آن نصفی از و ناحمد است که موافق حرفی که
گذشت مرخد ایراد است لهذا میفرماید که الحمد لله این است آخر سهم خدا
صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید هر چون بنده بگوید الحمد لله کما هو اهله و مستحقه
و شکران از و نشنی ثواب آن حاضر آید و از جانب حضرت کریم
خطاب رسد چه ثواب این کلمه که بنده من بر زبان راند بر زبان
عمل او ثبت کنید و بگویند بار خدایا ما چه دانیم که ثواب کلمه
اینکلمه چه مرتبه است تا بنویسیم حق تعالی فرماید که شما این کلمه را
تا ئید الحدیث و اشارة الی هذا المقصود و مقاصد اخری کلمه رب
العالمین را عقیب الحمد لله ذکر فرمود تفصیل آنجا که
تجلی و اول تفصیل حضرت خمسه توحیدیه یعنی خمسه لنجبا علیهم السلام
الفتحیه و لشنا بوده اند چنانکه لفظ توحید پنج حرف و بسط آن پنج حرف
و از ده حرف مبارک است و زیر اسامی مبارکه انها نوزده حرف مبارک

پس در کتاب کونی چون چنین بود لهذا در کتاب تدوینی نیز هفده
حرف مبارک در بسم الله الرحمن الرحیم شده و اینمعنی اول ظهور حروف است
در کلمه لهذا ایشان علیهم السلام را خداوند مجید در قرآن بکلمات تعبیر نموده
تا قوله عز و جل فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه الآیه و در اخبار
در اخبار که کلمات در آنجا خمسه النجباء علیهم السلام هفت تجمع و تشابه
هستند و در اخبار دیگر وارد شده که مقصود ائمه معصومین علیهم السلام
چنین هستند چنانکه وارد است در حدیث مفضل که حصر مضمون آیه است
که چون حضرت آدم علیه السلام بخطای خود متفطن شد و طلب
مغفرت نمود یاد آورد امری که سابقا خداوند باو فرموده بود
که در رشد تا متوسل بمحمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نشود حضرت آدم عرض
کرد خداوندا آیا تو ایشان علیهم السلام توبه مرا قبول خواهی فرمود
و حال آنکه من آنم که ملائکه را امر بسجده بر من فرمودی و در بهشت جوت
جای دادی حوا کنیز خودت را زوجه من نمودی کدام حالت را بمنزلت
مقرر فرمودی خطاب رسید که ای آدم اینکه عدد کلمه را تعظیم نمودی بعدد نوام خواهد

بشمار آن بعد که تو دعا را این انوار بودی و اگر مشرف بآن علیهم السلام نمیشد
شده بودی که تو را از این خطیئه کنم هر آینه قبول نمیشود و میکردم
اینکار را پس حالا متوسل بایشان شو پس آنحضرت گفت اللهم بحق
محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الطیبین من آلهم لما تفضلت بقبول
توبتی و در آخر حدیث شریف وارد است فرمایش قوله عز و جل فتلقی
آدم من ربه کلمات فتاب علیه الآیه و العجب که لفظ کلمات پنج حرف
مبارک است و بطن این پنج حرف مبارک چهارده حرف مبارک
پس مؤید مضمون هر دو حدیث این عبارت مطابق خواهد بود
و دعای اجمال تفصیل یعنی تفصیل اول تفصیل ثانی در رعایت اینمعنی در ایشان
این کلمات که بسی دارد است کسی خیالات دور و دراز نکند زیرا که مفصل
علیه الحمد بفرماید در ذیل حدیثی که روایت نموده از حضرت صادق
علیه السلام که عرض کردم بآنحضرت که خبر بده مرا از قول خدای عز و جل
که میفرماید و جعلها کلمة باقیة فی عقبه فرمود قصد کرده است خدا در این
امامت را که قرار داده او را خدا در عقب حسین علیه السلام تا روز قیامت

الحدیث و حرف کلمه باقیه نه حرف مبارک است و آنکه که از نسل آنحضرت
علیه و علیهم السلام است تا امام علیهم السلام و لهذا اظهر این نکته یعنی حرفهای
نظم کتاب تدوینی ابتدا بنوزده حرف مبارک است در هر دو قسم
ربانی و عبدی منظور نظر حضرت اقدس باری آمده اما در قسم اول
پس در طی چهار کلمه مبارکه اول است چنانکه در بسم الله الرحمن الرحیم
نیز در طی چهار مبارکه بود و یعنی الحمد لله رب العالمین هر نوزده حرف مبارک است
اما در قسم دوم که عبدی است پس نیز در طی چهار کلمه است یعنی ایاک
نعبد و ایاک نستعین هر نوزده حرف مبارک است و چون قسم عبدی
تفصیل بعد تفصیل است لهذا بار دیگر نیز نوزده حرف جاری شده در چهار
کلمه مبارکه اهدنا الصراط المستقیم که نیز نوزده حرف مبارک است مخفی
نماند که نوزده حرف مبارک قسم اول پس مشتمل بر هفت حرف مبارک
آحاد است پس تفصیل آ ح د ه ج ب ا و بعد از وضع این حروف
مبارکه هیئة دوازده حرف مبارک دیگر میماند که اشاره دیگر است
بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام دیگر آنکه تمامی مکرر است این نوزده حرف مبارک

جز الف و لام و میم چیزی نیست و اخبار در اینباب گذشت که تمامی
اسرار در این سه حرف مبارک است و اشارات انها مذکور شده و بجمله
دیگر آنکه کلمه الحمد در پنج حرف مبارک است و اشاره بر معصومین
در چهارده حرف مبارک در سه کلمه مبارکه لله رب العالمین و تمامی این چهارده
حرف مبارک بعد از وضع مکرر است تا حرف مبارک است و بقیه الی
حرف مبارک چهارده حرف مبارک است که اشاره دیگر است بر چهارده
معصومین علیهم السلام و این چهارده حرف مبارک از هفت حرف مبارک
پس تفصیل اول فی ن و و این همان حروف مبارکه است که
در چندین موضع سیر و اشاره معروض گشت و بعد از تفصیل چهارده حرف
لله رب العالمین شرح آمده بدوازده حرف مبارک در کلمه جمله الرحمن
الرحیم و شرح خطیب سابقا گذشت و چون عدد دوازده مقام غیر
تفصیل است لهذا الحمد و انفصال شده بدوازده حرف مبارک دیگر در سه
کلمه جمله مالک یوم الدین بعد از آنکه بطن لفظ مالک نیز هر دوازده حرف
مبارک است و بقیه بهمین چهارده حرف مبارک است و تمامی این چهارده

حرف از هفت حرف است باین تفصیل آ ی م ل ف ن و این معانی
هفت حرف مبارک است که اشارتش در مواضع عدیده گذشت
از جمله آنکه ثبات اینها دوازده حرف مبارک است پس بعد از آن
که شرح این قسم ح ر ف ن م مفصلا گشته در چهارده حرف بعنوان اشتمال
در کلمه ایاک نعبد و پنجاه و چهار حرف مبارک دیگر در بسایط کلمه و ایاک نستعین
بعد از آن در شانی دیگر در زیر الصراط المستقیم نیز پنجاه و چهار حرف مبارک دیگر
عامه و خاصه اخبار بسیار دلالت است که صراط المستقیم ایشانند علیهم السلام
و ذکر اخبار خاصه از حد مقدار و نهایت شهرتها اما اخبار عامه پس
ابراهیم ابن محمد الحموینی که از علمای عامه است روایت نموده باسناد خود
بسوی ابی جعفر باقر علیه که آورده است باسناد خود از حضرت
ابی جعفر علیه السلام که در حدیث مبسوطی میفرماید که نحن الطریق الواضح الصراط
المستقیم الی الله و شیخ ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم میگوید که قال
مسلم ابن حیان سمعت ابا برزه یقول صراط محمد و آله علیهم السلام و
همچنین در تفسیر وکیع ابن الجراح است در تفسیر ثوری در سدی از ابی

و مجاهد از عبد الله ابن عباس فی قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم قال هو
معالم الدین و ارشد نا الی واجب محمد و اهل بیته علیهم السلام و حضرت صادق
میفرماید الصراط المستقیم ائمة المؤمنین و حضرت سید سجاد علیه السلام میفرماید
لیس بین الله و بین حجته حجاب و لا ستر و نحن حجته و نحن الباب الله
و نحن الصراط المستقیم الی ان قال و نحن ارکان توحیده ای ارکان
مقف باشد که تربر کلمه مبارکه نحن ابواب الله دوازده حرف مبارک است
باین تفصیل ن ح ن ا ب ا ل ل ه و آثارات این دوازده حرف
مبارک بر اسامی مکرر و غیر مکرر ائمه اطهار علیهم السلام مثل چند موضعی است
که گذشت زیرا که این دوازده حرف مبارک مشتمل بر سه حرف غیر
مکرر است باین تفصیل ح و ع و ر حرف مبارک نون و سه حرف مبارک
الف و دو حرف با و دو حرف مبارک لام پس این سه حرف غیر مکرر
اشاره باشد به اسم مبارک غیر مکرر یعنی علی و جعفر و موسی علیهم السلام و سه حرف
الف به محمد و ابراهیم علیهم السلام مکررات دیگر باقی اسامی دیگر در کلمه
مبارکه نحن ارکان توحیده چهارده حرف مبارک است باین تفصیل

ن ح ن ا ر ک ا ن ت و ح ی د ه چهارده تفصیل دیگر آنکه لفظ توحید
پنج حرف مبارک است که اشاره به پنج مقام توحید است که هر یک
خاصه یکی از خمسه النجابیهم است بعنوان ظهور تفصیل و بسایط آن پنج حرف ۱۲
حرف مبارک است و در تفصیل آن لام نیست و لفظ معرفت هم همین
طور است تفصیل نوزده حرف قسم چهارم که کلمات مبارکه ایاک نعبد
و ایاک نستعین بود پس بعنوان مشتمل نوزده حرف قسم اول مشتمل بر هفت حرف
مبارک آحاد است باین تفصیل ا ا ب و د ا د بعد از وضع این هفت حرف
مبارک دوازده حرف مبارک میماند باین تفصیل ی ک ن ا ی ا ک ن
س ت ع ی ن و اما نوزده حرف دویم از قسم چهارم مبنی اهدنا الصراط
المستقیم پس مشتمل است بر بیست و شش حرف که ماده همه آنها است یعنی بعد از وضع
مکررات بیست و شش حرف است و بعد از وضع آنها شش حرف
مبارک دیگر میماند باین تفصیل ا ا ا ل م و بنیه این شش حرف مبارک
دوازده حرف مبارک است باین تفصیل ا ف ا ف ا ف
ا ف ا م ی م بعد از آنکه حروف مکرره این نوزده حرف مبارک همه

الف و لام و میم است و از هر یک آنها اشارات بر خمسه النجبا و چهارده
معصوم و دوازده امام علیهم السلام سابقا معین و مذکور گردید و مگر آنکه همه آن
نوزده حرف مبارک پنج حرف مبارک دارد و بعد از وضع آن پنج حرف
آنچه چهارده حرف دیگر میماند که اشاره دیگر است بر خمسه النجبا و چهارده
معصوم علیهم السلام و گفتن تا مذکور که لفظ اهدنا پنج حرف مبارک است
که بسایط آنها چهارده حرف مبارک است باین تفصیل ا ل ف ه ا د ا ن
و ن ا ل ف و مفصل آمد این پنج حرف مبارک در چهارده حرف مبارک
مبارک الصراط المستقیم چنانکه لفظ الحمد پنج حرف مبارک بود مفصل آمد بعد در
چهارده حرف مبارک رب العالمین تفصیل و در قسم سیم بعد از ذکر
محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله جواب ذکر شیعیان است آنچه بخط هر ثابت
این اعداد مبارکه در کلمات آنها نشده مگر بطریق رمز و در بعضی از کلمات
مثل کلمه مبارکه انعمت که بسایط آن چهارده حرف مبارک است
بجهت آنکه مقصود از نعمت در حقیقت نعمت ولایت محمد و آل
محمد صلی الله علیه و آله است که اتممت علیکم نعمتی خاص این سه بر یکدیگر

حضرت صادق سلام الله علیه فرمود قول الله تعالی صراط الذین انعمت
علیهم یعنی محمد و آل او زینة تکمیل تمامی این سوره مبارکه بعد از بسمله
بیست و هشت کلمه است که ضعف و فصل چهارده باشد که کاف
ایاک و ها در ایاه هر یک کلمه است و این معنی علامت خطاب است که مقصود
از غیر المغضوب علیهم و لا الضالین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله باشد چنانکه
مرویست از حضرت صادق سلام الله علیه در تفسیر همین کلمات که میفرماید
یعنی محمد و آل او زینة و در غیر این صورت چهار کلمه مستثنی میشود انکاب رفتار
کلمه میماند در ضعف و فصل هر از ده باشد و چون بسمله موافق خاتم
جزو سوره است و در میان امامیه رضوان الله علیهم خاتم القصی در این
باب نیست پس چون کلمات او هم محسوب شود تمامی حروف
کلمه مبارکه خواهد بود که موافق است با عدد حقایق یعنی بسائط حروف
مبارکه که از اسامی حروف از ده امام علیه السلام بعد از وضع مکررات حاصل میشود
و دیگر آنکه عنوان اول یعنی محمد رب العالمین الرحمن الرحیم تمامی حروف
مبارکه است که مطابق است با بینه بسم الله الرحمن الرحیم و تمامی نصف هم بسم الله حروف مبارکه

الاول

که مطابق است با بینه هفت اسم مبارک معصومین علیهم السلام و تمامی حروف
این سوره مبارکه بغیر از بسمله یکصد و بیست و شش حرف مبارک است
و بعد از وضع مکررات بیست و یک حرف میماند اول آنکه حرف از آنجمله
هیچ مکرر نشده که قاف و ذال باشد و بعد از وضع این حرف مبارک ۱۹
حرف مبارک میماند که مطابق است با زبر بسم الله الرحمن الرحیم و زبر تمامی
خمسه النجباء علیهم السلام و با حروف اسامی مبارکه معصومین علیهم السلام
بعد از وضع حروف مکرره انها دیگر اینکه دو حرف از آنجمله با عشار
موافق بعضی از اخبار متعلق بزرگ مخالفین است چنانکه در نسخه مقصود
از مغضوب علیهم یهودی است و از ضالین نصاری و آل و حرف
غین و ضاد است پس بعد از وضع این دو حرف نیز باقی حرف مبارکه
متعلق معصومین است ۱۹ حرف مبارک خواهد بود بالتفصیل ا ج ه ر
ر س ع ی ن ک د س ت ص ط ق ذ و تمامی این نوزده حرف مبارک شمار
حرف اجاریست بالتفصیل ا ج ه ب و ط و چون این هفت حرف مبارک
۱۲ حرف مبارک که میماند بالتفصیل ل ر ع ی ن ک د س ت ص ق و دیگر اینکه از ده امام علیه السلام حروف

مبارک بیست و یک حرف است که مطابق است با تمامی این حروف سوره مبارکه
بعد از وضع مکررات انها و چون بسمله محسوب باشد باز حروف مبارکه بعد
از وضع مکررات همین نیست خواهد بود بعد اختلاف اصل دیگر اینکه بینه
تمامی این نوزده حروف مبارک سی و یک حرف است که مطابق است با بینه
بسم الله الرحمن الرحیم و حقایقش بیست و هفت حرف مبارک است که مطابق است با حقایق
بسم الله الرحمن الرحیم دیگر آنکه تمامی بینه حروف مبارکه این سوره بعد از وضع
مکررات هشت حرف مبارک است بالتفصیل ل ا ه ی ن و بینه
این حروف مبارکه چهار و چهار حرف مبارک است اما بینه نوزده حرف که مکرر شده
بعد از وضع مکررات هفت حرف مبارک است بالتفصیل ل ا ه ی ن و بینه
این حروف مبارک هر از ده حرف مبارک است و این همان هفت حرفی است
که سابقا بکرات گذشت و شمار آنها معلوم آمد دیگر آنکه تمامی
حروف هجای این سوره مبارکه چهل و سه حرف مبارک است که مطابق است
با بینه هفت اسم مبارک معصومین علیهم السلام دیگر آنکه از تمامی کلمات
این سوره مبارکه با بسمله حروف اول حرف را از هر کلمه اخذ

کنم

کنند بعد از وضع مکررات انها دوازده حرف مبارک میشود بالتفصیل
ب ا ل ر ح م ن ک ر س ت ع بحساب کلمات این سوره مبارکه با بسمله
بیست و یک کلمه است بعدد سوره یکه ابتدای انها حروف مقطعه است و اما
باعتباری که بیست و هشت میشود بعدد منازل قمر که ۹ عدد انها مر هلال است
و دوازده مربوط جرا و چهار از برای عناصر و سه از برای موالید و انجمع ۲۸
منسوب محققین عدد حروف اول منقسم باسم اعظم که شده اند ای عزیز مشفقت
باید بود که در صورتیکه سوره مبارکه حمد من لدن الحکیم اشکار باشد در او
ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بحساب حروف از زبر و بینه و بسائط و هم بحساب اعداد و هم
بحساب معانی ظاهر کلمات و هم بحساب بواطن انها که عشری از اعشار
یک از هزار هزار عشر از انها هم نبود انچه معروض آمد پس باید ذکر انها
علیهم السلام در همه قرآن اگرچه در قصص و حکایات باشد موجود باشد
و احادیث صریحه ناطق است باینکه ثابت شد سوره حمد و تمامی قرآن در حقیقت
مشهد در مفاخره فرموده اند بلکه در حقیقت هر یک از معصومین حضرت فاطمه علیها السلام در حضور
پیغمبر صلی الله علیه و آله و چون نسبت شرف مشهدی بر مفاخر عالیه است

ترجمه تمام اورا ذکر میکنم تا خواهم بجوال اسم و تشنه بهره مند شوند والی ثبات
که روزی حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام در صحن اخرما
تناول میفرمودند با همدیگر گفتگوی ایشان در گرفت پس ع علیه السلام فرمود ای
فاطمه مدتی از پیغمبر مرا از تو در ستر دارد پس حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد
و اعجبا تو در آتش زمین مجتهد و حال آنکه من ثمره فواد اوستم و شاخه از
شاخهای او و نیست از برای ولدی غیر من پس ع علیه السلام فرمود که
اگر تصدیق مرا داری کفار مرا بیاور و بیاور خدمت پیغمبر پس هر دو حضرت
رسول خدا صلعم آمدند و حضرت فاطمه عرض کرد یا رسول الله از ما کدام
یک را بیشتر دوست میداری مرا یا ع را حضرت پیغمبر صلعم فرمود تو دوست
تری نزد من و ع علیه السلام عزیزتر است از تو نزد من پس آنگاه ع علیه السلام
فرمود که آیا نمیخواهم از برای تو که من پسر فاطمه و انت التقی اسم یعنی فاطمه صاحب
تقوی پس حضرت فاطمه عرض کرد که مرا دختر خدیجه کبری سیم ع علیه السلام
فرمود من پسر صفا هستم فاطمه عرض کرد من دختر سدره المنتهی هستم ع علیه السلام
فرمود من فخر اللوی هستم فاطمه عرض کرد من دختر کسی هستم که زنده تر

لکان ان

در کان آفتاب فرمود بین او و ادنی علی فرمود من ولد محمد صلعم فاطمه
عرض کرد من دختر صالحات و مؤمنات ع فرمود که من انم که جبرئیل خادم
من است فاطمه عرض کرد من آنم که خدا در آسمان خطاب کرد بمن جبرئیل
و خدمت کرد مرا همه ملائکه جلا بعد جبل ع فرمود من متولد شدم در محل بعد
مرتقی فاطمه عرض کرد من تزویج شدم در رفیق اعلا بود و بود ملاک من
در سماء ع فرمود منم حامل لواء فاطمه عرض کرد منم دختر کسیکه بر دوش
سماء ع فرمود منم صاحب مثنی فاطمه عرض کرد منم دختر خاتم النبیین
ع علیه السلام فرمود منم زنده بر جبرئیل فاطمه علیها السلام عرض کرد منم خدیجه
ع فرمود منم شجره مبارکه که مردن میاید از طور سینین فاطمه عرض کرد
که منم شجره یونی اکلها کل حین علی ع فرمود منم مکلم اردنا فاطمه عرض کرد
منم شجره که تخرج اکلها یعنی البحر و الجبر علی ع فرمود که منم مثانی و قرآن
حکیم فاطمه علیها السلام عرض کرد منم دختر نبی کریم ع علیه السلام فرمود
منم نبا عظیم فاطمه عرض کرد منم دختر صادق امین ع فرمود منم مهیمن پس فاطمه عرض کرد
منم دختر بهترین خلق حسین ع فرمود منم بهترین جنها و حور فاطمه عرض کرد منم ام کلثوم
مرتبه سیم

پس اوکنا ان و ذنوب ع فرمود منم آنکسیکه تصدق فرمود بانگشتر خاتم
فاطمه عرض کرد منم دختر سید عالم ع فرمود منم سید بنی هاشم فاطمه عرض کرد
منم دختر محمد مصطفی ع فرمود منم امام مرتضی فاطمه عرض کرد منم دختر سید
المرسلین ع علیه السلام فرمود منم سید الوصیین فاطمه عرض کرد منم دختر نبی بر علی
علیه السلام فرمود منم شجاع کمی فاطمه علیها السلام عرض کرد منم دختر احمد نبی علی
فرمود که منم بطل باطل اوع فاطمه علیها السلام عرض کرد منم دختر شفیع
مشفع علی فرمود منم قسیم جنت و نار فاطمه علیها السلام عرض کرد منم دختر محمد
مختار علی فرمود منم قابل جان فاطمه عرض کرد منم دختر رسول
ملک دیان ع علیه السلام فرمود منم خیرة الجن فاطمه عرض کرد منم خیرة
الله ان علی علیه السلام فرمود منم متکلم اصحاب رقیم فاطمه عرض کرد
منم دختر آنکسیکه فرستاده شده است رحمة للمؤمنین و بهم رؤف رحیم
ع فرمود منم آنکسیکه خدا گردانیده است نفس مرا نفس محمد آنکه میفرماید
در قرآن عزیز انفسنا و انفسکم فاطمه عرض کرد انبانا و انبائکم ع فرمود
تعلیم کردم شیعیان خود را فاطمه عرض کرد منم آنکسیکه از آن آیه کنده خدا هر که اکرام

ثابت اند

دست بردار از اشیا ع فرمود منم که شیعیان من علی بطریق
فاطمه عرض کرد منم که از بحر علم من تغیر فرمود ع فرمود منم آنکسیکه تشبیه کرده
خدا تعالی اسم مرا از اسم خود پس بدرستی است عالی منم ع فاطمه عرض کرد
من بهترین خلقم پس است فاطمه علی ع فرمود منم حیات عارفین
فاطمه عرض کرد منم نجات راغبین ع علیه السلام فرمود منم حوا منم فاطمه
عرض کرد منم دختر طاهر ع فرمود منم کمر تقی فاطمه عرض کرد منم
کلمه حق ع علیه السلام فرمود منم آنکسیکه بمن خدا توبه آدم را قبول فرمود
و خطبه او فاطمه عرض کرد منم آنکسیکه خدا بمن توبه آدم را قبول نمود ع فرمود
منم مثل کشتی نوح که هر که بر او در آمد نجات یافت فاطمه عرض کرد منم
نیز شریک او هم در دعوت او ع علیه السلام فرمود منم طوفان او فاطمه
عرض کرد منم نور او ع علیه السلام فرمود منم نسیم بسوی خطه او فاطمه عرض کرد
از من است نهرهای آب شیر و شراب عسل در بهشت ع فرمود منم طور
فاطمه عرض کرد منم کتاب مسطور ع فرمود منم رق منشور فاطمه عرض کرد
منم بیت المعمور ع فرمود منم سقف مرفوع فاطمه عرض کرد منم بحر مسجور ع فرمود منم

که علم من علم پیغمبر است فاطمه عرض کردم دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی
فرمودم بر مطلبه و قصر شیعه فاطمه عرض کردم که از من است شبیر و شبیر علی
فرمودم بعد از حضرت رسول خیر البریه فاطمه عرض کردم بره کریمه پس
در این وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود حرف زن یا علی بر سنگ او
صاحب برهان است فاطمه عرض کرد من دختر آنکسی که نازل شده است
با و قرآن علی علیه السلام فرمودم آری فاطمه عرض کردم تاره
علی یعنی سید خشد پس پیغمبر فرمود که او است شفاعت روز قیامت
فاطمه عرض کردم خواتون روز قیامت پس در این وقت حضرت فاطمه
عرض کرد یا رسول الله حمایت کن پسر عمت و دانکه در مرا با او
پس علی فرمود ای فاطمه من از مجرد عصبه و شبیه ام فاطمه عرض کردم من
گوشت و خون او یم علی فرمود منم صحف فاطمه عرض کردم منم شرف
علی علیه السلام فرمودم و لی از لفی فاطمه عرض کردم منم خصمها و حسنا
علی علیه السلام فرمود منم قوار الوری فاطمه عرض کردم فاطمه زهرا پس در وقت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای فاطمه برخیز و ببین سر پسر عم خود پس این است حیدر

دلیل

و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چهار هزار ملک که حیات میکند با علی
و این است برادرش را جبرئیل و اسرافیل چهار هزار ملک که نظر میکنند
با چشمهای خود پس حضرت فاطمه برخواست و بوسید سر حضرت امیر المؤمنین
و بر سر روی پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض که ای ابو الحسن بحق رسول الله صلی الله علیه و آله عذر مرا قبول
بفرما بسوی خدا و بسوی خود و بسوی پیغمبر پس حضرت او را
بخشید بدست پیغمبر صلی الله علیه و آله **باب سیم** در ذکر بعضی از اسرار و اشارات
که در ریاض مبارکه توحید است که مرآق اخبار رسول مختار صلی الله علیه و آله در نیاز کی
در معراج بکای آورده بعد از حمد باری پروردگار همین سوره را و فرمود
و فرمود زیرا که مقصود از معراج که سیر و سفر من الخلق الی الحق الی الله حضرت
برای رسیدن بمقام توحید است که اعلی مراتب جمیع مقامات سالکان
که پس از آنکه عبد تمامی رسوم و جهتی خود را مضمحل نمود باستغراق تجلیات
ازلیه و بمقتضای فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی از شهود شواهد
متقطع و منخلع گشته چشم مکاشفه از کسب تعین پوشیده و عالم جمعیت را
از او راکات علمیه خالص نموده و خلوص از شهود این شهود او را

دست داد و بعقاد آیه و انی هرایه و یعلمون ان ربه الحق المبین منبسط گردد
بسط ظاهری که مقتضی نشأه فیض خالص الالهیه الی الحق و هر موجود
الیه و تجلیات جمعیه جذب نور صفات توحید به او در کمال
علیه السلام فی شرح الحقیقه الکمیل فی سره جذب الوحدیه لصفات التوحید
و اسقاط تمامی ضیافات رب را که التوحید اسقاط الاضافات
انکار عقاد کرده شهد الله انه لا اله الا هو از جمیع مقامات مصحبه به
العلل گذشته از توحیدی که تصحیح شود هر شود یا ثابت بحقایق گردد
خیمه بهتر زند و دست بقائه توحیدی آورد که قائم بقدم باشد
یعنی امواج ولد الحی که انجار کثیر الاقدار مجمع مختار دال اهل اراد علیهم
سلام الملک الجبار باسرار ظاهره رکنیه اهل صطفا و برگزیدگان حضرت
کمتا پرده گشاشه از نقش بسته زبان و از زاد اعده آن عاجز آید
و تعبیری از آن اگر شود هم مگر باسقاط حدث و اثبات قدم شود
و حال آنکه این اسقاط نیز باید ساقط شود و بقا اثر رفع که
توحید رنج مقام و عالم است و لهذا این بیان مبارکه رنج آیه و هم هر آیه

آمده و از آنجا که جمع مظاهر و کلمات توحید به مشتمل است کلمه و مقام
تنبیه و تنزیه و بعبارة اخری بقا و بقا که تعبیر شود بنفی و اثبات و مرتبه
و حیات کلمه لا شهد به کلمه لا اله الا الله و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه چنانکه
صاحب مصباح کفعمی فرموده که در آن کر قبلی این کلمه مبارکه رد است
بنفر باید فرموده که بلا اله باید نفی نمائی جمیع ماسوی را و تمامی کلمات
تامه که ناطق آمده با تمامی زبان اهل بیت علیهم السلام بعضی عنوان بوده
مثل سبحان الله و الحمد لله و مثل محو الموهوم و صحو المعهود و امثال ذلک تا اینجا
نعت ابدی جمیع حرکات وجودیه مادیه مجردیه و ترقیات صوریه و معنویه
و سلوک شریعت و طریقت و حقیقت حقیقة الحقیقه یعنی ماسوی وجودی از مقامی
و رتبه فانی نشود ترقی رتبه دیگر تا بدانکه اینکه تا جمادی از رتبه جمادی نگذرد
و فانی از مقام خود نشود قدم بعالم نباتی نگذارد و همچنین نبات تا نعت عالم
حیوانی و حیوان نعت عالم انسانی و لهذا اول ترقی جماد از جسم
عالم خاک بر قرار آمده که تا احاطه نکند اول بار با و مزاج با رزق
خاک که مزاج موت است جنبه انانیت او مضمحل و متعلق نگردد

ترقی بعالم بنائی نتوانند نمود بلکه تمامی موجودات در جمیع حالات و اوان
متردد میان این دو نسبتند که تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب
پس تو را هر لحظه مرگ در جستی است مصطفی فرمود دنیا ساعتی است هر نفس
تو مشغول دنیا و ما همچو از تو شدن اندر بقا عمر مسیحی چو نوبت رسد
متعری نمیماید در جسد شاخ اشکر را بخلیانی بساز در نظر آن شاه مهر افروز
این دو از روست ایزد مضمر خنیاه عزت اکبر صنیع چند استی خسته بسته
شه لی چوب گز آمد نظر صندل شه لی جانها بسته اند ارباب
چون رسد از آب و گلها شاد دل در مقعد صدق حق قصال شود
همچو قیس مبتلا بلقصال شود و بهمین شرح آنچه وارد است در قصه
طور موسی علیه السلام و شربت فنای حق موسی صعقا نوش
جانش آمد و در اخبار مرضی تعبیر او کرده وارد شده که آنچه از حضرت
علیه السلام غشی کرده و دیگر آنکه فوت شده و از آنجا که حالت آن حضرت
نه موت متعارف بوده نه غشی مرضی لهذا بعبارتی تعبیر فرموده اند که آن
معنی را هر دو در عبارت صحیح است و در اخبار خبر از بیهوشی صریحا نیامده

در اخبار

در احوال حضرت رسول صلی الله علیه و آله در قصه معراج و خود آنحضرت
میفرماید که در مقام قاب قوسین خطابی از جناب رب العزت رسید
که ای احمد بالیت در خدمت من چون این خطاب شنیدم از خجلت
بمیرم و از خود تهی گردیدم حتی آنکه بسفر پایه چنان خیال میکردم
و تمامی عالم مرده اند و صدای تسبیح ملائکه را نمیشنیدم و چون
آنحضرت مالک کلیت و از نسبت بجمیع عوالم و جود و چون کل بمقام فنا
رفت البته سایر عوالم هم میرود و نه آن بود که نعوذ بالله آنحضرت
خطا کرده باشد و در باب شنیدن صدای ملائکه نعوذ بالله مبادا
گمان کنی که ضعفی بالنقصی در قوه سامعه آنحضرت بهم رسیده باشد
یا فتوری روی داده باشد بلکه امریست فوق این خیالات
پس این الماس پی اسپر میا کز بریدن غیر انبوه حیا زان سبب
من تیغ کردم در غدف تا که گوهر آنچه خواهد بر صدف و بالجمله
بهمین سبب بنظر بسمله جامعه این سوره مبارکه مشتمل آمد بر حروف آیه اسجابیه
و آیه سلبیه اولا و مفصلا و مشروح شده هر دوازده کلمه مبارکه که عدد حروف

لا اله الا الله است و بیجهت همین جهت خطابیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
میفرماید هر که دوست میدارد اینکه از دنیا که بیرون برود خالص شده
باشد از جمیع گناهان چنانچه خالص میشود طلای که هیچ کدری در او
نباشد و نباشد احدی که مطالبه کند از او مظلمه را پس بخواند بعد از نماز نافلت
خدا غیر و جل را یعنی قل هو الله احد را دوازده مرتبه بعدد آیات خود را بشمارد
و بگوید اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک
و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاسارای
یا فکاک الرقاب من النار صل علی محمد و آل محمد و فک رقبتی من النار
انیا و اوخلنی الجنة سالما و جعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره
صلاحا انک انت علام الغیوب بعد فرمود این از فتحهائی است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن تعلیم فرمود و امر کرد مرا که تعلیم کنم او را بحسن و حسین علیهما السلام
و بیان و شرح آمد بالبسمله شصت و شش حرف مبارک
که عدد اسم الله است که عبارت باشد از سه چهارده و در حروف دوازده
که نیز نه نقسیم باشد و مرعی گشت نظم مذکور را در حروف آیه اسجابیه بطریق

بینه

بینه و بسایط فاما در حروف آیه سلبیه پس هم بطریق زبر عبارت شده و هم بطریق
بینه و هم بعنوان بسایط و بنگر زبر حروف آیه اسجابیه باعتبار اینکه این بر
سر تو حید است اعداد توحیدی در آنها رعایت شده اما آیه اولی سلبیه
پس دوازده حرف مبارک است با تفصیل لا م ی ال و دل م ی و ال
و همه این حروف دوازده حرف مبارک است با تفصیل لا ه ی
و د و بسایط این پنجحرف مبارک چهارده حرف مبارک است پس
خواهر نبوه پنجه الخبا و هم چهارده معصوم و هم دوازده امام علیهم السلام
چنانکه بسایط کلمه لم یلد که پنجحرف است نیز چهارده حرف مبارک است
تفصیل لا م ه ی ه ی ال م و ال و تمامی این چهارده حرف مبارک
از پنج حرف مبارک است با تفصیل لا ی و د و بسایط این پنجحرف
مبارک نیز چهارده حرف مبارک است فاما عنوان دویم از عنوان
سلبیه پس بعد از وضع حرف عطف یعنی کلمه مبارکه لم یکن له کفوا احد زبر
چهارده حرف مبارک با تفصیل ل م ی ک ن ل ه ک ف و ا ح د
و بسایط کلمه لم یکن له نیز نوزده حرف مبارک است که عدد زبر آن حرف

مبارک بود

بینه و بسایط فاما در حروف آیه سلبیه پس هم بطریق زبر عبارت شده و هم بطریق
بینه و هم بعنوان بسایط و بنگر زبر حروف آیه اسجابیه باعتبار اینکه این بر
سر تو حید است اعداد توحیدی در آنها رعایت شده اما آیه اولی سلبیه
پس دوازده حرف مبارک است با تفصیل لا م ی ال و دل م ی و ال
و همه این حروف دوازده حرف مبارک است با تفصیل لا ه ی
و د و بسایط این پنجحرف مبارک چهارده حرف مبارک است پس
خواهر نبوه پنجه الخبا و هم چهارده معصوم و هم دوازده امام علیهم السلام
چنانکه بسایط کلمه لم یلد که پنجحرف است نیز چهارده حرف مبارک است
تفصیل لا م ه ی ه ی ال م و ال و تمامی این چهارده حرف مبارک
از پنج حرف مبارک است با تفصیل لا ی و د و بسایط این پنجحرف
مبارک نیز چهارده حرف مبارک است فاما عنوان دویم از عنوان
سلبیه پس بعد از وضع حرف عطف یعنی کلمه مبارکه لم یکن له کفوا احد زبر
چهارده حرف مبارک با تفصیل ل م ی ک ن ل ه ک ف و ا ح د
و بسایط کلمه لم یکن له نیز نوزده حرف مبارک است که عدد زبر آن حرف

علیهم الف التحیة والثنا است و مسجّر صد و زبر بسم الله الرحمن الرحیم
و اشارات آن نوزده حرف مبارک است بنطقی که بقا گذشت در جمله
اینکه تمامی انها مشتمل بر پنج حرف مبارک نقطه دار است بالتفصیل ی
ی ف ن ن و چهارده حرف مبارک مجرد بالتفصیل ا م م ه که اول اسمها
و بسایط پنج حرف مبارک که مذکور شد و هر نوزده حرف مبارک است که
اشاره دیگر است بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام دیگر انکه تمامی نوزده حرف مبارک
احادیت و بعد از وضع انها دوازده حرف مبارک عشرات چنانکه
نیز اشاره دیگر است بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام فاما حرایه انجا میه
پس زیر آیه اول نوزده حرف مبارک است بعدد اسم مبارک هو که
در همان آیه واقع و هر آیه بخصوصه مذکور است و راجع باسم جامع است و فیه
من الاسرار که عینه از اظهار انها بسی تنگی می کند و بینه قل هو الله چهارده
حرف مبارک است ا ف ا م ا اول ف ا م ا و تمامی این چهارده
حرف مبارک از پنج حرف مبارک است بالتفصیل ا ف م و ل و بسایط
این پنج حرف مبارک چهارده حرف مبارک است و نظیر این ترتیب و حروف

در اسامی مبارکه معصومین علیهم السلام بقا ثنی تعیین و مذکور است و در لفظ
و بینه کلمه مبارکه اسم هر از دو حرف مبارک است و بسایط این کلمه مبارکه
پس نوزده حرف مبارک است که صد و زبر بسمله و زبر اسامی خمسه النجا علیهم
الف التحیة والثنا است و اشارات آن نوزده حرف مبارک
بقراعه که بقا گذشت معلوم میشود و ذکر تفصیل لازم نیست و هو
الهادی اشاره عرفانی باید دانست که از برای هر کلمه ظاهری است
و باطنی ظاهر از برای اهل تقلید و قشریین است و باطن خاصه اهل
تحقیق و عیان تجرید است و مر و چهار طایفه اند طایفه را حظ ظاهر و باطن
هر دو باشد و این طایفه را اصطلاح اهل بیت علیهم السلام راسخین در علم گویند
و طایفه دیگر که حظی از ظاهر دارند و از باطن پس اینها کفار باشند
و طایفه سیم که حظی از ظاهر دارند و از باطن انها نصیبی نیست پس اینها
محجوبین و ظلمه که مقر به نبوتند دون الامامه و طایفه سیم که حظی
از باطن دارند و دون الظاهر و هم عقده را بجانبین این عبارت روایت
کرده و تعبیر دیگر شیخ فضلنا بقصیده که یعنی شرحناه شرحا بیانا بحمد الله

و فهم من فهم و هذا هو العلم الذی اشرنا الی النبی لیلة المعراج و جعله عند
امیر المؤمنین علیه السلام ثم فی عقبه الی اخر الدهر و هی ثمانیة کلمات و ما
و عشر حرفا و کل حرف یتضمن اسم محمد و علی ظاهرا و باطنا یخرجه من القوة
الی الفعل و اسرار علم الحروف و اعداد اسماء و بیان حروف بت و ثبت کلمه قرآن
نازل گشته و او است ترجمان حق و قسم از اظهار است و باطنی
و معانی او منحصر در چهار قسم است و او چهار حرف است چنانکه در اخبار
وارد است که چون در کلام ظاهر شود الف است و چون لام و یک با و الف
و لام اول الف تعریف است که تا چون بر کلمات و حقایق دیگر
وضع شود و لام کند که همه را او بیگانه است و از برای او عشر اسمه است
چنانچه این هر حرف از اسم اسمه موضوع شود کلمه را باقی میماند و چون اسمای
یک حرف اول که الف باشد موضوع شود کلمه را باقی میماند و نه کلمه شیء
و چون یک لام موضوع شود کلمه الله باقی میماند و هو الله کلمه شیء و چون الف
و هر دو لام موضوع شود کلمه هو باقی میماند و هو و هو هذه کلمه و عبارت فقط
لا الف و شاهد باشند و از لام بهمینه فهمند و از با بمقام قرب رسند

و هم هو شاهد بیوتی است که رشی قلبها و لابعدها و از برای او است روح
و لام بطن اشاره است باینکه انبیات خلقیه از او باو و بسوی او است
و از برای او است عقل و الف صدر قلی است واحده و در خط و هجا
و عدد و صدر و از روح است و یا و فهمه و ثمه و الف واحد است و فرد
و هذا اثنین سه و حرف میشود پنج و حرف او هو و از ضرب این در اثنین
شه حاصل میشود شش و حرف او او است بر حاصل میشود هو بسایط
در حرف مبارک بحسب عدد نوزده است بالتفصیل ه ا و او که حروف
اسامی معصومین بعد از وضع مکررات نوزده میشود و مسجّر حروف اسامی
خمسه النجا علیهم السلام و مسجّر حروف بسم الله الرحمن الرحیم و ثمه در مقام ضرب
ثه عدد است که عدد کمتر شش گویند و ثمه را مواد جمیع اعداد
دانسته اند و عدد ثه را عدد طیار گویند و در اوست مجمع ازواج و افراد
و حرف او طایر الف است که حرف الحاش گویند چون حرف را که الف
فرد بجز بر نه اضافه کنند اسم هو باطن اشو که با و قائم است هر بسیار
موجود است و بای اسماء خفیه گویند و اصل او ضمه است و او اصل است

از واو و چون یازده را در ها که پنج است ضرب کنند هم چهل و ظاهر شود
و چون اصل با ضمه است و ضمه واو است و واو اشاره به جهات ستّه
وجودیه است پس یازده در شش ضرب کنند شصت و شش حاصل شود که
مطابق است با عدد حروف این دو اسما که دال بر اسم اعظم است
جدّ جدّه و لهذا میفرماید که تدل هو به و چون سه را بر نه اضافه
کنند دوازده حاصل آید که اشاره بدوازده امام علیهم السلام است و از اینجا
اول که پنج حاصل شد چون اضافه بر نه کنند چهارده حاصل شود که
اشاره بچهارده معصوم علیهم السلام است بعدد ها انکه بینه ها که است
و بینه واو مفتوح است فهذه ثمانیة و چون سه را بر هشت اضافه
کنند نیز اسم هو ظاهر شود و اسم هو از اشرف اسما است باعتبار آنکه
چند اول اینکه اسم مشتق است یا علم باشد و اسم مشتق دافع از وقوع
شرکت در او نیست پس این عظمت و جلالت که در سایر اسما است
در انها نباشد و اسم علم را قائم مقام اشیا گرفته پس فرع او خلاف
و اشاره حاصل میشود پس اسم هو اشرف اسما خلاف و دیگر انکه

اسم هو

اسم هو حاصل به منبع عزت است که هیچ صفتی کثرتی در ان رتبه
ملحوظ نشود زیرا که اسما مشتقه دلالت بر صفات دارند و اما اسم
هو دال بر ذات صرف بحت است بهم اینکه امام علیه السلام میفرماید و کمال
التوحید نفی الصفات پس حضرت حق که در محو ذات بحت و صرف و فوق
نعت او بصفت زاید و ممکن نباشد و اخبار از او بعین ذات
حال و ممتنع است و هم اسما را مشتقه مثبتا از رتبه لا اسم و لا رسم
نیست الا اسم هو که موصل برتبه صمدیت است و لهذا این اسم
مبارک را در حمد و درود ذکر فرموده است که له الصمد چهارم اینکه
صفات مشتقه مع وضع بر دلالت بر صفات و صفات معروف
باضافه الی المخلوقات اما دلالت اسم هو پس من حیث هو هو
باشد لهذا هر که بر انطریق تکلم باین اسم مبارک بکند دشمن را
هلاک کند و از پا در آورد پس اسم هو اسمی باشد که موصل بحق
باشد بانقطاع از خلق و ذکر انحصار اسمی در اخر قیام که بعد
از ان بنای رکوع و سجود است پس لهذا شد اگر چه حال بعد از قیام

حمد و تفصیل قبل از اجمال و کثرت قبل الوحدت است خود تفصیل این ذکر است
بالاصاله و کنه این اسم مبارک مقام غلب مقنع و غلب لا یدرک است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که ظاهری و حیثیت و امامت و باطنی غلب
لا یدرک و در عبارت غلب مقنع و از این عرض شبهه نشود کسی و خیال نکند
که کنه اسم گفتیم نه کنه ذات و بصریح اخبار اسما حسنی اسامی
حجج اند لفظ هو اگر چه بظاهر مرکب از دو حرف است اما تحقیق
حرف اصل واو است پس در حقیقت حرف واحدی دلالت بر واحد
حق نموده بر دو شان به کثرت ظاهر و باطن انحصر دلالت صرفه تامه
در عوالم حقایق با مراد از عدد حقایق کونیه باشد در فوق آن مقصود
نباشد و واضح است که انحصر حقیقی نیست الا حقیقت محمدیه
چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید انا معرف التنزیل
و معنی التاویل و خاصة الرب الجلیل و مبسط الدین خیر سبیل صفته الهیه
و صفوته و کلمته شجرة النبوة و معدن الفتوة علی بن ابی طالب
و منهی الدلالة ثم بکنه حرف اول خارج است و حرف و اخر انها

لهذا این حیثیت و آن شئون و باطن خارج است و واو ظاهر خارج
فهو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و در صریح اخبار وارد است که وقتی که سائلی
تکلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد با اقاب با مرحضرت اقاب
با نحضرت عرض کرد که السلام علیک یا اول یا اخر یا ظاهر یا باطن ظاهر
باطن ظاهر و از انجا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید که مرا
با شما نسبتی از هیچ پایه و جایی و شجره در کل و شجره مرا مگر بنکته
نوشته بود بر اوراق علی و اسم علی مکتوب است بر جمیع اشیا و جانب این
نسبه روایت میکند که میر علیه السلام لیله خطاب بر شجر و مدری را
دید در طور که ناطقند بر کنز مهر و نقشا او علیهم السلام پس گفت پروردگارا
هم چیزی را میدهی از انچه خلق فرموده مگر انکه ناطق است بذکر مهر و نقشهای
او علیهم السلام پس خدا فرمود این عسل ان بر سنگ خلق کرده ام انها را
قبل از انوار و کرده اند ایشان را خزانه اسرار که شاهد انوار ملکوت مرا
ذکر و اسم انها را خزانه حکمت خود و معدن رحمت خود و زبان سر خود و حجت
خلق کرده ام و بنا بر اسرار و حرمت بنا انها پس انحضرت عرض کرد خلق فرمود حضرت

و باید دانست که در باره مقامات و کلمات سبب مقدار است بر ثبات
و تنزیه بر تشبیه و در بعضی مراتب بعکس این است چنانچه در این سوره مبارکه
و بعضی مواضع است که عددی مراتب توحید سبب است که در بعض
اثبات است که در حقیقت چهار رتبه عاید میشود مثل لا اله الا الله که از نفی
اول اثبات قائم است و در نفی ثانی که باستثنای الا اثبات میشود نفی است
در عین اثبات و اثبات است در عین نفی زیرا که انعام تعالی
طلاق صرف است که از قید طلاق و قسم باید مجرد باشد لهذا اسباب
سبب میشود و اثبات بعض سبب تمام میشود و در این جمله است در این
سوره مبارکه در آیه اخیر و در عنوان سلیقه وارد است با غبار دیگر
که منافی وجهی که معرض شده نباشد چون ذکر تعالی که در این سوره
مبارکه شده از نقطه اولی ابتدا شده و بعد الی که فلک هر دو
محاط دیگر است مثل الوهیت و وجه بقی که در اول مذکور است
چه اسم الهی است که فلک جمیع اسما در تحت فلک او است و بیان
تجلیات حقیقیه و خاصه است در تحت حیطه این اسم پس بسم الله

بعضی از

نسبتی است بسان وجه در آن واحد بحسب نسبتی که آنها برای اسما منصور
نیست و واحدیت اعلای اسمائی است که در تحت همه الوهیت است
زیرا که الوهیت اعطای حق هر موجودیت حکم بلیق با کمال حیطه
و شمول و احدیت محاط هر حقیقت است با آنکه احدیت اسم است
از برای صرافت ذات مجرده که در مجلای او اسمی و صفتی مذکور نیست
در وجمال توحیده نفی لصفات عنه در الوهیت خصوصیت عنه با حقیقت
بخلاف احدیت و در برای خلق در احدیت بحسب نصیبی و فرقی
در ما بین واحدیت و احدیت و الوهیت است اجمالا این است
که در احدیت هیچیک از اسما و صفات را ظهوری نیست و در واحدیت
اسما و صفات و مؤثرات انما ظاهر است و در الوهیت همه
ظاهر است بحکم المنتهی کل واحد من الجمیع حتی ضد و مثل تعالی
و تعالی و حتی احدیت با اقتضیه حکم هر حضرت و لهذا ایجاب بسبب
مقدم آیه هاء چهارم در بیان اشارات و رموزی است
که در سوره انا انزلناه است پس باید دانست که موافق اخبار بسیار از ائمه

مبارکه در بیان معصومین علیهم السلام است و چون سخن بطول کشید و ذکر اختصار
موقوف داشتم و همانا اجمالا بعضی از اشارات مذکور میشود از جمله
اینکه بسط کلمه انا انزلناه نوزده حرف مبارک است و اشارات
سابقه در او موجود و چنین این کلمه مبارکه دوازده حرف مبارک است
که اشاره است بائمه اثنی عشر و بسط کلمه فی لیلة ۱۲ حرف مبارک است
در اشاره بچهارده معصومین علیهم السلام و بسط لیلة القدر نیز چهارده حرف
مبارک است و بسط ادراک نیز چهارده حرف مبارک است
و در ما لیلة القدر ۱۹ حرف مبارک است و اشارتش مثل معصومین است
و در لیلة القدر ۱۲ حرف است و در کلمه حتی مطلع الفجر نیز ۱۲ حرف
مبارک است و بسط سلام ۱۲ حرف مبارک است و بسط لیلة و هی
نیز دوازده حرف مبارک است و بسط کل امر ۱۲ حرف مبارک است
و اشاره بجمله دیگر است که باید که تا ظاهر میگردد و بحیث تا حروف
از زر و فضه و بسط بقیه مختلفه و ملک ایام و لیله خیر من الف شهر
باب هجدهم در بیان اشارات ذکر رکوع است پس باید دانست که سالک

بعد از

سلک سیر چون تفصیل و اجمالا که کمی متعلق بجنبه ظاهر و نمی ملکی با مور آیات
و دیگری متعلق بجنبه روحی ملکوتی طی مقامات نموده انگاه بحق
ان آید که بحسب صورت ظاهری هم روی بمقام تعظیم آورد
بعنوان تفصیل چنانکه حضرت صادق علیه السلام میفرماید که چون
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله توحید را تمام فرمود خطاب رسید که
برای عظمت من خم شو و دست بر زانوی خود بگذار و نسبت
عرش من نظر کن چون خمیده کرد نوری از انوار عظمت و جلال
حق مشاهده نمود که مدهوش شد و بالهام الهی سبحان ربی العظیم
و بحمده گفت چون این ذکر را نمود از کمال خود باز آمد و بحق
رسید در سر رود از چون سر از رکوع برداشت صدای ملکی را شنید
که تسبیح و تقدیس مشغول بود و پس گفت سمع الله لمن حمده اهدنی
سابقا معروض گشت که مقام رکوع بس بزرگ است بر نیاز
و دانست اکبر زیرا که سلطان عظمت حضرت کبریا خیمه
بر دل سالک بزرگ و سپاه جلال بر بود و نابود او را پایمال میکند

و بشر و قهرمان عزت او را از پای در میاورد که اگر عطوفت
و حمد بانی و کرم و رافت شهسواران میدان شفاعت او را
دستگیری نفرماید هر اینه آبادی او را دی بویرانی ابدی آورد
هرگز سر بر نمیارد و زین ظرفان پرهایان خلاصی نیابد و صدمه امواج
بیکران عظمت و جلال البته او را از هم بپاشد که دیگر روی
بصلاح نیاورد و لهذا لازم است که دست توسل بعروة الوثقی
زند این است که حضرت صادق ع میفرماید لا رکعة عند
بعد رکوعها ع محققه الا زینه لها بنور بهائه و اظلمه فی طلال کبریائه
و کساه کسوة اصفیائه و الرکوع اول و السجود ثانی فمن اتی
بمعنی الاول صلح للثانی و فی الرکوع ادب و فی السجود ادب
و من لا حسن له الادب لا یصلح للقرب فارکع رکوع خاشع
قد تقلبه مستذلل و جل لسلطانه لهذا ذکر رکوع واحد اذ بمعنوا
وارد فرموده رافة و رحمة ع العباد که ختما ذکر محمد و آل محمد صلی الله
علیه و آله و سلم در او مرجو باشد و بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و مشتر

اشارات رفت که اتم حمد و افضل و اکمل او حقیقت محمد و آل محمد است
و لهذا الوای حمد موافق چهار دور است ابراز و آل اطهار او علیهم صلوات
الله الملک الجبار است و کلمه مبارکه سبحان ربی العظیم چهارده حرف مبارک است
با تفصیل س ب ح ا ن ر ب ی ا ل ع ظ ی م و تمامی این چهارده حرف
مبارک مشتمل بر هشت حرف غیر مکرر است با تفصیل س ح ن
ر ل ع ظ م و هشت حرف مبارک مکرر با تفصیل ب ا ب ی ا ی ب ط
این هشت حرف مبارک نیز ۱۴ حرف مبارک است با تفصیل ب ا ا
ب ی ا ا ل ف ی ا و تمامی این ۱۴ حرف مبارک نیز از پنج حرف مبارک است
با تفصیل ب ا ل ف ی و ب ط این پنج حرف مبارک حاوی هجده حرف
مبارک است با تفصیل ب ا ا ل ف ل ا م ف ا ی ا و تمامی این
هجده حرف مبارک مشتمل بر سه حرف غیر مکرر است یعنی ی م
و نیز حرف الف و حرف لام و حرف فا پس اشارات بارز
بر سه مبارکه مکرره و غیر مکرره با کلمه اثنی عشر مثل ان چند مبادی
خواهد بود که بقاعده فهمی آمد و در کلمه مبارکه العظیم و بحمده ۱۴ حرف مبارک است

و تمامی این ذکر رکوع بعد از وضع کرده است چهارده حرف مبارک است
با تفصیل کلمه مبارکه بحمده ۱۴ حرف مبارک است که تمامی آنها از پنج حروف
بیگانه مبارک است که اشاره است بانکه حد آورده امام علیهم السلام در حمد آنجناب
علیهم الاف التحیه و الثنا هستند و چون سر بر دارد و شاهد عالم بهدایت
انوار بی عظیم بر نمیدهد چنانکه در حدیث گذشت و بگوید سمع الله
لمن حمده و این کلمه نیز ۱۴ حرف است با تفصیل س م ع ا ل
ل م ن ح م د ه اگر اینجا الحمد لله رب العالمین بگوید این هجده حرف
و اشارات این کلمه مبارکه در تفصیل بعد حمد گذشت و در این کلمه
اشاره بآن است که تسبیح ملائکه و تهلیل انبیا به تسبیح و تهلیل معصومین
علیهم السلام حمد است یعنی تسبیح ملکوت اعظم و ما فوقها تسبیح تسبیح
و تهلیل ایشان علیهم السلام است چنانکه در خبر است که تسبیحات فاطمه
الملائکه و نیز آنکه تسبیح ملائکه با اسامی مبارکه معصومین علیهم السلام است
و احادیث ناطقه باین معنی مذکور شد جابر ابن عبد الله
انصاری میفرماید که سؤال کردم از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

از مسلا و ع ابن ابیطالب علیه السلام پس دو دفعه آنکه فرمود سؤال
عظیمی کردی و بعد از بشارتی فرمود که بدرستی که خدا تعالی خلق کرد
او را نوری از نور من و خلق کرد مرا نوری از نور او و هر دو از نور
واحد هم خلق شدیم قبل از آنکه خلق شود سما و بنیه و ارض و مدحیه
و بنور طولی و نه عرضی و نه ظلمتی و نه ضیائی و نه بحری و نه هوائی و نه پنجاه
هزار سال پس بدرستی که خدا و نه عرش و حمل تسبیح کرد نفس خود را
پس ما تسبیح کردیم او را و تقدیس کرد ذات خود را پس ما تقدیس
کردیم او را و تمجید نمود عظمت خود را پس ما تمجید نمودیم او را پس
شکر کرد خدای تبارک و تعالی این را برای ما پس حمل کرد از
تسبیح من آسمان را پس نگاه داشت او را و زمین را پس گسترد او را
و دریا را پس عمیق کرد آنها را و خلق کرد از تسبیح ع علیه السلام ملکه
مقربین را الی آن تقدم اسما الحدیث و در این نسخه که در نزد ما است
در اول حدیث اینطور نوشته شده ان الله خلق نور اسمی نوری
و خلقی منوره و کلا نامس نور واحد و چنان بنظر راقم می آید که ناسخ

غلط نوشته است و عبارت این طور بوده ان له خلقه نورانی
و خلقی نورانی نوره و کلا نامن نور واحد و در قمر مسفر باید پس
بر سبکه خدا و نه مفرد جل تسبیح کرد نفس خود را پس ما تسبیح کردیم
تا آنجا که پس ما تحمید نمودیم او را اسم اسرار است که اگر بیان شود
معلوم میشود که گوینده کلام باید مثل پیغمبر کسی باشد اما مختصر بیان کنیم
و ذکر آن اسم از نیست در این مقام پس از اسرار و رموز خفیه است که اگر
بهم غیر شما بر آنها مطلع طایفه از خواص که اسرار خود را از کدورات
بشریه و غفلت پاک و مطهر آورده باشد رزقنا الله و اخواننا آمین
دیگر آنکه بینه لمن حمده ۱۲ حرف مبارک است پس تفصیل آن
ی م ن ل ا ا ل ا و العجب کل العجب که این ۱۲ حرف مبارک نیز
مشتمل بر سه حرف غیر مکرر است یعنی ن ل و چهار حرف
مبارک الف و سه حرف مبارک میم و دو حرف مبارک ی پس
پس سه حرف مبارک غیر مکرر اشاره باشد به اسم مقدس غیر مکرر یعنی
حیدر و جعفر و موسی و چهار حرف الف اشاره باشد به چهار امام همام

که منها اربعة

که منها اربعة حرم اشاره باشد به سه حرف میم اشاره باشد به محمد
نامی علیه السلام و دو حرف با اشاره است به دو حرف علیهما السلام و سایر
و این اشارات و صحه لبیانات سابقا مفروض گردیده فند کردن
من اشکر ن و صل علیهم جمعین باب ششم در بیان اشارات و کرامات
بیشتر کثرت که مقام سجود اعظم و اهم انتهاست زیرا که انتهای مقام
اهل نهایت است و رتبه است که سالک مسالک قرب الهی
در این رتبه کارش انجام می یابد و بمقام محمود خود میرسد که مقام
فنای فی الله و بقای بالله باشد و همان مقامیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
میفرماید که از کمال و هیبت نزد ملک خدا کلیل بسجده فتاده و در دل
بر زمین نزلال نهاده و برای علو آنچه مشاهده کردم بالهام خدا فهمیدم
اما هفت مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده گفتم و هر مرتبه که این ذکر را
میکردم قدری از رفعت فرو می نشست تا آنکه از حالت حیرت بیرون آمدم
و بکمال معرفت فایز گردیدم پس سر از سجده برداشتم و شنیدم آوازی
از آن رفعت و دیگر انوار عظمت آن حق حاصل شود پس بالهام حق تعالی

بار دیگر بجانب بالا نگریستم نوری دیگر از آن انوار بالا بنده تر دیدم و مشاهده
نمودم بار دیگر پای احتیاط نزد خدا فتاده بسجده افتادم و بار هفت
مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده گفتم و چون قابلیت مشاهده انوار مرا
افزون شد بار دیگر سر برداشتم و آنچه که نشستم و بوی انوار نگریستم
الحدیث و حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید ما حسر و الیه
من اتی بحقیقة السجود و من قرب الیه ابدا من اسباب اراده به و ضیع جوهره
بتعلیق قلبه بسواه فی حال سجوده الی ان قال علیه السلام و قد جعل الله منتهی السجود
سبب التقرب الیه بالقلب و السر و الروح فمن قرب منه بعد عن غیره
الا تری انه لا یستوی حال السجود الا بالتواری عن جمیع الاشیاء و حجاب
عن کل ما تراه العیون کذلک امر الباطن فمن کان قلبه متعلقا فی صلوته
بشیء دون الله فهو قریب من ذلک الشیء بعید عن حقیقة ما اراد الله منه
و فی صلاته اری قرب حق از قید هستی رستن است پس معنی مسعود
صلاح خبر که این مقام از مقام رکوع رفیعتر است و پس هو لال ترکه عبد را
در این مقام چنان احتیاط باقی نمیماند و خبر و تمنی با زبان حلوف الله
علیهم اجمعین

باشد

چاره نیست و تا رفت و رحمت انها قوم بت مذلت عبد
نگذارد این دولت نصیب او نمیشود و از این منزل بسلامت نگذرد
آیا نمی بینی که در صریح خبر وارد است که آنحضرت میفرماید که پای احتیاط بسجده
افتاد و همچنانکه در جای دیگر میفرماید که چون مقام قاب قوسین رسید
خطابی از جانب رب العزة شنیدم که ای احمد بایست در حضرت من
پس چون این خطاب شنیدم بر خود لرزیدم و از خود تهی شدم و خیال نمودم
که تمام عالم مرده اند ای برادر بدیهی است که آنحضرت در آن
مقام فرقت انجا خیال باطل و غیر واقع کرد بلکه چون حضرت
آنحضرت بمقام فنا رسید که تعبیر شور از او بوده احتیاری و
کلیه آنحضرت نیست تمامی عوالم وجود حاجت باشها و مدارد
و کافی است در این باب آنچه از روحی کودک است بعبارت غیر مکرر
محمد کانا الی ان قال کلیلا یعنی محمد مرا آورد تا آنکه میفرماید و کلیل عالم است
و چون آنحضرت بمقام فنا فی الله رسید در حقیقت بعلی عالم بقا رفته اند و بسیاری
و در غیر جمله به قدر از اسرار است که کشف انها خلاف رویه بار است

در بوسه این معنی قائم است و تمامی عوالم بوسه بهاس جهت در فنا و بقا هستند
و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب و این است معنی شمر و ظهور
تمارقان در روی حرعه کنند عکس تا آن کس قدیه کنند و این جمله بسوی نظر
کوتاه بینان حرارت چشم یا بصیرت آن از ادراک آن کور پس پیش این
الماس یا اهریما کز برین تیغ انبود حیا نکنها چون تیغ الماس است
تیز کز نباشد بهرت و بهر گریز اصل ذکری که در حال سجود
مقرر آمده که عبارت باشد از سبحان ربی الاعلی و بحمده جل و اعلی
و اشرف از ذکر رکوع آمد چنانچه در ذکر رکوع اسم العظیم بیرند
اما در این جا اسم الاعلی بیرند و ذکر کلمه سبحان ربی الاعلی ۱۲ حرف
مبارک است مشتمل بر پنج حرف غیر مکرر با تفصیل س ب ح ا ن
ر ب ی ا ل ا ع ل ی و تمامی این حروف مبارکه مشتمل بر پنج حرف غیر
مکرر است با تفصیل س ح ن ر ب ی که اشاره است بخمسه اصحاب علیهم السلام
در بیان چهارده معصوم علیهم السلام چنانکه در مواضع عدیده گذشت
و بغیر این پنج حرف نه حرف دیگر میماند با تفصیل ا ب ی ا ل ا ل ی و

این نه حرف ۱۲ حرف مبارک است با تفصیل ا ل ف ا م
ل ف ا م ا و تمامی ۱۲ حرف اول از نه حرف مبارک با تفصیل
س ب ح ا ن ر ی ل ا و جمله این نه حرف مبارک نیز ۱۲ حرف مبارک است
با تفصیل ی ل ا ا ل ف و ن ا ا ا ه ی ن و تمامی این ۱۲ حرف مبارک مشتمل بر ۲
حرف غیر مکرر است یعنی فاطمه و جعفر و موسی علیهم السلام پس اشاره کرده شد
این چهار حرف غیر مکرر بچهار معصوم که اسامی مبارکه ایشان مکرر نشده بجمال ثابت
خواهد بود و در کلمه الاعلی و بحمده ۱۲۰ حرف مبارک است که اشاره است
لام علیهم السلام چنانچه تمامی کلمات ذکر رکوع پنج کلمه مبارکه است تمامی کلمات
ذکر سجود نیز پنج کلمه مبارکه است بعدد ده اینکه عدد ربنا الاعلی ۱۲ حرف مبارک است
با تفصیل ا ا ل ف ا ه ل ف ی ن ا م ا و تمامی این حروف مبارکه از حروف
که از ترکیب آنها حاصل میشود الف منی و لا یخفی لطفه و با بسط کلمه مبارکه بحمده
۱۲ حرف مبارک است و حذر از من التطویل معروض نماید فیا سبحان الله
که ذکر کلمه وقف بر خواهش مستحب است کشف آن بحول الله اقوم و فهمه
و در رکوع و سجدات و تربیع کلمه مبارکه بحول الله اقوم ۱۲ حرف مبارک است که

در تمامی آن حروف مبارکه پنج حرف غیر مکرر است با تفصیل س ب ح
ه و م که اشاره است بخمسه اصحاب با بسط این پنج حرف مبارکه نیز ۱۲
حرف مبارک است با تفصیل ب ا ح ا ا ف ا م ه م و در سه کلمه مبارکه
اقعد در رکع سجده نیز بعد از وضع حرف عطف ۱۲ حرف مبارک است با تفصیل
ا ق ع ا د ا ر ک ع ا س ج د و با بسط کلمه اقعد نیز دوازده حرف مبارک است
با تفصیل ا ل ف ق ا ف د ا و م ی م و تمامی این ۱۲ حرف مبارک مشتمل بر سه
حرف غیر مکرر است یعنی ل ق ی و سه حرف الف و د و حرف فا در حرف
واو و در حرف میم بیشتر است با بشارت بر اسامی مکرره و غیر مکرره
علیهم السلام مثل ما مضی خواهد بود و با بسط کلمه اقعد نیز دوازده حرف مبارک است
با تفصیل ا ل ف ق ا ف ع ی ن د ا ل و اشارات عجیبه در این حروف
مبارکه نیز است که معروض نماید فاضل و با بسط در رکع ۱۲ حرف مبارک است
با تفصیل و ا و ا ل ف ر ا ک ا ف ع ی ن و با بسط کلمه سجده ۱۲ حرف مبارک است
با تفصیل ا ل ف س ی ن ه ی م د ا ل و از آنکه مکرر عرض شده که در کلمات
بهمارتبه بر میگردد که تعبیر میشود لطف هر دو باطن و ظاهر ظاهر و باطن باطن چنانکه در تربیع

حدیث است و در موت و در حیات و در حرکت و در سکون لهذا
چهار دفعه در نماز تمام معراج این معنی حاصل آمد که هر رکعتی بر کنی از ارکان
وجود به میشود و در رکعت اول متعلق بظاهر است و در رکعت ثانی متعلق
بباطن و لهذا در رکعت اول تفصیل و کثرت اذکار بیشتر بود زیرا
زیرا که در عالم باطن کثرات مندرج میشود و شوق و حال بر حال غلبه
میکند و عجلت ایک رب لترضی و کلمات این دو رکعت مکرر است
کشف میشود بکلمه سبحان الله و بحمده و لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله عدد
کلمات مبارکه و حروف آنها هست از جمله اینکه تمامی حروف مبارکه
اینکلمات مجموع مکرر است ۱۲ حرف مبارک است با تفصیل س ب ح ا ن
ل ه م و ذکر دیگر اینکه کلمه سبحان الله و بحمده جمعا نوزده حرف مبارک
تفصیل س ب ح ا ن ا ل ل ه و ال ح م د ل ل ه چنانکه بسلسله رسیده و اسامی
خمسه لنجبا علیهم السلام نیز ۱۹ حرف مبارک است و اشارات این ۱۹ حرف بر تفاصیل سابقه
معلوم شود و در کلمه لا اله الا الله نیز ۱۲ حرف مبارک است بتصریح صریح در ابیات علیهم السلام
رسیده که اشاره اند حروف مسطرات لا اله الا الله دیگر اینکه اشارات اسم اعظم

سابقاً رخته انجا و حرارده لام ایم اسمعیل علیهم السلام که رست و نصاب لطیفه کلمه مبارکه
اخیر ۱۲ حرف مبارک است با تفصیل ال ف ل ام ی ا م ی ا ل و تمامی این
۲۴ حرف مبارک مشتمل بر ۲۴ حرف غیر مکرر است یعنی فی ی و ۲۴ حرف الف
و سه حرف لام و سه حرف میم اشارات با هر ایک ترسا می کند و غیر مکرره بر این
جهت حذف کلمات مضی خواهد بود و اشارات بسیاری دیگر است که بعد حصول خواهد شد
من الله التوفیق باب هشتم در بیان اشارات و ذکر شهادات سابقاً
گذشت که سقاه شهادت متعلق با قیم قیامت و نمود برات در این باب بر نوز
گردیده و از انجا که قیامت دو قیامت است یکی قیامت صغری که عبارت است
از قیامت قیام آل محمد ۱۲ چنانچه اخبار و احادیث بی اندازه در این باب
وارد گشته و بسیاری از آیاتی که در باب قیامت وارد است موافق
احادیث تفسیر بهمین قیامت شده و چون این جمله کوثر زد هر خاص و عام
آمده دیگر حاجت بذکر آن احادیث و آیات نیست و یکی قیامت عظمی
اکبر را میگویند و لهذا در نماز جز تشهد بر قرار آمده که تشهد گویند که بعد از
رکعت اول مقرر آمده و یکی دیگر تشهد اخری است و چون در قیامت صغری

اخذ و قیم

اهل زمین در دار تکلیف و مستخلص گشته اند لهذا هر دو که متعلق با قیم قیامت
در این مقرر گشته و بعد از تشهد اخرین بر قرار آمده و چون در تشهد
که از حضرت رضا علیه السلام سابقاً مذکور شد طریقه وارد لهذا آنچه میشود بیان
اشارات ذکر تشهد که حضرت رسول صلعم میفرماید که بعد از اتمام رکعت
سجود حق تعالی مرا نداء نمود که یا ذکر شهادتی مرا رخصت و نام مرا بر اسم الهی
حق تعالی گفتم بسم الله و بالله و لا اله الا الله و لا اسماء الحسنی کلمات طیبه چون شهادتین
گفتم حق تعالی الف صلوات بفرست بر خود و بر اهل بیت خود الحدیث
اما زبر کلمه مبارکه بسم الله و بالله بعد از وضع حرف واو که در حالیه
سوابق تحقق ۱۲ حرف مبارک است و در حقیقت معنی و این است که با بسم
بسم الله من دون محیطه حرف و قوتی زیرا که این مقام مقام لا حول
و لا قوة الا بالله است و مقام ملک الملک است و دیگر اینکه بسم الله
۲ حرف مبارک است با تفصیل ای ن ه ل ف ا م ا و سابقاً مذکور
گردید که این ۱۲ حرف مبارک سه حرف غیر مکرر دارد یعنی ن ل ف و چهار
حرف الف و سه حرف میم و دو حرف یا و اشارات با هر ایک ترسا می

مکرره و غیر مکرره ائمه اطهار علیهم السلام با مناسبات حرفیه مذکور است
و اشارات چندی دیگر در این کلمه مبارکه بود که مجدداً ذکر آنها مناسب است
و کلمه لا اله الا الله که بعد از او است و نیز هر دارد ۲ حرف مبارک است و بنا
از تکرار الف و لام و ها است که کلمه الله از او حاصل میشود و مشتمل
که زبر کلمه و لا اسماء الحسنی که بر دارد است ۲ حرف مبارک است که
بر نه حرف غیر مکرر که اشاره میشود بخمسه انجبا علیهم السلام و اشارات دیگر
نیز در این چهار ده حرف مبارک موجود است و زبر الحسنی کلمات طیبه نیز ۱۲
حرف مبارک است و بینه الاسماء نیز ۲ حرف مبارک است و بینه کلمات طیبه
نیز ۱۲ حرف مبارک است و تفصیل اشارات شهد ان لا اله الا الله
اشاره در باب بیان اشارات اذان و اقامه بیاید و زبر کلمه وحده
لا شریک له که بعد از آن است هر دارد ۲ حرف مبارک است با رعایت قرار
از اسرار که در این ذکر شریف است و جمال ذکر آنها در تخصیص فرقه بینه
این کلمات مبارکه ۱۹ حرف مبارک است و اشارات او در حصار
سابقه مستهلک و زبر کلمه اشهد و محمد ۱۲ حرف مبارک است و بیان کلمه که

و اشهد ۱۲ حرف

و اشهد ۱۲ حرف مبارک است و زبر کلمه عبده و رسوله صدر از وضع
حرف عطف ۱۲ حرف مبارک است و زبر کلمه محمد و آل محمد ۱۲ حرف
مبارک است در صدر یکه الف لفظ آل بر الف حساب شود و از انجا
شهد شهادت قیامت و طی شفاعت بسنده نیست که فقبل شفاعته
فی امته زبر کلمه شفاعته فی امته ۱۲ حرف مبارک است و بیان لطیفه
فقبل نیز ۱۲ حرف مبارک است و بیان لطیفه فی امته ۱۲ حرف مبارک است
و اشارات عجیبه در این باب است که ذکر تمام آنها مطلب از این
رساله نیست و برای بهواری دلهای خواهنده بعین قدر کافی است
باب ۹ در بیان اشارات ذکر کلمات است که متعلق با قیم اعظم است
که قسم چهارم باشد پس بدانست که زبر کلمه مبارکه اسلام علیک ایها
النبی ۱۹ حرف مبارک است با تفصیل ال س ل ا ه ا ل ی ک ا
ی ح ۱۱ ال ن ب ی و تمامی این فرده حرف مشتمل بر نه حرف غیر
مکرر است یعنی س ه ا ح ن ب و بر دارد وضع این نه حرف انسه
هر دارد ۲ حرف مبارک دیگر نیز مخصوص آنکه بینه این نه حرف نیز ۱۲

د

حرف مبارک است دیگر آنکه تمامی آن نوزده حرف مبارک هیچ حرف معطل
دارد و چهارده حرف مجرد که اشاره دیگر است بر خمسه لنجا و چهارده مقطعه
دیگر آنکه این نوزده حرف مبارک هفت حرف حادی دارد بالتفصیل
ا ا ه ا ا ا ب و بعد از وضع این هفت حرف مبارک ۱۲۲ حرف مبارک
دیگر بهمه خواهد ماند با آنکه بنیه این هفت حرف نیز ۱۲ حرف مبارک است
دیگر آنکه زبر کلمه المنی در رحمه ۱۲ حرف مبارک است و تمامی آن حروف
مبارکه نیز نه حرف غیر مکرر دارد که از ترکیب آنها حاصل میشود کلمه نی
و رحمه و بنیه این نه حرف ۱۲ حرف مبارک است بالتفصیل و ن
ا ا و ا ی م ا ا و تمامی آن هر از ده حروف مبارک مشتمل بر سه حرف غیر
مکرر است و نه حرف مکرر پس اشارات باشارات تمیز بر اسامی مکرره
غیر مکرره ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم مشتمل موضعی که کرشت خواهد بود
علاوه آنکه همان ۱۲ حرف از پنج حرف است و بالتفصیل این پنج
چهارده حرف است و بغیر آن نه حرف که مذکور شد بعد از پنج
حرف دیگر باقی ماند بالتفصیل ا ل ا ل که اشاره دیگر است بر خمسه لنجا

و اشارات الف و لام بالتمامه گذشت و بر زبر کلمه و رحمه در آیه
بعد از وضع حرف عطف ۱۲ حرف مبارک است چنانکه صریح
حدیث مذکور شده که خداوند فرموده بحضرت رسول صلی الله علیه
و آله که رحمت و برکات تو و امامان بعد از تو دیگر آنکه بنیه
السلام علیک نوزده حرف مبارک است و اشارات آنها
بر آل الله علیهم السلام از تفاصیل سابقه معلوم میشود و بنیه النبی ۱۲ حرف
مبارک است و بنیه در رحمه ۱۲ نیز ۱۲ حرف مبارک است و بالتفصیل
نیز چهارده حرف مبارک است و این تفاصیل اشارات است
که باشاره علیهم السلام رحمت برکات حقیقت حضرت حق جل
و علا و العجب آنکه تمامی حروف این ذکر شریف بعد از وضع
مکررات آنها ۱۲ حرف مبارک است بالتفصیل ا ل س م ا
ی ک ه ن ب و ر ح ت و بر زبر کلمه السلام علینا و ع عباد ۱۹ حرف
مبارک است و اشارات کلمات منصوص است بر آن و بر زبر کلمه و ع عباد الله
۱۲ حرف مبارک است که همه پنج حرف غیر مکرر دارد و بالتفصیل ا ن

پنج حرف نیز ۱۲ حرف مبارک است بغیر آن پنج حرف هفت حرف
دیگر است که بنیه آنها ۱۲ حرف مبارک است پس بخشیدن و بعد اشارات
بر خمسه لنجا و چهارده مقطعه و حروف ازده لام علیهم السلام در این کلمه مبارکه
و اشارات بر تفصیلات که گذشت و بنیه السلام مذکور شد
در ۱۲ حرف مبارک است و بالتفصیل علینا ۱۲ حرف مبارک است
و بنیه و ع عباد نیز ۱۲ حرف مبارک است که همه آن چهارده حرف از ما
حرف است و بنیه آن هفت حرف ۱۲ حرف مبارک است و بنیه و ع عباد الله
۱۹ حرف است و اشارات این ۱۹ حرف مثل ما سبق است و بنیه الله
۱۲ حرف مبارک است پس ای عزیز در خطبه بفرما که خداوند کریم
بخشیدن نعم اشارات بر مجرد دال مجرد ۳ منظور فرموده که در حقیقت متحقق
و خارق عادت بنماید و در سلام آخر یعنی السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته اولا باید دانست که حروف تمامی این کلمات بعد
از وضع مکررات ۱۲ حرف مبارک است بالتفصیل ا ل س م ع
ی ک و ر ح ت ه و سابقا مذکور شد که بنیه السلام ۱۲ حرف مبارک است

در نسخه دیگر و ۳

و کلمه و رحمه الله و برکاته بالتفصیل و اشارات مختصر گردید و بسیاری از اشارات
این کلمات مبارکه رعایة للاختصار معروض نمیدارد باب اسم
در بیان اشارات کلمات اذان و اقامه است اولا باید بیاد آورد
حدیث مفضل را که در تفصیل کلمات اذان و اقامه حضرت
حسین علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرموده که کسی
در اسرار اذان حدیث شریف بر اولوا الالباب معلوم میشود و دیگر
آنکه سابقا مرقوم اخبار محققین و معلوم شد که بحسب تقسیم امهات عالم
منقسم بهفت قسم میشود اگرچه بیک مرتبه هر عالمی در عالمی دیگر مکرر است
و اذان و اقامه بر اجمال اولی و تهلیه مقام تفصیل قرب معنویت
چنانکه مذکور است که چون آنحضرت از تجمیرات آخر فارغ شد
خطاب رسید که بمقام قرب و وصال من رسیدی پس ای پیغمبر
اهرمت و فصول اذان اگرچه هشت فصل است که هر فصلی
در حقیقت یکی از مذکورات هشت گانه فعاله است که عبارت
از پنج حس و دو قوه فعاله از پنج حس ظاهر و عقاب باشد که هشت باب جنت

من حیث الطاعه این هشت مدرک فعالیت است اما اصل کلمات
مقرره هفت کلمه است و چون کلمه اسم در دو دفعه ذکر میشود
هشت فصل میشود و تمامی آن هفت عنوان نوزده حرف مبارکست
بعد و حروف اسم مبارک محمد ۳ و دیگر آنکه تمامی حروف مبارکه
بعد از وضع مکرر است ۱۹ حرف مبارک است باین تفصیل ا ل
ح ک ب ر ش د ن م ع و ی ه ص ت ف و تمامی این حروف مبارکه
هفت حرف نقطه دار دارد و بعد از وضع انها بیست و ۱۲ حرف
مبارک مجرد است و اصل اشارات نوزده حرف سابقا مشروح
و موافق مضمون آن حدیث مفصل در حقیقت تکرار بهیچ وجه در کلمات
اذان نیست زیرا که آنحضرت سلام الله علیه بخصوصه برای هر معنی
جداگانه بیان میفرماید و از اسرار چهار تکبیر اول اذان هر یک
یکی از ارکان اربعه و عالمی از عوالم خواهد بود و چون اذان متعلق
بظاهر و اول حرکت است لهذا چهار تکبیر در او مقرر است بخلاف
اقامه که مقام اجمال و متعلق بباطن است و کشش کمتر است لهذا در اذان

تا نی و در اقامه گفته میشود اما اقامه در تعجیل هر یک و تانی و در اقامه
در او مطلوب نیست و عده وصل چون شعر نزدیک است بر وفق
تیز گردد و چهار تکبیر اول سی و دو حرف دارد بعدد حروف لطف
۱۲ حرف ۳ امی ائمه و ۱۲ معصوم که بعد از وضع مکرر است باقی میماند ح ح
ب لطف چهار تکبیر که هشتاد و چهار حرف است مطابق است با بیست و سه امی
۱۴ معصوم مثل اینکه ب لطف در تکبیر اخر و در تکبیر قامه که چهل و دو حرف است
مطابق است با زیر اسامی مبارکه هر دوازده امام علیهم السلام و با لطف
اسم ۱۴ اول از حم و اشارات او سابقا گذشت و دیگر بعضی
اشارات هم لهذا که موعود آنها و اخبار بر طبق او مذکور شده
که گویا نظر ان وجشت نکنند و بینه کلمه مبارکه که بحروف الف
چهار تا است و اشارات این حرف مبارک بوجوه عدیده
موعود است و اما کلمه اشهد ان لا اله الا الله لهذا پس از اذان کلمه اشهد ان لا اله الا الله
مکرر است هشت حرف و تمام هشت ان هشت حرف از هشت حرف و هشت ان هشت حرف
چهار حرف مکرر است و اشارات کلمه لا اله الا الله هشت و در کلمه اشهد ان محمد رسول الله
۱۹ حرف مبارک

و اشارات معلوم شد و حال اینکه این کلمه مبارکه حاجت بذکر اشارات
ندارد بعدد آنکه زر محمد رسول الله ۱۳ حرف است و چون اسم محمد ۳
صریحا مذکور است ۱۳ نفر از معصومین باقی میماند که اشاره میشود این
سیزده حرف بشان علیهم السلام قائما باقی کلمات اذان که موافق
صریح خبر ایشانند علیهم السلام آن کلمات چنانکه حدیث معاذ جبل
امیر المؤمنین و حضرت امام حسین علیه السلام با آن ناظر است و روزی که حضرت
امام حسین ۳ نفر ساله بود وارد شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت
امیر ۴ حسن بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت را بر روی زانوی چپ
مبارک نشانید و میان چشم و لبهای آنحضرت را بوسید پس
حضرت امیر علیه السلام عرض کرد یا رسول الله آیا حرمت میداری
پسر من حسین را پس حضرت فرمود چگونه حرمت نمیدارم او را و حال
آنکه او عضوی از اعضای من است پس حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله
آیا آگاه باشی که از ما بیشتر حرمت میداری مرا یا حسین را پس حضرت
امام حسین عرض کرد هر کس که اعلم تر باشد احب است پس پیغمبر صلی الله علیه و آله

و اقرب است بسوی او بجهت منزلت پس حضرت امیر علیه السلام
فرمود که آیا مفاخره میکنی با من ای حسین عرض کرد بلی ای پدر اکرام
پس حضرت امیر فرمود انا امیر المؤمنین انا امین الصادقین
انا وزیر المصطفی انا خازن علم الله و مختار من خلقه الا ان قال
انا الذی اختارنی الله تعالی من خلقه انا جبل الله المتین الذی
امر الله تعالی خلقه ان یعتصموا به قوله تعالی و اعتصموا بحبل الله جمیعا الی
ان قال علیه السلام انا صلوات المؤمن انا حی علی الصلوة انا حی علی
الفلاح انا حی علی خیر العمل انا الذی نزل علی احد الاسماء بل
بعذاب واقع لیس للکافرین له دافع الی ان قال علیه السلام انا
الذی به یعبد الله انا ترجمان الله الی ان قال انا قسیم الجنة و النار
الحدیث انا کلمه حی علی الصلوة پس حی علی هیچ حرف است که لطف او
هر دوازده حرف مبارک است و تمامی آن هر دوازده حرف مبارک هیچ حرف
غیر مکرر ندارد که بسیط انها چهارده حرف مبارک است بعدد
آنکه جمیع هر دوازده حرف که موعود شد از هشت حرف است

ح ای ی ا ل ل م و بنیه این هفت حرف نیز هر از ده حرف مبارک
باین تفصیل ا ل ف ای ن و ن ا م م و تمامی این هر از ده حرف
مبارک مشتمل بر سه حرف غیر مکرر است یعنی ل ف و سه حرف
مبارک الف و هر حرف مبارک یا و هر حرف مبارک نون و هر حرف
مبارک میم پس اشارات واقعه اش بر اسامی مکرره و مکرره ائمه اثنی عشر
علیهم السلام مثل چند موردی خواهد بود که گذشت و نظیر همین حروف
مبارکه در آیه وافی هدایه فاستقیموا و استغفروه و در چند مورد از اسامی
مبارکه معصومین علیهم السلام موجود و متعین گردیده بعدد و انکه تمامی این
هر از ده حرف حاصل از هفت حرف است باین تفصیل ا ل ف ی
ن و م و این سه اسامی هفت حرفی است که در چندین موضع و مورد
معین و اشاراتش معروض گردید که در غالب موارد همین ترتیب است
و کلمه مبارکه الصلوة اولد زیرا و ثبت حرف است و چون هر از ده
میشود هر از ده حرف میشود و دیگر انکه بنیه این کلمه یا از ده حرف است
بعدد اسم مهدی طابق النعل بالنعل بنیه اسم ۹۴ و اسم محمد و تمامی این حروف

شامل

شامل بر هفت حرف مکرر است و بنیه ان هفت حرف ۱۴ حرف
مبارک است و نیز همین کلمه است انکه میفرماید اشاره صلوة و مرتبه
دیگر انکه حروف کلمه الصلوة بعد از وضع یکحرف مکرر هفت حرف است
و بسایط ان هجده حرف است ۱۴ حرف مبارک است باین تفصیل ال
فل ام ص ا د و ا و ت و اگر بعضی واو الف محسوب شود نیز
بهمین طور است و چون الف بجای واو محسوب شود این میشود تفصیل
ان ۱۴ حرف مبارک ال فل ام ص ا د ال ف ت و تمامی این حروف
۱۴ حروف غیر مکرر دارد یعنی ام ص د ت و باقی حروف مکرر است پس
اشارات واقعه اش بر اسامی غیر مکرره و مکرره ۱۴ معصومین علیهم السلام است
مثل چند موردی خواهد بود که سابقا گذشت و اما کلمه حی علی الصلوة
باین تفصیل اشارات حی علی که گذشت بعدد انکه تمامی حروف مکرره
این کلمه مبارکه ۹ حرف مبارک ۱۴ حرف مبارک است باین تفصیل
ح ی ل ی ال ل ا ع و بنیه این نه حرف مبارک چهار حرف مبارک است
و این است تفصیل ان حروف ا ا م ا ل ف ا م ا م ل ف ا و حروف

غیر مکرره این کلمه هر حرف است یعنی ع ف و بنیه این هر حرف سه
حرف است یعنی ی ن ا و بسایط این سه حرف هشت حرف است
و بنیه ان هشت حرف ۱۴ حرف مبارک است و اما کلمه حی علی
خیر العمل اولا تفصیل اشارات حی علی که گذشت و دیگر انکه بسایط
خیر العمل بعد از وضع مکررات ۹ حرف است باین تفصیل خ ا ی ر
ل ف ع م ل و بنیه این نه حرف ۱۴ حرف مبارک است باین تفصیل
ا ل ف ا ا ا م ا ی م ی ن و ن بعدد و انکه بسایط کلمه حی خیر نیز ۱۴ حرف
مبارک است و دیگر تفصیل لذا هم است و اشارات تکبیر کلمه الله اکبر
معروض شد و اما کلمه قد قامت الصلوة که در اقامه گفته میشود
اشارات لفظ الصلوة که سابقا معلوم گردید و تمامی
این کلمه هر از ده حرف مبارک است و اشارات دیگر نیز هم
در هر یک بر حسب حدود اقتضا مورد می آید
و دیگر انکه اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علیه و آله
محمد و دال الطاهرین المعصومین

شرح اسرار الصلوة کوثر قرن ۱۰

توضیح و تکمیل موافق حق تحقیق و دقیق صاحبان تحقیق عالمی عالم ادراک
چنانچه هر یک از امهات عوالم و کلیات انها بلکه از جزئیات
نیز بوجهی بعید نیست دارا جمله کلیات عوالم عالم زمان است پس ادراک
ای الناس اطرافی است یعنی بخطر ف چنانکه سابقا اشاره بان کرده شد
و در حقیقه نماز نزدیک انسان کامل تام العیاری است همچنانکه اطراف ادمی
در وقت است و در پا و یک سر در وقت و در پای مقارن یکدیگر است
اما سر ادمی ممتاز و در کنار دیگر جهت نمازهای پنجگانه پنهان ترتیب روزانه
آمد نماز ظهر و عصر متقاربان و کذلک نماز مغرب و عشا اما نماز صبح
ممتاز و بجهت و این گفته چون به بعضی از نظر بالبعد و حرز خیام تقریر
للمرام سر افراز خیام بحول الله تعالی بحدیث مروی از امام علیه السلام
یعنی حضرت امیر علیه السلام رواه الطبرسی فی الاحتجاج عن موسی ابن جعفر عن
عن ابائه عن الحسین بن علی علیهم السلام قال ان یهودیا من یهود الشام قدم

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

کان فی قراءة التوریة والانجیل والزبور وصحف الانبیاء وعرف
دلائلهم جاء الاجلس فیه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وفیهم علی بن ابی طالب
الا ان قال علیه السلام قال له الیهودی فان هذا سلیمان قد سخرت له
الریاح الا ان قال علی علیه السلام لقد کان کذلک وهکذا اعطی هذا فضیلة
من هذا الا ان قال حکایة عن قوله تعالی وکانت الامم السالفة صلواتها
مفروضة علیها فی ظلم اللیل وانصاف النهار وهی من الشدائد التی
کانت علیهم فوضعتها عن امتک وفرضت علیهم صلواتهم فی اطراف
اللیل والنهار وفی اوقات نشاطهم وکانت الامم السالفة
قد فرضت علیهم خمس صلواة فی خمس اوقات وهی من الاصار التی
کانت علیهم فوضعتها عن امتک وجعلتها خمسا فی خمسة اوقات
وحدیث شریف بسیار طولانی است فتدبر واشکر الله تعالی

صحیح است